

دروهش‌های تاریخ

تاریخ ایران: ۱۳

تاریخ زندگی

[جانشینان کبیر مام خان]

تألیف

ابن عبد الرحیم علی رضا سیراز

تحصیل و تصحیح

ابراهیم بیکر

بسم الله الرحمن الرحيم

بر ارباب خرد و دانش و اصحاب ذکا و بیینش نخفی و مستور
خواهد بود که بهفاد این اللہ روف بالاعباد در هر عهدی از عهود
زمان باقتضای حکمت مالک الملک سبحان مصدقه توئی الاملک
من تشاء و تعرز من تشاء نیشوندی را در عرصه جهان مبسوط
الید و نافذ الفرمان سازد که بتکفل احوال عباد پرداخته جراحات ۵
صدور ستم دید کان دهر براهم رافت و مرحمت شن التبیام پذیرد و خفغان
قلوب غمر سید کان روزگار بفرج دلکشای التفات و معدلت شن باصلاح
اید تاعن کامی که بصدق این اللہ لا یغیر ما بقیم حتی یغیروا ما
بأنفسِهِم از استیلای غرور و اشتداد حرص و آر قانون بی اعتدالی
و ناسازی ساز و باب تعذر و بیحساب بر چهره عجزه و مساکین باز ۱۰
حرکات شن از نظم طبیعی خروج وزناه آه آتشبار دادخواهان از
دست بیدادش بربانا عروج
چو خواهد خدا سرنگونت کند ۱۵ بکردار بد رهنمونت کند ۱۵
مصدقه

هست کلید lin. 1. Scriba in P. addidit hoc hemistichium: در کنج حکیم
در کنج حکیم lin. 2. cf. Coran. Sur. ۲ ۲۰۳. lin. 3. cf. Sur.
۳ ۲۵. lin. 6. P. ۸. cf. Sur. ۱۳ ۱۲. lin. 13.
pro legitur in A. غلک خدا

نصف حق با تو مداراها کند ۵ چونکه از حد بکذرد رسوانند ۵
 سمت ظهور و بر روز یافته نایره غصب قهاری شعلهور و خرمی سوز
عستنی خشک و تر کر دیده بمنطقه و تنیز^۶ الملک ممی^۷ نشآ و تندل
مَنْ نَشَاءُ کوکب بختنشرا از معراج اوچ رفعت و عزت بمدارج
 ۸ حضیص خواری و مذلت رسانیده امر سرپرستی و تکفل احوال
 عبارا بکف کفایت دیگری بمحول و مرجوع فرماید
فطعه
 باشند فی المثل کله کوسفند خلق ۵
 کانرا خدای صاحب و والی شبان بود ۵
 صاحب باجای او دکریرا شبان کند ۵
 چون بنکرد که برکله نامهربان بود ۵

10

چنانکه ماصدق اینمقال در کتب تواریخ خسروانی سانقه
 و منقادمین مفهوم واز وقایع امور سلاطین منضیه متأخرین و معاصرین
 معلوم میشون که بعد از انقضاض دولت سلاطین جنت مکین
صفویه آنَّاَللَّهُ بِرَاهِيْنَهُمْ امور سلطنت ایران مدتی محتل و چندی
 ۱۵ ملوك الطوابیف بوده چنانچه مرحوم میرزا مهدی خان استرابادی
 در تاریخ جهانکشای نادری بذکر بجملی از ان پرداخته تاینکه
 در سنه ۱۱۴۲ نیبر جهانتاب دولت نادرشاه از مشرق خراسان ضالع و در
 سنه ۱۱۴۸ بر سرپر سلطنت جلوی کرده در شب یکشنبه بیازدهم^۹
 شهر جمادی الثاني سنه ۱۱۶۰ در منزل فتح اباد دو فرسخی خبوشان
 ۲۰ جمعی از ۶ میشه کشیکان او را مقتول و بعد از قسوع قتل
 نادرشاه از قراریکه مرحوم میرزا صادق منشی متناخلص بنامی

در تاریخ سلطنت کویم خان زند ایمائی بان درده است امر سلطنت بلاد ایران مغشوش و هر پنج روز نوبت حکمرانی بنام یعنی بلندآوازه بوده تا در سنه ۱۱۴۳ مهر منیر دولت کویم خان زند از افق پریه ملایر عراق ظاهر و در سنه ۱۱۹۳ در شیراز وفات یافت واز هنگام فوت کویم خان که مبدای طلوع آفتاب علمتاب^۵ دولت قاجاریه است نیز بعضی از ارباب تواریخ بصبط وقایع امور ان دولت روزافزون ارتکاب ورزیده و در ذکر وقایع انقراص دولت زندیه احدی متعرض نشده بود یکی از دوستان صمیم در جاده صداقت مستقیم خواهش نمود که این غبار قدوم راه روان طریق حکایت طرازی و مرحله پیمان وادی عبارت پردازی^{۱۰} این عبد الكویم علی رضای شیرازی بذکر محملی از وقایع اموریکه بعد از فوت کویم خان تا انقراص دولت زندیه مقتضای حکمت ازلی وقدرت لمیزی بظهور رسیده است مباررت نماید هرچند بنابر عدم استعداد وقابلیت ماده دامن از قبول ان برچیده تمامدی کوییان این مطلب در کشاکش کفتکو واصرار او^{۱۵} از حد اعندال تجاوز نمود آخر الامر اصرارش بر انکار این خاکسار غالب واسترضای خاطر اورا طالب واز الطاف عیب پوش مستمعان مستظهر کردیده بذکر ان جسارت ورزید دریان خانه کار خاقان علیین آشیان وکیفیت ان کویم خان زند بعد از انظام مهم اذربایجان و عراق و دارالمرز و کیلانات مراجعت بشیراز^{۲۰} وبعضی از عظما و سرخبلان واشرار ولایات مزبوره را باتفاق خون

خدیو معدلت کستر که از شروط عدل و انصاف محدود و آن خود را
اراد اللہ بوعیۃ خیر جعل لہم سلطان کریماً سمت ظہور یافتنه و از
فر طلعت مهر کستر طایع ذر پرورش پرتو بپروزی بر ساحت احوال
عموم ممالک محروسہ با خصیص اهل شیراز یافتنه در بسیط ان
بلده طبیعہ بحدی بساط عدل و داد کسترد شعر

کہ شد یعنی عدالت مدائین اول ۵

که شد بیمینت امون کعبه ثانی ۱۵

20 بجهیی رسید که از اکثر بقیع دفع مسکون معجورتر واژه اغلب بلاد مشهور علر امکان مشهورتر خلقش در کمال آرام در بستر

lin. 19. pro امن legitur in M عل.

امن وامان اسایش کزین و مکرر اوقات باشاهدان ماه رخسار زهه جبین
بناجرع اقداح راح رجحانی اتش عشرت و شادمانی در کانون سینه
میافروختند

زماده کرد مهیا بساط عیش ونشاط ۵

۵ سپهر کرد عهد مهاد امن وامان ۵

ومدت سیزده سال در شیراز بستر استراحت کستره در سال
چهاردهم بهفاد گل نفس ذاته الموت ساقی اجل پیمانه حیاتش را
از باده تلخکام دور دو نک لیلی داییام ملامه واستیلای مرض
موت بر مراجش بسرحد کمال نشأ شراب ماتعلامات اتمام
دور حیاترا بر مقربان و پرستان نشان میداد از جمله عظما
واکابر ولایت که ان خدی و عدالت ایات با خود بشیراز آورد
اق محمد خان ولد محمد حسن خان قاجار بود که از سلسله
جلیله سلطانی عظام ونتیجه ربیعه خوایین کرام آثار دولت
و فر اقبال از ناصیه احوالش ظاهر و خوشید روز افروز دولتش در
اوج سعادت هنکام فر صنرا ناظر چون به صداق آیا آر آد الله شیا ۱۵
هیا آسبابه بایست اسباب اندولت دوران عدد مجتمع و مهیا
کرد در روز دوازده شهر صفر سنه ۱۱۹۳ ان زینده سریر و افسر
بانهای منهیان قضا و قدر و اقتضای سعادت طالع و بلندی اختر
از احتصار ان خسرو باوقار مستناحضر و بعنم شکار شاهباز دولت
از قلعه شیراز بیرون رفته بمنابع اینکه در ان روز از حیاتش ۲۰
رمقی باقی بود ان شب بانتظار وصول خبر فوت او در خارج شهر
توقف و علی الصباح که روز سهشنبه سیزده ماه مذکور بود

تقرباً دو ساعت از روز کذشته جرعدنوش ساغر کُلْ مَنْ عَلَيْهَا
 فَانِ وطاییر روحش بعالم بقا آشیان نمود اقا محمد خان بهجرد
 استماع این خبر باجند نفر از کسان خود جریده وسیای
 بسمت دارالمرز ایلغار و تا مازندران واسترآباد عنان باز نکشیده بعد
 از درود بآن حدود تمامی قبایل وعشایر طایفه قاجاریه
 ومنتسبان خودرا مجتمع وتهیه اسباب سلطنت وجهانگیری
 پرداخت در بیان صادرات امور زکیخان زند وکیفت قتل او
 چون در سال قبل فیماهین بعضی از اعراب بصره وعلی محمد
 خان زند حاکم انجا منازعه واقع وعلی محمد خان باجمعی
 از غازیان ابواباجمعی مشارالیه مقتول کردیده بودند خاقان
 مغفور صادق خان برادر خودرا باجعفر خان ولد اکبر او وفوجی
 از غازیان ایلات وسیستانی وغیره جهت اطفای نایره ان فتنه
 روانه بصره نموده بود در وقوع مقدمه فوت او صادق خان در
 شیراز حضور نداشت وفیماهین زکیخان ونظر علی خان وولاد
 شیخ علی خان ومحمد خان زند عداوت سابقه در نهایت
 استحکام بود بعد از فوت خاقان مغفور نظر علی خان باولدان
 شیخ علی خان ومحمد خان وتابع ایشان از بیم سطوت زکیخان
 بقلعه ارک متحصن شده زکیخان وعلی مراد خان مشیرزاده
 او باهم متفق وامر سلطنترا نامزد ابوالفتح خان ومحمد علی خان
 ولدان کریم خان کرده خود برتق وتفق امور ونظم ونسق
 مطالسب منظور قیام وارقام بهر ایشان جمیع مالک مرقوم واهالی
 ولایاترا از فوت خاقان مغفور وجلوس ولدان او بر سریر سلطنت

اعلام وصادق خانرا که در آن در بصره بود نیز از وقوع واقعهٔ مذبوره اخبار در ورود او بشیواز لازمه تاکید واصرار نموده فوجی را به حاصلهٔ ارک مامور ساخته تمامت سه روز نایره جدال فیما بین انها اشتعال داشت تا اینکه بلطایف لحیل وارسال رسالت وسائل از جانب زکیه‌خان اطمینان و خاطر جمعی کامل حاصل ۱۰ داشت ارک بیرون آمد که باستصواب یکدیگر بنائی برآمود کذارند به‌خصوص خروج انها از ارک جمعی از متابعین خود را بقتل آن جماعت مامور در طرفه العین آساس حیات ده دوازده نفر از جوانان آن سلسله نامدار که هریک رستم ثانی و شانی اسفندیار بودند از آب شمشیر آتشبار خاک مسدلت هموار و هوای بزرگیرا ۱۵ از سر انها بیرون ساخته جمیع اولاد کبار آن سلسله عموماً معرض تبعیغ سیاست و قائمی اموال و اسباب ایشان بحیطه ضبط در آمد مقارن اینحال جهانگیر خان و محمد رشید بیک ولدان فتحعلی‌خان اشار که در اصفهان مستعد و آمده کار بودند از استماع خبر فوت کریم خان سر از کربیان خمول بر آورده جمعی ۲۰ از اولash و غربیای سکنه اصفهانرا با خود متفق وینای شورش و افساد کذاشتہ حاجی اقا محمد خان حاکم اصفهان فرار خود را بکنار کشیده مرائبرا بزرگیخان عرض و مشارکیه بسطام خان کارخانه‌را بتتسکین این قته نامزد دروانه اصفهان نمود حاجی اقا محمد حاکم اصفهان ۲۵ از بلوکات و توابع جمعیتی منعقد وباتلاق بسطام خان وارد اصفهان کردیده تمامیا دستکبیر و نه نفر از انها را که مصدر این فساد شده بودند مقتول دروس ایشان را بشیواز فرستاد و بعد از روانه ساختن بسطام خان باصفهان خبر

ائندار ان محمد خن در حدود دارانز و سغین ذواں قفار خن
 خمسه در نواحی سلطنتیه وزنجان و اغتشاش امیر صفحه عراق
 بنواتر و تولی مقوع سمع زکیخان شده علیمراد خان را با وجودی
 از غازیان بصوب عراق مأمور و مقرر داشت که در طهران توقف
 ۹ و عساکر عراقرا مستعد و آسده نموده بمحاذضت سرحدات مذکوره
 قیام واز عر طرف که ثنتنه جوئی سر بسرکشی بیاورد بتنبیه
 او اقدام نماید علیمراد خان چون باطنًا از آسیب زکیخان نجف
 و عراسن بود این معنی را مغتنم شمرده فوراً باسپاه ابواب جمعی
 خود از شیراز حرکت و در مخالفت زکیخان مقدم و روانه صوب
 ۱۰ مقصد کردیده در طهران توقف و بتنهیه اسباب نفاق و اجتماع
 عسکر عراق و تالیف قلوب اهالی ان حدود اشتغال نمود صادق
 خسان ۱۱ بوصیل نوشتجات زکیخان و حصول اصلاح بر وقوع
 مقدمه غوت برادر در کمال استعداد و غرّ با جمیعت تمام و نهایت
 استقلال و آرام بعزم ورود شیراز از بصوه جانب مقصد رایست افزار
 ۱۵ بنابر اینکه از جانب زکیخان اطمینان نداشت بعد از ورود
 بشیراز در خارج شهر مکث و جعفر خان ولد خودرا که
 عممشیره زاده زکیخان بسود جهت حصل خاطر جمعی واخذ
 شرط وعهد نزد او فرستاد چون از خط جیبنش نقش تسویلات
 درونش پیدا و ظاهر بود جعفر خان از وجنت احوالش آثار
 ۲۰ تزویی و نفاق استنباط و بر اجاعت نموده چکونکیرا بصادق خان
 حالم و صریحًا مذکور ساخت که چندچه داخل شهر شوی

ازچه بنظر علی خان ولدان شیخ علی خان و محمد خان نموده باضعاف مضاعف باتسو خواهد کرد صادق خان از ظهور این معنی در مخالفت زکیخان حلزم وتهیه اسباب محاصره قلعه وتعیین سبیله وسنکر عازم وزکیخان ۳ ابوالفتح خان را که باعّم خود دم موافق میزد وطایب درود او میبود بالدان ۴ صادق خان که در شیراز بودند مقید سلسه کرتاری واموال اورا بحیطه ضبط در آوده اسم سلطنترا آویزه کردن محمد علیخان وند دیگر خاقان مغفور که نسبت مصادرت با زکیخان داشت کرده بتمامی عساکری که باتفاق صادق خان از بصره مراجعت ودر خارج شهر نزد او بودند اعلام نمود که چنانچه ۱۰ احدی نزد صادق خان مکث وداخل شهر نشود باکسان ومنسوبانیکه در شیراز دارد انسواع ناخوشی خواه کرد بهاچن ابلاغ این خبر سوی محمد حسین خان سیستانی سیصد نفر از جماعت میبور که در شیراز خانه ومنسوبی نداشتند نزد صادق خان مکث نموده متعهد خدمت او شدند سایر غازیان ۱۵ حتی ملازم وعله او تمامًا منتفق وداخل شیراز شدند صادق خان نماچار بامعده دی از خواص وعفر خان ولد خود باتفاق محمد حسین خان سیستانی از راه ارسنجان روانه سامان کرمان وزکیخان فوجی از غازیان بسرکردکی محمد حسین خان زند هزاره بتعاقب او تعیین ودر تنک ارسنجان ملاقی ۲۰ یکدیگر شده محاربه واقع ومحمد حسین خان زند هزاره بزم کلوله مقتول وسایر مامورین بی نیل مقصود مراجعت نمودند صادق خان قلعه رفسنجان کرمان را مأْن عایمت ساخته در اجا

توقف ومراتب مذکور را بعلی مراد خان که مادر او در سلک ازدواج صادق خان انعقاد وبرادر آمی جعفر خان بود مرقوم داشته علی مراد خان که به صداق شعر

* چه اسباب کریم‌ام جمعیست انتظار بهانه‌ی دارم

با منتظر هنکام فرصت و دست پیچ مدعایم بیسیست چین مطلب دست آویز او کشته مکنون ضمیرا ایاز ولای مخالفت را احتزار داده تمامی سران سپاه و پیروان در کاه و غازیان جلادت‌های را احصار و مافی الضمیرا با آنها اظهار و مذکور ساخت که چون زکی خان با اولاد و برادر کریم خان این نوع سلوک مسلوب داشته باید بپاسداری حقوق عنایت و احسان او بامرتكبین تلافی شود از انجما که تمامی خلق ولایات سلطنت ابوالفتح خان را طالب و خدمت اولاد کریمان خان را بالجنان واللسان راغب بودند نقد روی اندود کلام اورا زر کامل‌عیار فرض واژ جان و دل خردیار کالای این مدعای شده ۱۵ همکی در مخالفت زکی خان با او پداستان و با استعداد و جمعیت کامل از طهران بصوب اصفهان حرکت و بسطام خان به جرد استماع حرکت علی مراد خان از طهران بنه و اسباب خود را در اصفهان که داشته شب‌بیز کربیزرا بجانب شیراز مهمیز و شخصیت فرسخ مسافت را در دو شب‌به روز تکاران کبیز و نایره خشم زکی خان از ورود او و اطلاع بر کیفیت ماجرا تبیز و فی الفور بدفع او مصمم ۲۰ کشته اکبر خان ولد اکبر خود را بتوقف شیراز مأمور و در روز یکشنبه بیستم شهر جمادی الاول انسال از صبح الى ظهر تمامی عساکر رکابی و بلوکسی را وبعضی از اهالی شیراز و ضابطان و عملاء محال فارس که در شیراز بودند با ابوالفتح خان و ولدان صادق خان

بکلی از شهر اخراج و خود نیز حرکت و عازم اصفهان شده در شب
یکشنبه بیست و هفتم ماه مذکور در منزل ایزدخواست من
محال سرحد که رأس لحد سامان فارس و عراق است جمعی
از ایلات مافی وغیره که دم از هوای خواهی ابوالفتح خان میزدند
بر سر زکیخان ریخته اورا مقنول و نوبت سلطنت و حکمرانی ^۵
بنام ابوالفتح خان بلندآوا شد در بیان سلطنت ابوالفتح خان
وکیفیت خلع او بعد از اینکه کوکب بخت زکیخان باقتصای
کسریش آسمان در افق غربی نهان و نیز دولت ابوالفتح خان از
مطلع اقبال عیان شد ولدان صادق خان که تا انزمان مقید
سلسله کرفتاری و کرفتار قید مذلت و خواری بودند مطابق العنان ^{۱۰}
وصاحب رتبه و شان کشتند و علیمراد خان که در اصفهان بود
به مصب سرداری صفاخه عراق منصوب و تنیبیه اشوار و سرکشان
انسامان بعهده اهتمام او مرجع و حقیقت حالرا بصادق خان
عم خود اعلام و بانیل سرام و حصول کام از ایزدخواست بجانب
شیراز شقه کشای اعلام ظفر فرام و در روز جمعه سیم ماه جمادی ^{۱۵}
الثانی با کمال اعزاز و اکرام وارد ان بلده جنّت نظام و جالس
سرپر سلطنت موروثی کردیده سکه و خطبه بنام او جریان یافت
صادق خان که زویه کزین قلعه رفسنجان واز سطوت زکی
خان شب در روز هرسان بود یکران مرادرا در زیر ران و تومن
همرا در میدان تمنا کرم جولان دید کمیت خوش خرام استقلال را ^{۲۰}
بجانب شیراز سبک عنان و در اواسط ماه مذکور وارد انشهر
بهشت نشان کردید اکرجه تمکین و خدمت ابوالفتح خان در

خیانی صدق خارن تصمیم داشت لیدن منتظرش این بود که از سلطنت جز نامی با او نبوده خود بالاستقلال والانفراد برترق وفق مهّمات ملکی قیام و ابوالفتح خان بدون حصول اذن واستصواب او بر تکاب امری از امور کلمی و جزوی اقدام ننماید ۵ ابوالفتحخان بنابر استیلای غرور شبشب باین معنی تن در نداده خودسر بقبض و بسط امیر وبست و کشد کار ذردیک و دور میپرداخت و اقتضای آیام جوانی اکثر وقت بگذردن بزم ارم نظم شادمانی و بیمودن ساغر شراب ناب ارغوانی مشغول عشرت وکمرانی میبود هر چند صدق خان در نهان و اشکارا اورا بتونک ۱۰ این رفتار نهایت تأکید و اصرار مینمود مفید نیفتاد تا اینکه رفته رفته ظایره نفاق وعداوت غیمایین انها ارتفاع یافته بحدی که ابوالفتح خان عّم و بنی اعمّم خودرا از خروج منع و بتوقف خانه امر نمود صدق خان باشدان و اتباع چند روزی در خانه توّقف و ببعضی از سرکردگان غازیان و ایلات بنی سازش کذاشت ۱۵ جمعیرا در خلع ابوالفتح خان با خود متفق و در روز یکشنبه ذهن ماه شعبان انسیل در حینی که ابوالفتح خان در اندرون خانه بسود با ولدان و متفقین آمدہ بدون نزاع وجدال خلع خلعت سلطنت از او کرد خود بر اونک حکمرانی قرار گرفت در بیان و قیمع امیر صدق خان وائم کار او چون از جذب ابوالفتح خان ۲۰ و اتباع او فراغت حاصل نمود کسانیکه در وقت استیلای زکیخان و بعد از ان منشای مفسد عظیمه ومصدر حرکات شنبیعه شده

جوانی M شبشب 2. post lin. ۵ در سلطنت M addit lin. 2. در جویی P. et deest 8. ناب in

بودند بعضی را از حلیه بصر عاری و برخی را بــزاویه عدم متواری ساخت و با تنظام مهام مملکت میپرداخت بنابراینکه بعد از وقوع قتل زکیخان و تفویض سرداری عراق به علیمراد خان لوای اقندر اذوالفقار خان خمسه بالا کرفته جمیعتی کامل منعقد واز سلطانیه وزیرخان بصوب قزوین حرکت نموده علیمراد^۵ خان هم با جمیعت واستعداد تمام بهداشته او از اصفهان تحریک لوای نصیرت فرجام و در دویس ماه صیام هنری جنداب فیما بین شرها و ملایر منازعه فرقین واقع شده اذوالفقار خان مغلوب و کرفتار قید اسرا کردیده علیمراد خان اورا مقنول و سرشارا نزد ابوالفتح خان بشیرواز ارسال و خود روانه طهران شد صادق خان بعد^{۱۰} از خلع ابوالفتح خان جعفر خان ولد خود را با فوجی از غازیان مأمور بتوقف اصفهان نمود که در جزو و عنانداری تومن جلات علیمراد خان کرد و شرحی به علیمراد خان قلمی داشت که کما کان سرداری عراق را بخود مخصوص دانسته در حدود قزوین و طهران توقف واز هر طرف که سر فتنه‌جوئی از کربیان^{۱۵} کردن کشی برآید بکوشمال او اقدام نماید چون علیمراد خان بعد از فوت کربیخان بلکه در ایام حیات او همیشه داعیه سلطنت هرگز ضمیرش میبود در این آوان بتصویر اینکه هر کاه داعیه خود را ابراز نماید مبارا بنادر وجود اولاد کردیم خان کسی بسلطنت او راضی نشود از روی تزویج ظاهر اطاعت^{۲۰} و خدمتکذاری اولاد کریم خان را در نظرها جلوه کر میساخت تا در وقوع مقدمه سلوک زکیخان با ابوالفتح خان بهانه صدور این امر منی الصمیر خود را ابراز و باب مخالفت زکیخان را از شش

جهت باز دراین وقت نیز سلوک صادق خان را با ابوالفتح خان دست آویز وصادق خان بنای ستیز وآویز کذاره مکنون خاطر خودرا بسرکد کان غازیان اظهار وپسر برادر بصوب اصفهان ایلغار جعفر خان تاب مقاومت نیاورده بجانب شیراز منهزم وعلیمراد خان باصفهان آمد وصادق خان بعد از ورود جعفر خان بشیراز انتظام مهمام صفاخه کوهکیلیمه را به عهده اهتمام او مقرر داشته روانه آن سمت ساخت وعلی نقی خان ولد دیکر خودرا با فوجی از غازیان بتتسخیر دارالعباده بیزد مأمور نموده مشارالیه در روز ورود بقهر وغلبه شهر را تصرف ولازمه خرابی ونهب بعمل آورده تقی خان حاکم انجما با خواص واتباع از شر او بنارین قلعه ۱۰ بیزد تحصن جسته علی نقی خان انها را محصور وحقيقه حالت رصادق خان عرض که بدایچه در ثانی مقرر کرد از آن قرار همچوی دارد علیمراد خان خود در اصفهان توقف وجمعی از جنود نامعدود بسرداری صید مراد خان و محمد زاهر خان ۱۵ بنی اعمام خود روانه صوب فارس و مقرر داشت که در چمن قصر زرد سرحد چهار دانکه توقف و چنانچه از جانب صادق خان کسی بر سر انها آید بدافعه قیام والا از انجا تجاوز ننمایند صادق خان ^۳ بتعجیل جمعیتی کامل از غازیان ایلات رکابی و تفنکچیان فارسی بسرداری حسن خان ولد خود بدفع انها تعیین و بعملی نقی خان اعلام نمود که تتسخیر قلعه بیزدرا بوقت دیکر محول وبا غازیان ابواب جمیعی از بیزد حرکت وملحق

حسن خان شد» بالاتفاق بهدافعه انها قیام نمایند مامورین حسب المقرر معمول ودر چمن مزبور فیماین ایشان محاربه واقع شد» صید مرادخان و محمد زاهر خان شکست یافته بجانب اصفهان فرار ولدان صادق خان مرکب جلادتر بنعاقب انها ایلغار نمود» جمعی کثیررا دستکبیر و شوچی غیررا طعنه شمشیر ۵ ساخته تمامی بنه وسیب انها بحیطه تصرف در آمد علیمداد خان بعد از استماع خبر شکست سوداران مذکور خود بهدافعه ولدان صادق خان مصمم واز اصفهان حرکت کرد» بهحص ورود بخارج شهر همکی غازیان سواره و تفنگچیان عراقی که در رکاب او متفق بودند متفرق و هریک راه محل دیوار خودرا پیش ۱۰ کرفته روانه شدند علیمدادخان مضطرب وناچار باقلیلی از اقوام خود بجانب همدان فرار نمود علی نقی خان وحسن خان کیفیت امور را بصادق خان عرض و مقرر شد که علی نقی خان با غازیان ابواب جمعی خود بنعاقب علیمداد خان مرکب ایلغاررا تیزتک وحسن خان باعساکر تحت خود مراجعت ۱۵ بشیراز نماید حسب المقرر حسن خان معاودت بشیراز علی نقی خان باصفهان رفته مدت سی چهل روز رحل اقامت کسترد» بعیش وعشرت مشغول شد علیمداد خان بورود چهار نهانی عساکر عراقرا از جانب خود امیدوار و انهارا بهمدان احضار ۲۰ وبنابر سو سلوک علی نقی خان در حین توقف اصفهان همکی مجدداً با او عقد موافقت بسته وارد همدان ودر عرض سی چهل روز که علی نقی خان در اصفهان توقف داشت جمعیتی کامل از غازیان ایلاتی و عراق در همدان نجتمع شد» علی نقی

خان از اصفهان اعلام دشمن شکاری و خصم افکنی را بصوب همدان
 شفه کشا و علیمراد خان^۳ از همدان با جانب سب على نقی خان
 محرک لوای ظفراعتلای و در منزل چهار چشمہ تلاقصی فریقین واقع
 و بعد از تقارب نهتین قبل از وقوع مجادله تمامی غازیان ایلاتی
 که در معسکر على نقی خان بودند خودرا از ظل رایت او
 بهشت لوای علیمراد خان کشیده ملحاق بعساکر او شدند
 على نقی خان بالتابع وغازیان شیرازی وتفنگچیان فارسی در منازعه
 نهایت کوشش و پایداری کردہ بالاخره شکست یافته پی سپر
 وادی فرار و سمند غیرتر را با جانب شیراز صبارفتار بند و اسباب
 ۱۰ انها بالکلیه بعرض اکتساب در آمده سایه کزین شادروان جلال
 و کامیاب امنی و آمال کردیدند على نقی خان وارد شیراز و بعد
 از تهیه و تجدید اوضاع بانتظام مهام اصفهان کرمان تعیین وروانه
 ان سرزمین کردید علیمراد خان باصفهان آمده مشغول تجدید
 اوضاع یلان عرصه دزم و تهیه اسباب استیصال خصم شد صادق
 ۱۵ خان نقی خان ولد دیکر خود را با فوجی از جنود بتوقف
 قلعه اباده که رأس الحد سامان فارس و عراق است مأمور نمود
 که در نهایت حزم متوجه حافظت شوارع سمت فارس و انسداد
 طریق عبور خصم باشد علیمراد خان اکبرخان ولد زکیخان
 و مراد خان زند هزاره را با فوجی از غازیان بآباده فرستاده فیما یعنی
 ۲۰ انها حاربه واقع و نقی خان شکست یافته بشیراز مراجعت
 اکبر خان و مراد خان از تعاقب او مركب جلدترا تیز تک

lin. 9. pro in P, legitur in A. غیرتر in A.

و در محل فارس جــولان داده اکثری از بلوکاترا چپاول و پایمال
حوادث ساخته علیمrad خان را حرکت از اصفهان وعزیمت شیراز
تحبیک نموده او همچون عرصه را خالی و دشمن را در کمال ضعف
و بیحالت ملاحظه کرد صید مراد خان را حکومت اصفهان سرافراز
و خود با جمیعت تمام واستعداد ملاکلام عازم شیراز صادقه
خان نیز ناچار هر قدر از غازیان ایلات رکاب و شیرازی
و تفنگچیان فارسی و دشنه و شتنستنان که در شیراز بودند همراه
باندارک واستعداد شایان بسرداری حسن خان ولد خود به داغه
علیمrad خان روانه وبعد از ورود بهنzel هزار بیضا شش فرسخی
شیراز که اردوبیلیمrad خان هم در چمن زکه نزول وبعد میانه^{۱۰}
انها زیاده بر چهار پنج فرسخ مسافت نبود در روز جمعه بیستم
شهر ربیع المیجب سنه ۱۱۹۵ فیما بین بعضی از تفنگچیان لاری
و دشنه بجهت اخذ اخراجات وسیورسات منازعه واقع و بیکدیکر
در آبخذته هر چند سردار مذکور و سرکردکان در اطفاعی نایره این
فتنه کوشش نمودند بباب تدبیر ایشان شعله آتش فساد^{۱۵}
تسکین نیافته بدون وقوع آسیب و اذیتی از جانب خصم
تمامی خلق بهم بسیار آمد همچنین بسر تومن کریز سوار و بجانب
شیراز فوار سردار مذکور همچنان خود را بآمن عافیت رسانیده
داخل شهر شد علیمrad خان چون از این معنی اطلاع یافت
فوجی از غازیان را بتعاقب فراریان تعیین نموده جمعی کثیر از^{۲۰}
پیادکان انها قتیل و اسیر کمند تقدییر کردیدند صادق خان

lin. 6. نیز deest in P.

بتهیه و تدارک اسباب قلعه‌داری مشغول و سوای دروازه مشهوره
 بیان شاه که بجهت تردد رعیت و سپاه مفتوح میبود سایر دروازه‌ها
 مسدود و خاکریز کرده مساحفظان امین به حافظت و محاسبت
 بروج و حصار قلعه تعیین و بهمه جهت مستعد قلعه‌داری شد
^۵ علی نقی خانرا با جمعی از غازیان که در کرمان بودند بشیراز
 احضار و مشارالیه اوخر شهر شعبان در ظلمت لیل وارد ان دیار
 کردید علیمراد خان جهت انتظام و استحکام بعضی امور چند
 روز در زگه و هزار توقف و هر روزه باطراف شهر چپاول میانداخته
 در زدن و بستن و کشتن و کشتن کوتاهی نمیکردند روز چهارم ماه
^{۱۰} شعبان وارد خارج شهر و در یک فرسخی سمت غربی قلعه نزول
 نموده حصن حصین و بروج منین محیط لشکر ساخته جعفر خان
 ولد صادق خان که در کوهکیلیه میبود بوسیله ارسال رسی
 و رسایل قرین اطمینان ووارد نزد او شده بنوازشات کامل واعتزاز
 و احترام شامل به بیاب کردید بندریچ و مرور آیام تمامی ضاده
^{۱۵} و عمال محل قریبه وبعیده الکای فارس و خطه لار ملحق بعسکر
 او کشته کمر اطاعت و خدمتکاری بر میان میبستند روز بروز
 لوای استقلال و اقتدارش در ارتفاع و صادق خان به صیغه محاصره
 مالک چهار حصار شهر و کوکب بختنش در انفصال لیکن بجهت
 ظهار حیات هر روزه فوجی را بسرکرد کی ولدان خود بخارج
^{۲۰} شهر فرستاده پشت بدیوار قلعه کر و فری میکرد جمعی از
 طرفین قنبل وزخمدار میشدند تا اینکه امتداد آیام محاصره
 هشت ماه کشیده نایره غلا بحدی بالا کرفت که تمامی رعایا
 و مساکین از شدت جوع بجان و همکنی عساکر و مجاهدین از

خوردن سیف و سنان بامان آمدَه تا هفادَه آن مع الْعُسْرِ يُسْرَا
وَهَصْدَاق

تا پیشان نشود کار بسامان نرسد
باعلام کارکنان عالم غیب و اینهای منهیان لاریب جمعی از
طایفه باجلان و سایر ایلات باهم ممهّد و در صبح روز سهشنبه ۵
هاجدم شهر ربیع الاول سنه ۱۱۹۶ دروازه مفتوحه را از تصرف
مستاخفظین و کسان صادق خان انتزع و خود متصرف شده
احدیرا عرق ریز شتاب جهت ابلاغ مژده فتح الباب روانه معاشر
علیم‌رخان وادم اکبر خان ولد زکی‌خان درستم خان بنی عم
خودرا باوجی از عساکر تعیین نموده شهر را متصرف و صادق ۱۰
خان باولدان و بعضی از اتباع در ارک تختن جسته بعد از سه
روز اکبر خان انهارا از ارک بیرون آورده حسب الاشعار علیم‌راد
خان صادق خانرا باولدان اکبرش سوای جعفر خان که در
خارج شهر با او موافقت کرده بود تمامًا مقنول و بعضی از اولاد
صغر او را با ابوالفتح خان و محمد علی‌خان ولدان کریم خان ۱۵
از نور بصر محروم ساخت در بیان سلطنت علیم‌راد خان زند
و خاتمه کار او سه روز بعد از تسخیر قلعه شیرواز علیم‌راد خان
داخل شهر شده بجهت انتظام امور فارس پنج شش ماه در شیرواز
توقف نمود میرزا محمد کلانتر فارس و اقا فضل الله و عبد الرحیم
خان حاجی ابراهیم شیروازی را با برادران و منسوبان و جمعی ۲۰
کثیر از اعظم و کخدایان و اکبر شیرواز و بعضی از بلوکات و محلات

فارس که با صادق خان موافق نموده بودند بعد از اخذ ترجمان وضبط اموال باکوچ ودنه روانه اصفهان کرد وبنابر اینکه اکبر خان ولد زکیخان بجزئ وجladت موصوف ودر شجاعت درشادت معروف و بواسطه خدمت علیمراد خان مصدر محابات عظیمه و فتوحات نایاب شده داعیه سروری نیز هر کمز ضمیرش میبود علیمراد خان باطنًا از او هراسان عدم اورا بر وجودش رجحان و هنگام شرصنت قلع وقمع ملأه هستی اورا خواهان بود چند روز بعد از ورود شیواز بدفع او مصتم و جعفر خان ولد صادقخان را بر او کماشت که بفادر کمای تدبین تذان از چه با 10 صادق خان ولدانش کرده بود با او سلوک و مکافات عملرا بچشم خود معاینه دیده اورا از سور بصر عاری و بادیده نایاب نداشته دیار فنا ساخت فاعتبروا یا اولی الابصار چون تفرقه خاطرش از قتل اکبر خان بجهالت مبدل واز ضبط اموال و اخذ ترجمان و انتظام امور ملکت فارس فراغ کامل حاصل نمود شاه مراد خان 15 برادر صید مراد خان را حکومت اصفهان سوافراز و صید مراد خان را احضار بشیواز و مشترکیه را بایافت فارس و خطه لار و کوهکلیه و بنادر وسواحل مقاطعه و ممتاز و در بیست و سیم ماه شعبان باکوکبه و آئین نایاب عازم اصفهان و در هفتاد ماه مبارک رمضان وارد ان بلده بهشت نشان و مدّت سه سال در ان شهر مینموده از 20 بسته استراحت کسنترده دارالمرز و بعضی از ولایات اذربایجان و ممالک محروسه کردیده اقا محمد خان در استریا

ومازندران مبسوط اليد ونافذ الفرمان وبنهيهه اسباب سلطنت
وانعقد سلك جمعيت غازيان اشتغال کردش چرخ دوار وحركت
سبعه سيار باجتماع اسباب سلطنت سلسنه قاجاريه واستقبال
نيز دولت ان طایفه نامدار عقده تعویق کار از زاویه رأس الغول
مدارج برج کشورکشایی مفتح وبدنب قطعه الفرس معراج اوج ۵
خصم افکنی میافکندند تا در سال چهارم که لواي اقمارش ارتفاع
یافت علیمراد خان از مصدق این معنی که

هران چراغ که ایزد زلطف اثروزد ۶

بپهرا هر که نظر دروي افکند سوز ۷

تعاقف ورزیده بدفع او مصمم ووس تساخیر استراباد ومازندران ۱۰

کربیان کبر ضمیرش کشته شیخ ویس خان ولد خودرا باتدارك
موضع وجمعیت غیرمحصور آن صوب مامور وجعفر خان ولد
صادق خانرا بسمت سلطانیه وزجان تعیین وروانه انسامان
ساخته باقرخان خراسکانی که حاکم اصفهان بود در انجا کذاشته
خود نیز با کوکبه واژحـام شـابـلـان بـجـانـب طـهـرـان رـوـان وبـسـاط ۱۵
نشاط کستـه از کـثـرـت شـرب شـراب بـمـرض استـسـقا مـبـتـلا کـرـدـید
شـیـخ وـیـس خـان بـماـنـدـرـان رـقـتـه اـقاـمـحـمـد خـان بـمـدـافـعـه پـیـشـ
آـمـدـه در حـدـود سـارـی وـبـارـغـوش تـلـاقـی فـرـيقـین وـاقـع اـقاـمـحـمـد خـان
مـغلـوب کـشـتـه رـوـانـه استـرابـاد وـشـیـخ وـیـس خـان در سـارـی توـقـفـ
نمـودـه مـحـمـد زـاهـر خـانـرـا باـسـوـجـی اـزـ غـازـیـلـان بـتـعـاـقـبـ او باـسـتـرابـاد ۲۰
فرـستـاد مـامـورـین اـزـ جـرـ کـلـیـاد عـبـور وـعـامـ صـوبـ مـامـورـ شـدـنـدـ بـالـینـکـه

جاده وصول اذوقه بانه، منحصر بعراط جرّان راعیست بس
صعب که چندچه دو نفر تفکیچی جهت انسداد طریق در
زوایای جنکل سر جرّ توقف نمایند قشون سلم و طوراً ممکن
عبور نیست از شدت استیلای غور سرکرم وبدون ملاحظه راه
درسم حزم بعد از کذشنن از جرّ احديراً جهت محافظت ان
سبيل پر خوف و خطر تعیین نکرده خصمرا صید شاهين جلات
خود تصمّور و بیباکانه راهنور طریق کمراهی شده در خارج قلعه
استریاد نزول وقلعه مزبوره را محصور ساختند حمزه نام کلبادی که
از دولت زندیه روکدان ودم از هواخواهی دولت فاجاریه میزد
10 فوجی از غازیان قدراندار بتسدید و محافظت صراط جرّ تعیین
وراه وصول آذوقرا بر اجماعت مسدود ساخت چنانکه از عدم
قوّت دست راکب از کار وپای مرکوب از رفتار باز ماند با اینکه
یقین میدانستند که از شش جهت راه فرار مسدود در
پیش روی دشمنی چون تفکیچیان مساختن سر جرّ ومانند شیخ
15 زیان عدوئی در قلعه استریاد عقب سردارند از غلبه خوف
وهراس بیتاب واژ شدت آتش جوع در اضطراب ناچار از دور
استریاد منفرق وسرکردان وادی بیسامانی شدند ساکنین قلعه
تم بسر مرکب بادرفتار سوار وهمند تیزتلک تهورا بتعاقب انها
ایلغار عموم سواره و بیاده ان جماعت اسیر سرپنچه تقی دیر
20 کشته سردار مذکور وجمعی کثیر از سرکردگان و عظامی ایشان
قتیبل و باقرا از حلیه اسب ویراق عاری نموده مخصوص ساختند
بعد از انکه وقوع این ساحه در ساری که معسکر شیخ ویس
خان بود شایع کردید تمامی عساکری که سایه کزیں تحت

لسوی او بودند متفرق وبار بر بختی فرار بسته عازم طهران
 شیخ ویس خان ^۳ بعد از تفرق غازیان طاقت خودداری را
 از خود مسلوب یافته متعاقب روانه وبرود طهران که علیمراد
 خان از حقیقت حال مطلع کردید در همان روز جمعی از
 سرکردان سپاه خودرا که در ساری بدون مکث پایداری ^۴
 سردار را کذاشتہ در فرار سبقت جسته بودند بضرب تهمان
 مقتول مجده اعظم خان افغانرا با جمعی کثیر بتصویب
 مازندران تعیین وروانه ان سرزمین ساخت اما چون آیام دولتش
 بیپایان رسیده بود بهقصد نرسیده ناخوشی مزاجش مشتدد
 وجعفر خان ^۵ که در نواحی سلطانیه وزنجان بود از استماع ^{۱۰}
 وقوع قتل محمد زاهر خان در استرباد وشکست شیخ ویس
 خان در ساری واشتداد ناخوشی علیمراد خان سر از کریمان
 خودسری بر آورده باعسانگری که در ظل رایت او مجتمع بودند
 عازم اصفهان کردید علیمراد خان به شخص وقوف از طغیان
 و مخالفت جعفرخان باوجود ناخوشی احوال وعین شدت زمستان ^{۱۵}
 و فرط سرمای بیپایان که شوارع عرض راه ملامل برف بود در
 نهایت شوکت وشان از طهران با تختروان بجانب اصفهان روان
 و در بیست و هشتم ماه صفر سنه ۱۱۹۹ در منزل سورجه خورت
 هشت فریاد اصفهان طایر روحش از عالم فانی باقی رحلت
 نمود میرزا ریبع که برتبه وزارت ان سرکار منصوب ورنق وفتی ^{۲۰}
 امور بکف کفايت او مرجع بود بجهت محافظت اموال واساسه
 سلطنت فوت اورا در پرده خفا مستور وبا کوبیده وآئین آیام قبل
 تختروان را بانعش علیمراد خان از منزل مذکور حرکت داده تا

حوالی شهر نه جمیع اهل وائل و بنده اعد ردو و اسباب سلطنت
داخل اصفهان شد خبر فوت او شایع و تمامی خلق بیم برآمده
فوجی وارد شهر و بعضی غربا وارد اوستان و برخی ببلوکت توابع
اسفهان متفرق شدند اگرچه هصدان شعر

میر درخنشده چو پنهان شود ۵
شبپر بازیکر میدان شود ۶

از وقت غروب میر منیر دولت علیم‌زاد خن تا هنکدم طلوع
نیر کوکب جعفر خان بافق اصفهان باقرخان خراسکانی بنابر
اجتماع اسباب سلطنت و انعقد سپاه و جمعیت پنج‌هزاری در
۱۰ اصفهان نیاس سروری بر قائم راست و ترک نام خودرا باسسر
اسم سلطنت آراست لیکن چون جلوه کواكب تا زمان ضیور
طلیعه آفتاب عالم‌تاب است به حصن وصول کوکبه جعفر خان
منزل چال سپاه نه فرسخی اصفهان ایلانیکه در آنجا بودند
بر همین اساسش کشته باقر خان فرار و بعد از درود جعفر خان
۱۵ اورا در بلوکت توابع اصفهان کرفته بپیشکه حضور حاضر و در
مجلس ناکمی مقید سلسه بیسرائج‌نمی کردید در بین وقیع
امور وقت تسلط جعفر خن زند و کیفیت قتل او جعفر خان
که چهره مقصودرا در مرأت حصل و شاهد تمدنرا با ذیل مرام
موصول دیده بسرود اصفهان مساعت وزیده در ششم ماه ربیع
۲۰ اول سنه مذکور وارد انشهر بپشتنشان و بیرون سریسر سلطنت
موروشی مکن کرفت چند‌چه مرحوم حاجی سلیمان کشی در
تهنیت و تاریخ سال جلوسش غصیده بر رشته نظم کشیده
چند شعر از که مناسب مقام بود در اینجا ایراد نمود شعر

جهان چو خست خدیبو زمانه کشت جوان ۱
 قدم باخت کیان زد خدایکمان جهان ۲
 بجای عم و پدر تکیه زد بطائع سعد ۳
 جهان جاه و سپهر جلال جعفر خان ۴
 بضبط سال جلوس مبارک میمون ۵
 که هست مبدای تاریخ عشوت دوران ۶
 نوشت کلک صباحی زقصر سلطانی ۷
 علیمرواد بزون شد نشست جعفر خان ۸
 عبد الرحیم خان و حاجی ابراهیم شیرازی و حاجی ۹
 علی قلی خان کازرونی که از معظم امراهی فارس بودند در مراسم ۱۰
 خدمتکاری ولوازم جانسپاری مساعی جمیله بعرصه ظهور
 رسانیده هریک باقیدار کامله قرین و باعتبار شامله از امثال واقران
 سبقت کزیین شدند وهمکی اکابر وعظامی مسایر محال فارس
 وخطه لار وغاییان ایلات وغیره که در اصفهان وتوابع میبودند
 بالجنان والمسان سلطنت اورا خواهان کشته طرق اطاعت ۱۵
 وچاکری وقلاده اذقياد وفرمانبیرا بکردن جان کرفته بشرايط
 خدمتکاری مشغول وجهت محافظت طرق وشوارع عبور خصم
 نجف خان زنده با فوجی از غاییان بتوقف قم واحمد خان ولد
 آزاد خان افغانی با جمعی از جندوں بقلعه کاشان مأمور و هریک
 از مأموریین با عساکر ابواب جمعی خود بسمت مأموریه روانه اقا ۲۰
 محمد خان که در استراباد و مازندران بود به جرد اطلاع بر وقوع
 فوت علیمرواد خان کمیت خوشخراوم مملکت کیری و خصم افکنیرا
 بجانب عراق سپاه عنان و ساحت طهران مسیر اشتبه کردن کردن توان

واعمالی انجا در سپردن قلعه تا وصول موكب جهان‌کشا باصفهان واستيصال جعفر خان استمهال نموده ان جلس سپر کسری و جم اضمحلال خصمرا از سایر مهمات اهم دانسته بکار نهان نپرداخت واعلام ژفر فرج‌جامرا بصوب اصفهان افراحت نجف خان که در قم توقف داشت به‌خصوص انتشار آوازه انصراف رایت بلندآيت ان وحید زمان از ساحت طهران سلب ماسکه قرار ویر مركب كريز سوار ويسمنت کاشان فرار وان برگردهه کردکار سند جلادنزا بتعاقب او بادرفتار ساخته قبل از وصول موكب برگ‌نشان بدار المؤمنين کاشان که احمد خان ونجف خان صرهه در جنگ ۱۰ وصلاح در مکث ودرنك نياقته بالغارياب ابواجمعي توسيع كريزرا بجانب اصفهان مهميز وعساکروی که در تحت لوي سرداران مذکور بودند بعد از ورود باصفهان در انجا ۱۱ توقفرا موقف كرده جوقه بجوقه فرقه بفرقه طايده بضايفه کوچ وبنه وامال وانتقال خودرا بوداشته کوچ وهر يك بسمتى عازم شدند جعفر خان ۱۵ مضطه وناچار بسار فرار بر بختی برسکشته‌ختی بسته شب‌هنگام هر قدر از اسباب واسسه سلطنترا که ممکن حمل ونقل داشت بار وتمامی اهالی فارس وابلانيکه علی‌مراد خان باصفهان بوده بود باکوچ وبنه وکسان واتباع خود وفوجی از طايده زنده بوداشته مركب شب‌زنگ كريزرا بعزم شيراز زين وطريق مقصدرا ۲۰ مساعت كريزین كشته باقر خان خراسکانی وبعضاً از اقوام ودونست خواهيان علی‌مراد خان که تا ازمان در محبس كرفتناري مقيد بودند از سلسنه نامقيدي سر برآورده هر يك جمعيتي از غربی طوابق اغشار وغايري وبرکشانی وغيره السار سکنه

اصفهان که همیشه مستعد کردن معركه فساد بودند منعقد و در ظلمت لیل دروب محلات و معابر اصل شهر را بر فرازیان بسته و بشیلیک تفنگ و آذختن سنک هنگامه‌آرای عرصه جنک شده برخی از اشرار اهل شهر معاونت آن جماعت برخاسته بحدی عرصه را بر انها تنک کردند که جمیع بند و اچانل^{۱۴} و انتقال و تمامی اساسه و اسباب سلطنت بلکه بعضی از اطفال خود سال و نسوان را بر جا کذاشتند خود جریده و سبای قریب بطروح خبر از اصفهان جان بسلامت بدر بوده سواران انها تا انتهای هزاردره وابتدای صحرای مرغ خارج شهر اصفهان مرکب تهور را بتعاقب ایشان جولان داده هنگام ظهر ور طلیعه نیز^{۱۵} جهانتاب مراجعت و فرازیان بجانب شیواز روان شدند صید مراد خیان که از جانب علیمراد خان بایلات فارس سراغراز و در اصل قلعه شیواز تمکن داشت بعد از استماع خبر فوت علیمراد خان بنابر متاست و استحکام قلعه و مکان واستعداد و اقتدار شایان داعیه استبداد و خودسری کربیان کبیر ضمیرش کشته جمعینی^{۱۶} کامل از غازیان رکابی و ایلات فارسی و تفنگچیان شیوازی و بلوکی مجتمع و بسیرداری ویس مرادخان برادر خود باندارک واستعداد لازمه تعیین و مقرر داشت که در چمن میان قلعه مرسو شد و کلم میان مائین فارس نصب خیام قوار و وضع شادروان اقتدار کرده بعد از استحضار از چکونکی وضع و کذارش امور صفاکه^{۱۷} عراق و اعلام ثانی از جانب او روانه اصفهان شد و مشار الیه با

غزاریان ابواجمیعی تامدت چهل پنجم،^{۱۰} روز در آن نواحی رحل اذمت انداخته خبر استقلال جعفر خان در اصفهان بتواتر وتسویی مذکور میشد از انجا که اهتئی فارس عموماً وخلق شیراز خصوصاً از صید مرادخان روکردان ودونت جعفر خان را طالب وخواهن بمند بدون اصلاح از بره خورد کی اوضاع جعفرخان وکیفیت فرار او از اصفهان در شب بیست وپنجم ماه جمادی الاول انسل برعنین آس س جلال ویس مراد خان شده همکی تفنگچیان فارسی که در معسکر او بودند متفرق وروانه دیگر داوطان خود کشته سردار مذکور با معدودی از ایلات خاندانشیزی واتباع صید مراد خان بشیراز مراجعت وغاریان شیرازی که بسرکرد کی محمد حسین خن برادر کهتر حاجی ابراهیم در انجا بودند شتران زنبورخانه ونقارخانه سردار را برساشته بجانب اصفهان روان وثیمهای قمشه واپرداخت بفرازیان ملحق کشتند جعفر خان ورود ایشانرا دلیل امد کار وهمند استظهارا بجانب شیراز ایلگر صید مراد خان باوجود ۱۵ متقاضیت مکان واستعداد شاین بعلت میل رعیت وسیاه بجعفرخان مل کردا معیوب وتلب مقاومترا از خود مسلوب پانجه ناچار باب اضاعت وفرمابی باز ودر اویل شهر جماری انشائی جعفرخان بانهایت شوکت واعزاز داخل قلعه شیراز شد وبنابر اینکه میرزا محمد کلانتر در حین فرار از اصفهان فرصت آمدن نکرده در انج توقف نموده بود بعد از ورود بشیراز حاجی ابراهیم را منصب کلانتری الکنی فرس منصوب ونتیجه وتدارک اسباب سلطنت ورق ونق امور ولایت پرداخته ارقام

بهمکیٰ ولایات فارس و خوشبخته لار و کوچکیلوبیه و بنادر و سواحل مرقوم
وانهارا از آمدن خود بشیراز اخبار و تمامی عمال ولایات مذکوره را
با جمعیت و تفکرچیان احضار و همراه با اصفهان و عراق مصمم
کشت اقامحمد خان بعد از تسخیب کاشان واستماع خبر فرار
جعفر خان از اصفهان سلیمان خان قاجار را بتوقف کاشان مأمور^۵
داییات نصرت آیاترا بجانب اصفهان سپاه عنان و مدت دو سه ماه
در ان بلده بجهشتن شان توفّق وبضبط اموال واسباب جعفر خان
وسایر فراریان و انتظام امور اذسلامان میپرداخت که خبر طغیان
طایفه بختیاری معروض عتبه اقبال ورفع فساد جماعت مزبور
در خاطر اقدس تصمیم یافته باش خان خراسکان را حکومت^{۱۰}
اصفهان تعیین و بجانب اماکن طایفه بختیاری تحصیل که لوای
دشمن شکاری کرد^۶ جعفر خان^۷ جهت تجدید اوضاع سپاه
مدت دو سه ماه در شیراز توفّق و در عرض مدت مزبور اموریکه
موقوف علیه حرکت صوب عراق بود صورت انجام یافته عمال
فارس بیوافق فرمان و همدستی قدر روز بروز فوج در میعاد^{۱۵}
مقرر متولی بیکدیکر وارد ان خوشبخته جنت اشر داخل معسکر
بانشوکت و غر کشتنند بعد از اجتماع سپاه مسحور و انتظام جمیع
امور لطفعلیخان ولد خود را بایالت فارس مأمور و در بیست و سیم
ماه رمضان حرکت واز راه کامفیروز روانه اصفهان کردید اقامحمد
خان بعد از شروع از تنبیه و تدبیب جماعت بختیاری بجهت^{۲۰}
انتظام مهم صفاکه عراق لوای خلک فرسارا بصوب بروجرد و همدان
شقة کشنا و در عرض راه خبر استقلال جعفر خان در فارس
وحضرت او از شیراز بصوب عراق و اصفهان و حشمت افزای خاطر

غازیان و بروهمزون سلک جمعیت اون سعادت‌اقتران کشته علیخان
 خمسه که از معظم امرای ان سرکار و صاحب جمعیت کامل
 واقنده بود علاییه با اعوان و انصار روانه محل اختیار و همچنین
 بعضی از سایر دستجات در نهان و اشکار فوج فوج روی فراد
 ۵ بهکان و دیار کذاشته متفق شدند ظهور این معنی جاده ایصل
 مقصدرا منحرف و عنان عزیت ان حضرت را بصوب طهران منعطف
 ساخت حاکم و عمال ظهران بقدم انقیاد و شرمان برداری
 مرحله‌پیمای طریق استقبال و خدمت‌کذاری کشته موکب
 فیروزی‌نشان در کمال شوکت و شان داخل ان حسن
 ۱۰ سپه‌بنیان و بکار اجتماع غازیان و سایر ملزومات هملکت‌کیری بلاد
 یران پرداخت جعفرخان این معنی را مغتنم شمرده در اواسط
 ماه شوال وارد اصفهان جنت‌تمثال و در خارج شهر نصب شادروان
 جلال کرده مکنون ضمیرش ان که چند روز در انجا توقف
 کرده بعد از انتظام بعضی مهام امور واستحکام پوشی عقاید
 منظور عنان عزیت بسمت کاشان و طهران منعطف سازد که
 مخالفت باقرخان خراسکانی تعییق مطلب را جهت و توقف اصفهان را
 علت کردید تبیین این مقال انکه باقر خان خراسکانی که از جانب
 اقامحمد خان حکومت اصفهان سپلندی داشت چون از دولت
 جعفرخان روکردن و دو نفر از ولدان او در طهران من جمله
 ۲۰ ملتزمان رکاب ان سلطان ذیشوکت و شان بودند باستظهار ورود
 رایات بلندآیات دست توسل را بر دامن خودداری زده با تدارک
 واستعداد شایان قاعده تبره اصفهان را که از حصنهای حصین
 جهان و متحدها طبع جماعت افغان بود مأمن عائیت ساخته

باب اطاعت و انقیاد مسدود و درب مخالفت وستبیز کشود امنای
دولت جعفرخان هر چند سعی کردند که بارسال رسول و رسایل
وابلاع پیغام و رسایل اورا باطمینان و خاطرچمی قرین و با سایر
متابعین و خدمتکذاران همنشین سازند مفید نیفتاد صید
مرادخان را بافوجی از غایبان به حاصره قلعه و بدلست آوردن ^ه
با قرخان تعیین و اسماعیل خان ولد شاجاع الدین خان زنده
با جمعیتی کامل از جیوش بحرخوش بانتظام مهم صفاکه عراق
بسیت بروجرد و نهادن و همدان روانه و حاجی علیقلیخان
کازرونی را با جمعیت کثیر از تفنگچیان فارسی بنساخیر قلعه کاشان
مامور عبد السرّاق خان حاکم کاشان که دولت جعفر خان را ¹⁰
خواهان واز دولت قاجاریه روکردان بود به احص درود مامورین
بحوالی کاشان بقدم استقبال بیرون رفته قلعه را تسلیم و سلیمان
خان قاجار که در ان دیار بود فرار و حاجی علیقلیخان با نهایت
اقنوندار در قلعه کاشان قرار کرفت اسماعیل خان زند بعد از
ورود ببروجرد چون جعفرخان را بکار اصفهان کرفتار و عساکر را ¹⁵
بسیار و خود را در کمال استقلال و اقتدار دید مخالفت و خودسری
مرکوز ضمیرش کشته با جمعی از سرکردان سپاه ابواجمیع خود
وفوجی از ایلات سکنه ان نواحی همدستان و جمعیتی کامل از
ایلات عراق منعقد و هر روزه بضبط و تاراج قوافل و مترقبین و تجار
دلست تعدی دراز کرد ^ه واز روی تبدیل و اسراف بغاریان و ملنیان ²⁰
رکاب صرف مینمود تا اینکه رفته رفته رایت اقتدارش ارتفاع یافته

اصراف A PM : اسراف 20. deest in P. lin. 21. : کرد ^ه

چند نفر از معتمدان جعفرخان که با مشار الیه و در جزو
جهندها از کیفیت احوال او مستحضر و اکه میساختند مقتول
و صیبیت مخالفت واستبداد را بلند آوا ساخته از بروجرد بصوب
قلعه حرکت و در همدان متوقف کردید صید مراد خان و سایر
۵ مأمورین محاصره باقرخان بحیط قلعه را احانه و هر روزه بپیش
بردن سبیله و سنگر و کندن نقب کار را بر قلعه کیان تنک و بقدیری
ابر مطیع توب و خمپاره روز روشندا را بر اینها چون شام ظلمانی
تیرزنک میساختند ایام محاصره قریب چهار ماه امتداد یافت
تا در اوایل شهر صفر سنه ۱۲۰۰ که بکلی از وصول اعانت و امداد
۱۰ مأیوس شدند جمعی مستحفظین قلعه از در استیمان در آمد
بعد از حصول خاطر جمعی از جانب صید مراد خان شب هنکام
قلعه را بتصرف داده مستحفظان پیغایپوش خلعت املان
و باقرخان را کرفته بپیشکاه حضور حاضر کرده کردن اورا عرضه
شمشیر و قمامه اموال و اسبابیش بحیطه ضبط در آمد چون در
۱۵ ان آوان خبر طغیان اسماعیل خان در نواحی بروجرد و همدان
بنواتر مذکور میشد بعد از ختمه کار باقرخان و تنبیه و تدبیب
سایر متفقین و مفسدان با وجود فصل زمستان و اشتداد برودت
هوا و نیول برف وقاران بیمهنهای قلع ماده فساد اورا که دشمن
خانکی بود اهم ودفع شر اورا از سایر مهام التم دانسته میرزا
۲۰ جانی شائیرا بحکومت اصفهان تعیین و باویس مرادخان برادر
صید مراد خان و فوجی از غازیان کزین مامور متوقف ان بلدۀ
جنت قرین و در اوایل شهر ربیع الاول باتوبخانه واستعداد شایان
رایت افزای توجه بجانب همدان کردید در حینی که قصبه نهادند

مضرب سرادرات سپهرمانند بود خبر ورد جعفرخان بقصبه
هزبورة رعب افکن قلوب سپاه و باعث تقویق سلک جمعیت ان
کمره شده تمامی قشونش متفرق فوجی ملاحقی عسکر
جعفرخان و باق بصوب اماکن واوضان کریزان اسماعیل خان ناچار
بامداد دی بسمت کروس ارلان شتابان جعفر خان منزل هنzel^۹
وارد همدان کردید اسماعیل خان بعد از غزار از همدان بکروس
رفته محمد حسین خان ولد محمد امین خان کروس را در
مخالفت مجاذنه جعفرخان با خود همدستان و جمعیت طایفه
کروس را منعقد ساخته روانه ارلان و خسرو خان ارلان را نیز
در این مواد شربک و همچین علیخان خمسه و طایفه قراکوزلو^{۱۰}
سكنه ان نواحی که از جعفرخان روکردار بودند در این باب
تحریک و در عرض چند روز جمعیتی کامل از طوایف مذکور
غلام آوره باتفاق خسرو خان ارلانی و محمد حسین خان کروسی
وعلیخان خمسه بعنم محاربه عازم همدان جعفرخان^{۱۱} باتوپخانه
و استعداد تمام بداعه ایشان بیرون رفته در شهری مشهور بهار^{۱۲}
دو فرسخی همدان مجادله واقع واز هنکام چاشت الی دو ساعت
از شب کذشته نیران قتال فیما بین اشتعال داشت بالاخره
جهفرخان مغلوب کردیده اکثری از تفنگچیان پیاده او دستکبر
و جمیع بنه و اسباب و تپیخانه را کذاشته مراجعت باصفهان
و در دوازده ماه جمادی الاول که قریب بنورد بود وارد ان بلده^{۱۳}
جننت بنیان و بتجددید اوضاع غازیان اشتعال در زیده مکنون

lin. 17. P. اشتغال.

ضمیرش آن بود که بعد از غرغس از تدمیر تدارک پیاده وسوار در اواسط فصل بهار مجدها عازم آن دیار واژ برق شمشیر صایقهای خرم سوز هستی اشوار کردد که صدور حکمت ناهنجار حاجی علیقلیخان کازرونی جعفر خانرا از حصول مطلب متع و عنان غریبتش را جانب شیراز راجع ساخت تفصیل این اجمال آنده محمد حسین خان عرب عمری که بتیزمعزی و کم ظرفی مشهور ودر قلعه جندق که اطرافش از آب و آبادی دور و محنت و استحکام آن مغروف بود سکنا داشت در اوایلکه اقامحمد خان در قلعه طهران جائی سریر شوکت واقندر و جعفرخان در ۱۰ اصفهان با تمام کار باقر خان کرثنا و اسعیل خان در صفحه عراق بهخالفت جعفرخان ثابت و پایدار بود میدانرا خالی و آیامرا هرج و مرچ تصور نموده چکونگی را بیبر محمدخان طبیسی که ریاست و سروری را شایق و غیما بین ایشان الفت و دوستی سابق بود اظهار واژ او استمدان و منتعهد تقدیم و تمثیلت بعضی امور ۱۵ شده میر محمد خان به بنادر عدم استحضار از راه ورسم آن دیار بتعمیدات و نوشتجات او قرین اصمینان و استظهار وینصد نفر از تفنکچیان خراسانی بسرکرد کی دو نفر از اقوام خود روانه جندق کرده محمد حسین خان عرب تفنکچیان مذکور را با جمعیت خود متفق و پا از جدّه حساب بیرون کذاشته وارد ارستان و کوپا و نائین من محل کشان و اصفهان کردیده باب تعدی و بحساب باز و دست تطاول بمال و حسال رعایا دراز کرد در حینی که جعفرخان از همدان شکست یافته باصفهان مراجعت نمود بر حقیقت مراتب مذکور مطلع و حاجی علیقلیخانرا با غوجی

از جنود بتتبیه ان مردو مامور ساخته فیمایین ایشان بجانله واقع محمد حسین خان شکست یافته با سواران خود بجنده فرار و تفکرچیان خواصی که پیاده بودند از بیم شمشیر آبدار در یکی از قلعجات ان نواحی تحضن اختیار حاجی علیقلیخان انهارا بنوید بخشش وامل قبیل خاطرجمعی واطمینان ومنتهد ۱۰ کردید که نخواه کذاشت احدی متعرض مال وحال شما شود همکی در نهایت امیدواری باتفاق مشاور الیه وارد اصفهان و حاجی علیقلیخان باستظههار تمام در مقام شفاعت کرفتاران برآمده جعفر خان از قبول ان تحاشی ومقرر داشت که همکی انهارا از حلیه تغذیه وبرات عاری ومقید سلسه کرفتاری سازند ۱۵ هر چند حاج مشاور الیه در این باب اصرار ومعروض داشت که چون مصدر این خدمت نمایان واز جانب ان حضرت کمال اطمینان میبود با ایشان شرط وعهد نموده سوکند یاد ودر نهایت خاطرجمعی مرحلا پیمای وادی انقیاد ساخته بخلافت شرط وعهد وسوکند از طریقه انصاف ومعدالت دور ومنافی ۲۰ رضای مالک الملک غفور خواهد بود نقد ملتمنش نقش پذیرای دارالضرب قبول نشد این معنی بر طبعش کران آمدہ از روی طرح وخشم بمنزل مراجعت وتعزیت صوب فارس مصمم کشته تفکرچیان فارسی ابواجمیعی او هم بنابراینکه مددتی بود بزجت ومشقت سفر کرفتار وعادت اوطان شایق وی اختیار بودند ۲۵ همکی با او موافقت کرد همراهیت فارس عازم شدند از سعی

وتسویه امنی دوست جعفرخان اسفانی ثابه^{۱۰} خشم او نشد» روانه کزرون و مقارن این حال خبر حرکت موکب بلند کوکب اقا محمد خن از طیران نیز مزید علت شده بتصویر این که عروکه در اصفهان مکث نماید ورود حاجی علیقلیخان بکازدن ۵ باعث اختلال امر فارس خواهد بود در اواسط شهر جمادی الشنی عنان عزیمت بجانب شیراز معصوم و در اوخر مه مذکور با کوکبه و آئین تمام وارد ان شهر میمانت فرجم کردید اولاً بارسل ارقام ملاطفت آمیز و بالغ پیغام استنالت ازکیز حاجی علیقلیخان را بشیراز احضار مشارکیه از این معنی نهایت تحسی و انکار ۱۰ نمود «ثانیاً جمعی از معتبرین را بهمراهی چند نفر از فضلاء وعلماء با رقم امان روانه کزرون و بدفع علیخان ولد خود را با فوجی از غازیان متعاقب ایشان روان و مقرر داشت که در خارج شهر قلّا^{۱۱} اذاعت وانقیبد بکردن او کذاشته خواهی خواهی بشیرازش آورد حــجــی علیقلیخان از ورود انها و تعیین نفعی خن جز فرمان برداری چاره ندیده بعد از اخذ شرط وعهد و حصول خاطر جمعی باتفاق منورین در اوخر شهر شعبان وارد شیراز و بنابر اینکه جعفرخان قسم یاد نموده بود که اذیت ۲۰ و اضراری با او نرساند در هفتم ماه رمضان اورا کوفته در برج ارک محبوس نمود و فصل تموز آن سالرا در شیراز بسر برده اوآخر فصل خریف که ابتدای برسدت هوا و سفر کرم سپردا افتضا بود در اوایل ماه سفر سنه ۱۲۰۱ جهت انتظام صفاخه عربستان عازم

بهبهان و نصل زمستان در انجا انقصا یافته بعضی از سرکشان
 ان ناحیه را تابع و در اوایل فصل ربیع عنان عزیمترا بجانب
 شیراز راجع و در اواسط ماه جمادی الاول وارد آن بلده
 خلدنبانی کردید نظر بینکه صید مراد خان در مقدمه شکست
 همدان و بعد از آن مصدر بعضی حرکات که منافی رویه^{۱۰}
 اخلاق کیشی بود شده جعفر خان از او اطمینان کامل نداشت
 و مشار اليه را صاحب داعیه میانکاشت در اواخر شهر رجب
 صید مراد خان را بایران واقول او کرفته تمامی اموال انها را
 ضبط و در محبس مذلت وزوئی پهلوانشین حاجی علیقلیخان
 کازرونی ساخت و چون مدتی بود که تسخیر دارالعباده بزد^{۱۱}
 و مطیع ساختن تقی خان حاکم انجا مرکوز ضمیرش بود در
 این اوان هوس حصول این مطلب دامن کیم خاطرش کشته با
 بدبدیه شیری و کوکبه جهانگیری در اوخر شهر ذیقعده انسال
 از شیراز حرکت و در خارج شهر نصب سرادقات جلال کرده بعد
 از وصول بدار السعاده ابرقوه در انجا مکث و بارسل ارقام و ابلاغ^{۱۲}
 پیغام تقی خان را باطاعت و انقیاد ارشاد و در ورود ابرقوه و فیض یائی
 حضور خود اورا قرین کامرانی واستنسعاد نموده تقی خان چند
 نفر از علماء و فضلا و قضاة و اشراف و معتمدین و عمال دارالعباده بزدرا
 با پیشکشی لایق ارسال و متقبل دادن ملیات و تقدیم
 خدمات و فرستادن یک نفر از ولدان ویکی از زوجات شده در^{۲۰}
 باب ورود خود متمسک به عاذیر متعدد و کاذیر متنوّع کردید

جعفرخان قبیل این مطلب نکرده مذکور ساخت ده مادامینه
 تقی خن خود وارد حضور نشود دست‌ببردار از این مدعای
 نخواهم بود فرستادگان مذکور مراجعت و چکونکی را حالی نموده
 تقی خان از میر محمد خان نسبی که در مسامیر دلیری
 و جلادت کوی سبقت از مکنان ریویه در مراتب جوهر و مردانگی
 مشهور و پیمانی ایشان در هر باب مراسم دوستی و اتحاد منظور
 بود استمداد و مشارالیه سلسله جمعیت را انعقاد داده جمعی
 کثیر از تفندکچیان قدرانداز بینظیر فرژم اویه عازم بیزد
 وجعفر خان که از این معنی مطلع واز درود تقی خان یاس
¹⁰ کلی حاصل نمود بنه و اغروفرا در سنکر ابوقه کذاشته عبد
 الرحیم خان شیرازی را باشوجی از غازیان مامور بتوقف و خود
 با سایر عساکر جرار هیک بر مركب بادرفتار سوار و جانب
 دارالعباده بیزد ایلغار تقی خان بانتظار درود میر محمد خان
 طبیعی دست توسل بذیل بحصّن زده جعفر خان باغات
¹⁵ و عمارات اطراف قلعه را سنکر و حافظت هیک فوجی از
 تفندکچیان مقرر دو روز ساحت ان سرزمین جولان کاه یلان
 کزین و مسیر اشہب دلیران عرصه کین عصر روز سیم میر
 محمد خان وارد و داخل قلعه شده انشب زاویه کریں بستر
 استراحت و علی الصباح دامن استیصال خصم را بر کمر همت
 استوار واز شلیک تفند صیت تھوڑ خود را بکوش اجتماعت اظهار
 و ذهنک آسا در بحر جدال از اطراف متهاجم ولنکر زور قرار
 ایشان را از صدمه قدرات ابر آتشبار بلا مغلاظم و بسنکر خستگی
 یورش برده انها نیز قدم ثبات استوار و تایک ساعت نیران قتل

فیما بین تیز و با یکدیگر کرم‌ستیز و آبیز اخراامر سنکریان در جنب جلادت ایشان خودرا مغلوب وتاب مقاومت را مسلوب یافته سنکررا خالی و چنک کریز ملحقی مستحفظین سنکر دیگر شدند تفنکچیان طبیسی بپای جرأت داخل سنکر ایشان و با ساکنان سنکر ثانی شیوه سنکریان اوّلرا آغاز ویاب ضرب و حرب را از شش جهت بر روی انها باز ازهایم رفتار سنکریان سابقاً پیش کرته بعد از ساعتی خودداری از صدمه قطربیزی ابر مطییر تفنک فراری و راًزور وادی مذلت وخواری کشند و همچنین تا شکست پیاده سنکریان بقلب سواران خورد تفنکچیان طبیسی که منعاقب انها از سنکر بسنکر میامدند ۱۰ بسر وقت ایشان رسیده از شلیک نفک روز روشنرا بچشم انها چون شب تار وابر بلا را بر سر ایشان صاعقه بار ساختند نظام قرار از پا دزمام اختیار از دست ان جماعت بدرا رفته پشت بعرکه حرب و روی بوادی هرب نهاده بجانب ابرقوه شتافتند جعفرخان ناچار از مشاهده این حال بسنکر ابرقوه عطف عنان ۱۵ و جمیعت اجتماع لشکر و انتظام عسکر چند روز در ان مکان توقف واز انجا عازم شیواز ودر اواسط ماه محرم سنه ۱۲۰۲ داخل ان بلده جنت طراز کردید چون محارست یکی از سنکرهای خارج قلعه بیزد بعهد اهتمام محمد خان ولد نصیر خان لاری که از جمله معتبرین ان سرکار و معظم خوانین نامدار و تفنکچیان ۲۰ لاری وغیره مستحفظین سنکر مزبور در تحت لوای اختیار او مقرر و مشار السیه در تحمله سنکر بر همکنان سبقت کنین و فی الحقيقة سبب شکست و فرار سایر مبارزین و ظهور این حرکت

جعفر خانرا مهیچ ماده خشم وکین شده بود، باین جهت
 نشکر خوف وهراس بر سلطان ممالک طبعش غالب واز همان
 معركه حرب که از دشمن روی بر تاخت نزیق مخالفترا نالب
 وبانفندکچیان ابواجمعی خود جانب خطه لار هارب کردید
 ۱۰ جعفر خان بعد از ورود بشیراز اورا احضار ومشار الیه باقامه
 معاذیر چند در ورود تعذر مینمود این معنی دامن زن آتش
 غصب جعفرخان شده در اوخر فصل خوییف که دم سری
 هوا اقتضای سفر کرمسیر میکرد لطفعلیخان وند خودرا باوجوی
 کثیر از غازیان سواره وتفنگچیان پیله بتساخیر خطه لار
 وتنبیه اشرار ان دیار مامور ودر اوسط شهر صفر باندارک واستعداد
 بیحذ ومر در کمال زیب وغیر محرك رایت عقاب پیکر واز راه فسا
 وداراب عازم ان بوم وبر کردید محمدخان عبد الله خان
 ولدان نصیر خان بستان قلعه لار که از حصنهای حصین روزگار
 وپیترین قلاع اکثر بلاد وامصار محل وقوعش بر غراز کوهی رفیع
 ۱۵ مستحكم وجاده ان منحصر بیک راه باریک پر پیچ وخم دست
 تسلط بیکانه از دامن رفعتش کوتاه وساقنینش از عموم حوادث
 زمان در پناه بودند مغروف کشته همکی کسان ومنسویان خود
 وعموم خلق لار را در قلعه سکنا وآسای تھصنرا بهمه جهت
 آمده ومهیا ساخته بعد از انصباط واستحکام جمیع امور وتعیین
 ۲۰ مستحفظ وتفنگچی ببروج وحصار قلعه مزبور محمد علیخان
 بنی عم خودرا بهمارست قلعه وسکنه ان مامور نموده محمد

سنکر ان P : سکنه ان 21. در عموم A . lin. 16. lin. 21.

خان نزد اعراب بنادر لار رفته از انها استمداد وعبد الله خان روانه قلعه طارم که جمعیت محل سبعدهرا مستعد وآماده داشته بعد از ورود لطفعلیخان خطه لار هریک با جمعیت خود از سمتی آمده بزمیز آساسش کردند لطفعلیخان در یک فرسنگی قلعه لار نصب خیام قرار درفع لوی اقناندار کرد سه ۵ چهار ماه قلعه را مخصوص نمود و محمد خان وعبد الله خان به هج قرارداد هریک جمعیتی کامل منعقد واز جانبین ۶ دافعه پیش آمده لطفعلیخان دو فوج از افواج قاهره را از طوفین بسر راه ایشان تعیین وسلک جمعیت انها متفق نموده جسمی ۷ کثیر از ان ضایفه کرفتار وبرخی مرحله پیمای وادی فرار شدند محمد خان ۱۰ وعبد الله خان بیکدیگر ملاحق وجانب کرمان کپران کشندند محمد علیخان وسایر مخصوصین بنابر وقوع این واقعات از اعانت انها بکلی مأیوس واز در استیمان در آمده قلعه را سپردند لطفعلیخان حقیقت حالرا عرض واز موقف اعلی مقرر شد که قلعه را منهدم واموال انها ضبط وکوچ وکسان و منسوبان محمد ۱۵ خان وعبد الله خان وبعضی از متفقین ایشان را کوچانیده روانه شیراز نماید لطفعلیخان حسب المقرر معمول وبنابر اینکه در این اوان موکب بلند کوکب اقا محمد خان از مقر سلطنت سعادت آغاز بعزم تساخیر شیراز محرك رایت نصر طراز کردید لطفعلیخان بعد از انتظام خطه لار و انصباط واسنحکام ان دیار ۲۰ با همکی کلانتران وعمال محل مذبور در اوایل ماه صیام از خطه

جمعیت خودرا A : جمعیت انها . 9. lin.

مذکوره صرف زمام ودر اواسط ماه مژبور وارد شیرواز فردوس نظام
کردید چون باقتضای مشیت مالک الملک ورود وتسخیر مملکت
فارس جهت ان خدیو عدالت آسود موقف بوقت دیگر بود
انسال مشهد آم النبی مظہر قباب بارگاه بیصاص قیاس وهمصرب
۵ سرادقات کیوان مماس وسده چهار ماه ساحت جمیع نواحی ان
محال حتی بلوکات حوالی شیرواز مسیر اشتبہ کردان کیرون فراز
وجولان کاه ابلق دلیران ظفرانی باز ودر اوخر ما ذیقعده بغیر وزی
واقبال رایت افزای توجه مستقر جلال کشتند وجهت محافظت
سامان فارس و عراق علیقلیخان قاجار برادر ان شهربار با جمعی
۱۰ از غازیان جهار در اصفهان ونصر الله خان قراکوزلو با فوجی از
جنود مسعود در قلعه قمشه مأمور بتوقف شده موكب جهانکشا
عازم دار السلطنه طهران کردید جعفر خان با وجود اینکه از
ذبات واستحکام عزم ان جناب مرّه بعد اخْرى تجربه اندوز شد
بود بعد از وصول موكب جهانکشا بطهران ومرخص ساختن
۱۵ غازیان ورقتن انها بخنه واوطان مصدق اتساق من جه
آلماجرب حلت بـه آئندامـه را فراموش واسترکاب جند وجیوش
کرد در اواسط ماه محرم سنه ۱۲۳^۱ لطفعلیخانی در شیرواز کذاشتنه
عازم اصفهان ودر حین نزول بهنzel اسفرجان پنج فرسخی قشه
محمد خان زند برادر خودرا با فوجی از غازیان بقراری تعیین
ومقرر داشت که برسم منقلای محاذات قلعه قمشه را جلوه کاه
خیول سپاه منصور سازد چنانچه ساکنین قلعه از در جدال

بیرون ایند تا وصول موکب سایر مبارزین از روی حرم هنگامه کمتر دارا کرم **وَالا** از حقیقت حال انها خبری معلوم و بعض رسانید مأمورین مانند بلای ناکهان بجانب نقشه روان و مقارن طبیعه صبح قریب بقلعه ضبط عنان قرار ولطمات امواج ان سیل خونخوار ساکنین قلعه را از خواب غفلت بیدار نصر الله خان باغازیان ابواجمیع خود سراسیمه بر مرکب مجادله سوار واز قلعه بیرون آمد و مستعد کار پیکار شدند دلیران که منتظر این مطلب بودند همکی جلوییز بر قلب ان جماعت تکاورانکیز کشتند عنان پایداری از دست انها بدرا رفته پشت معركة جنک در روی بقلعه کریزان وغازیان بیرونی سند تھوردا در عقب ۱۰ انها سبک عنسان ساختند مستحفظین قلعه باب دخول را بر فرازیان مسدود واز بروج وحصار بانداختن تفنگ کار را بر لیشان تنک کرده از جانبین راه فرار بر ان جماعت بسته کردید بعضی از انها عرضه شمشر ونصر الله خان را با عموم غازیان ابواجمیع او با نمره دستکبیر کرده بانیل مرام وحصول کام بجانب اسفرجان ۱۵ صرف زمام نهند صبح ان روز جعفر خان با نهایت شوکت وشان از منزل اسفرجان عازم قمشه واز وسط راه تاوصول بهقصد فوج ذوج از جنود منصور وارد وهریک سروزنده صید خود را معروض پیشکاه حضور ویهربیاب جوابی و انعام موفور میشدند نظر باینکه در سال قبل که جعفرخان از اصفهان مراجعت ۲۰ بشیراز مینمود در حین عبور از حوالی قمشه جعفرخان حاکم انجا باب اطاعت بسته بشلیک تفنگ اظههار نافرمانی کرده واز جمله کرفتاران معركة حرب که در عرض راه پیشکاه حضور

میاوردند جعفر خان مذکور بود بنابر سو سلوك اعمال ماضی و هفاد غایقتوهُم حیث وجدت موهم به شخص درود کردن او عرضه شده مشیر سیاست کردید و بعد از نزول منزل قشنه نصر الله خان پیرایسپوش خلعت عفو وامان و مرورد تقدرات بیپایان و مشمول ۵ عنایات بیکران شده رضاقلیخان شاهیسونرا با فوجی از جیوش بحرخروش مقدمه لگیش نشکر پر طیش ساخته روانه مهیار و مقرب نمود که دو روز در منزل مزبور توقف و صبح روز سیم که موكب مسعود از قشه حرکت و عازم مهیار میگردد او هم از مهیار حرکت و روانه اصفهان شود که چنانچه علیقلیخان بعزم ۱۰ محابیه از اصفهان بیرون آید تا وصول رایت بلندآیت مروحه جنبان نیلان جدال کردد علیقلیخان چون از وقوع مقدمه قشنه و شکست نصر الله خان و کرفتاری او باسایر غازیان متillum کردید تا مقاومت نیاورده از اصفهان بصوب شهران فرار نمود جعفر خان ۱۵ دو روز در قشنه مکث و بعد از استنماع خبر فرار علیقلیخان نصر الله خان را شیراز و سایر کوفتارانرا مخصوص ساخته در کمال خاطر جمعی و اطمینان روانه اصفهان و سعادت آبادرا محل نزول غازیان و ان سلطان ذیشان بجهن اطلاع بر حقیقت ان فوراً با معبدودی از دلاوران که ملتزم آستان ملایک پاسیان و عاله رکاب آن بدر تابان بودند مراکب صحرا نورد کوتوان را بصوب اصفهان ۲۰ سپاه عنان و ماحض درود رایت بلندآیت بکاشان و وقوف

lin. 2. cf. sur. ۹۱. lin. 6. لشکر: deest in A. lin. 6. A et M hic et alibi معيار.

جعفرخان پسر حرکت ان سیل بی امان شب هنگام سمند کریزرا
بجانب شیراز روان و در اوخر شهر صفر وارد ان حصن سپهربنیان
کردید نظر باینکه در سال قبل که لطفعلیخانرا بتسلیخیر خطه
لار مامور نمود بعضی از اهالی بنادر کله دار و کرم سیرات حوالی
انجا در مقام اعزامت و امداد ولدان نصیر خان بر آمد^{۱۰} در
خدمتکذاری تکاهل وزیده محمد علیخان اسلاملو که ججهت
بردن تفنگچیان کله دار و سناسیر و سپورغان بخطه لار مامور کشته
در محل مذبور از ضرب کلوله اهالی انجا مقتول شده بود بعد
از مراجعت از اصفهان که ایندای فصل شنا و آغاز برودت هوا
و سفر کرم سیرا افتضنا بود با منتقام سو اعمال ان جماعت مضموم
ولطفعلیخانرا با جمیع کثیر از غازیان سواره و بیاده بتنبیه و تادیب
انها تعیین و در اوایل ماه ربیع الاول از راه فیروزاباد روانه صوب
مقصد کردید اهالی کله دار از بیم ان دریای خونخوار بالمهه
با کوچ و بنه و اموال و اسباب خود بجانب بندر عسلویه فرار وسغاییں
بسیار در کنار دریا بلندکر قرار استوار نموده مستعد و منتظر^{۱۱}
کشند که چنانچه لطفعلیخان عزیمت ان سمت نماید بعنایت
الطاف خدای غفور وهدایت ناخدای سفایین مذکور خودرا
بساحل نجات ان بحر پر شور رسانند لطفعلیخان از کردن
فاریاب که راهیست بس صعب المسالک جاده عبور چون
چشم بخلان تنک ویای اشهب اندیشه از تصویر پست و بلند^{۱۲}
ان لنک بود بصعوبت و مشقت بسیار عبور و در بندر عسلویه

نصب خیمه قرار کرده اعیانی کلدار و بندر میبور بالکلیه با اموال
واسباب بسفایین توسل جسته بجزیره شعیب که در وسط دریا
واقع است که بیان کشتنند نصفعلیخان چکونکی را جعفر خان
عرض که بعد از وصول جواب و حصول ادن بذشم مهیام صفحه
۳ جزو ذات عزم ان صوب شود که از وقوع مقدمه قتل جعفرخان
انقلاب کلی در معسکرش حدث و تفرق سلک جمعیت و فرار اورا
باشت کردید بیان این کلام ان که چن مدت تقید حاجی
علی قلی خان وصید مرادخان و برادران واقوام او امتدادی
کامل به رسانید همکی از جزو محنت حبس بجن واژ مشقت
وزحمت قید بمان آمدہ مدتی بود که در فکر تدبیر استخلاص
خود افتاده بتوسط چند نفر از غلام پیچکن بیک نفر خانمان
حرمه که از جمله اموال ضبطی صید مرادخان و در سلک خدام
ان سرکر منسلک شده بود در جزو سریش و قراداد کرده بودند
که در شبی از شبهه غلام پیچکن میبور انها را از سلسله قید
۱۵ رفته داده براعنمی خدمه مذکوره بر سر جعفر خان رفته اورا
مقتول سازند و بنابر وجود نصفعلیخان در شیراز جرأت این معنی
ذکرده عنکم فرصتی بدست ایشان نمی افتاد تا در این اوقات
که نصفعلیخان را دور دشمن را کمزدرا ملاحظه نمودند مهیای
دفع جعفرخان شده خدمه میبوره دو سه دفعه اورا مسموم
و چون اثر سم بر مراجعت مستوفی و خوشی احوالش بسرحد
اشتداد رسید محبوسین را مخبر و در شب پناجشنبه بیست ۲۰

ویناچم ماه ربیع الشانی از برج ارک مانند بلای آسمانی
بر سر او ریختند هر چند با وجود شدت اثر سم وناخوشی
احوال با آنها از در محاربه بیرون آمد شاه مراد خان
برادر صید مراد خانرا بضرب شمشیر مجروح ساخت لیکن
صداق (ع) ۵

پشه چو پر شد بزند پیلارا ۶

محبوسین که هشت نفر میشدند بهیات مجموعی
واجوم آور واورا از پا درآورده کوسفندهار سرشارا جدا کردند هنکام
طلیعه نیز جهانتاب که ترک تبعیند صبح سر بریده خودرا از
کنار افق طرسی ظاهر نمود سر اورا از برج عزت وشرف ارک در ۱۰
میدان ذلت وہبوط کسوی لعب طفلان ساخته نوبت سزوپیرا
بنام صید مراد خان بلندآوا کردند و طارسال نوشتجات همکی
خوانیین و سرکردکان جنون ابواجمعی لطفعلیخانرا از وقوع این
واقعه اخبار و مقرر شد که اورا دستکیسر و روانه شباز کردانند
در شب چهارشنبه غرّه جمادی الاول نوشتجات صید مراد خان ۱۵
بودیان و اصل و لطفعلیخان نیز از این معنی اطلاع حاصل و جهان
ساعت از شب کذشته با پنج شش نفر از خواص بر مرکب
بادرشتر سولر و چنانب بندرابوشهر فلر و قمامی خلق ارد و بهم
برآمده اموال و اسباب لطفعلیخان و یکدیگر را تاراج و منتفق کردیده
بعضی تفکرچیان بلوکی روانه اوطان ویرخی که خانه و منسوبان ۲۰
انها در شیرواز بودند وارد نزد صید مراد خان و کل اکابر و اعظم

شیواز و بلوکات هرچه خواهان دولت او بودند از روی صد مق
عقیدت و خلاوص نیت کمر خدمتکاری را بر میان بستند
و از چه دولت خواه جعفرخان دار او را کردان بودند ناچار بر وجه
نفاق و اضطرار طوق انساعت و نقیادرا بکردن استوار کردند
۵ لطفعلیخان وارد بندر ابושهر واز شیخ ناصر خان ابومهیری
حاکم انجا استعانت واستنداد نموده مشارالیه بنابر عصیان
فطی بار کران قبول ایس مطلب را بدش واز اعاب ان نواحی
استجمعان جنوب وجیوش و متعهد انتزاع ملک موروثی او از ید
متصرفین و کشیدن انتقام قتل جعفرخان از مرتكبین کردید
۱۰ و در باب اختلال و اغتشاش امور صید مراد خان شروحت لازمه
بعmom دولت خواهان و اختلاص کیشان خود که در شیواز بودند
قلمی وانها نیز در جزو اشخاصی را که مصدر بعضی امور
میدانستند با خود پادستان و در اخلال امر او ذهایت کوشش
مینمودند مقارن این حال سفینه وجود شیخ ناصرخان از لطمات
۱۵ امواج بحر پسر آشوب حیات قریبی رنج و عناء وزورق عمرش از
صدمات چهار موجه طویان ممات غریق لجه فنا و در حالت
ارتحال بشیخ نصر خان ولد اکبر خود بجهت ایفای شروط
وعیونیکه با لطفعلیخان کرده بود تاکیدات بلیغه و سفارشات لازمه
نموده شیخ نصر خان در اجرای وصایای والد مغفور مساعی
۲۰ جمیله بعرصه ظهور رسانیده در عرض مدت دو سه ماه جمعیتی
کامل از اسراپ دموغ و بنی هاجر و خیات داود و غیره منعقد

وبعزم شیراز حرکت و در خارج بندر ابوشهر نصب خیام اقامت کرد^۵ صید مراد خان جمعی کثیر از غازیان را با تدارک واستعداد لازمه بسرواری شاه مراد خان برادر خود بدفع او تعیین وروانه بندر ابوشهر نمود بعد از درود بهنگل دالکی من مکال دشتستان که لطفعلیخان در قریبیه برازجان نزول و بعد فیما بین ازها زیاده بر ۶ شش هفت فرسخ نبود علی همت خان کلیائی و بعضی از سرکردان که در اخلال امور صید مراد خان با حاجی ابراهیم شیرازی و سایر دولتخواهان شیراز سازش وقرارداد کرد^۶ بودند سردار را دستنگیر و نزد لطفعلیخان برد^۷ شاه سردار خان معروف تیغ انتقام وسرکردان به روی باب جوابیز وانعام و باستظهار تمام بجانب ۱۰ شیراز صرف زمام وبرود قضبہ کازرون صبح روز دهم ماه شعبان برادران حاجی ابراهیم شیرازی وجمعی دیگر از هواخواهان باواز تفند ترجمہ آیدانًا مِنَ الْمُاجِرِ مِنْ مُنْتَقِمُونَ را بکوش صید مراد خان واتباع او اظهار وآغاز طغیان خود وقوع مقدمه متور واقتندار درود لطفعلیخان را با آنها اخبار و مشارالیه با اقوام و متابعين ۱۵ در ارک تحصین اختیار وعصر روز یازدهم ماه مذکور لطفعلیخان وارد شیراز جنت آثار و در وساده سروری قرار واستقرار یافت در بیان ۱۶ وقایع امور لطفعلیخان و خانه کار او همکی اکابر واعاظم و ضباطان وعمال الکای فارس بالطوع والرغبة سلطنت اورا قبول واژ روی صدق نیت و خلوص عقیدت بحراسم خدمتکناری مشغول شدند ۲۰ و بفاصله دو سه روز صید مراد خان واتباع اورا که در قلعه ارک

متحصل بودند بدست آورده حاجی علیقلیخان حسب الاستعدادی بعضی از دولتخواهان مشمول عفو وامان وصید مرادخان را با برادران واقوام او عَبْرَة لِلنَّاظِرِینَ از نور بصر محروم و بعد از جلادت مصدقه ولکم في القصاص حبیة شیرین کام ۵ و مورد حیات نازه و سرور نی اندازه کشته همکیرا بادیده نابینا روانه دیار غنا ساخت و بانتظام مهمام مملکت میپرداخت که در خلال این حال موکب بلندکوب اقا محمد خان بعزم تسخیر مملکت فارس از مقرب حکمرانی تحریک لوای آسمان ماس کردۀ دبدبه حرکت اعلام ظفر رجام سلطانی و کوبه توجّه رایات نصرت علامات ۱۰ کشورستانی رعب‌افکن ساحت احوال عموم اهالی فارس کشته لطفعلیخان مشغول تهیه انعقاد لشکر و تدارک اسباب عسکر و مستعد مجادله ان داور نیک‌اختر شدۀ در مدتی قلیل جمعی کثیر از غازیان رکابی و تفنگ‌چیان فارسی در نهایت استعداد و آستانکی مجتمع نموده در اوایل ماه شوال ان خسرو بلندآقبال ۱۵ در قریب هزار بیضا شش فرسخی شیراز خلدمثال نصب شادروان اجلال ورفع قباب بارگاه خورشیدتمثال و مدت سی چهل روز ان محل سعادت اتصال مطلع انوار بیضا و مرجع ساکنان توده غبرا و نخیم کردان عرصه هیجا و هر روزه ساحت جمیع ان نواحی تا حوالی شهرو مدار ماهیچه لوای آسمان سا و مسیر اشتبه دلیوان ۲۰ معركة دغا و لطفعلیخان در قلعه شیراز مشغول اجتماع اسباب مقابله سپاه نصرت پیشوا و مجادله شیران بیشه غزا وبعد از

انعقاد جمیعت بسیار وتهبیه ملزومات کارزار در اواسط ماه ذیلقعده
 با عساکر موفر که عدّت انها بیست و چهار پنج هزار نفر از
 غازیان سواره و تفنگچیان پیاده میشد در کمال زیب و فر و به معنائی
 قضا و قدر بعنم کرم کردن هنکامه غرا از قلعه شیواز خوییک
 لوا واعلام ظفرجام ان تائید یافته ملک علام ^۴ بجانب شیواز ^۵
 شقه کشا و در سه فرسخی قلعه صفوی جدال آرسته کشته از
 جانبین نفیر نای زرین وصفیر کوس روئین متزلزل چخ ^۶ مقتیمین
 و مداخله اهل ادبیم زمین کردید طنطنه پروازی پلندک صولنان
 کوه پرده ولوه اندار محای رزم شده بعد از تقارب فتنین و محلات
 زهره شکاف طرفین بخت از لشکریان شهری روی بر تائته واژ دشمن ^{۱۰}
 چیره دست قوی شکست یافته همکی از طریق انهزام بجانب
 شهر شناخته دلیران خصم افکن خصمه فرتر دلاوران صف شکن
 طفراتر تومن تعاقبرا تا قریب قلعه همدوش باد صدر جمعی از
 سواران و تفنگچیان پیاده ان جماعت بالمره دستکبر واسییر
 سرپنچه تقدیر کشته تفنگچیان را بکلی از حلیه لباس ویراق ^{۱۵}
 عاری و مرخص ساخته هریکرا روانه اوطان خود نمودند ان روز
 تمامی اطراف شهر نکد کوب سم سمند دلیران معرکه جدال
 و جوانکاه کمیت هشیران عرصه قتال وعصر تنک مراجعت
 مستقر جلال فرمودند لطفعلیخان از شش جهت مستعد
 قلعه داری و بتدارک اسباب حاصره پرداخته ان وساده آرای سریر ^{۲۰}
 سلطنت محصور نمودن قلعه را وجهه همت ساخته با هزاران زیب

و فر^۱ از سنکر هزار می‌حرک رایت عقب‌پیکر و در یک فرسانخی شهر بجانب غربی نصب قوایم خیمه و خرکاه و قباب سرادقات عزوجاه قبین قبه مهر و ماه کردیدند مدت سی چهل روز آن مکان فیروزی نشان مهبط غیوضات الله ومضرب اوتاد سرپر وبارکاه و مقر حکمرانی آن قدر قدرت ستاره‌سپاه می‌بود چون بر وفق اراده و مشیت واجب الوجود اکبر واقعیتی حکمت حاکم قضا و قدر واثر کردش انجام واخترا تسخیر ملکت فارس در این سال می‌سر و مقدر نبود بعد از انقضای مجلس شیلان عید اضاحی که اوایل میزان و هنگام اعتدال هوا بود در اواسط ماه ذی‌الحجہ از ۱۰ خارج قلعه شیزار می‌حرک لسوی نصرت طواز و عنان عزیخت بمستقر شوکت واعزاز معطوف وسایه توجّه بر سر طهرانیان انداختند و فصل زمستنان در طهران انقضا یافته در اواسط موسوم بهار بانتظام مهم صفحه اندیجان عازم آن دیار و در اوایل میزان بصوب طهران عطف عنان فرمودند لطفعلیخان^۲ زمستانرا در شیزار منقصی ۱۵ نموده بعد از نوروز فیروز بنصور اینکه شاید از فرار سال قبل موکب بلند کوکب سلطانی بعنوان ملکت‌کبیری و کشورستانی عنان توجّه بجانب فارس معطوف سازد تمامی تفنگ‌چیان بلوکانtra احضار و بهمه جهت مستعد و منتظر می‌بود که چنان‌چه رایت نصرت علامات عازم فارس شود بمقابله پردازد بعد از آنکه محقق و مشخص کردید که آن اختو برج فتحامت واجلال از اذربایجان - مراجعت بمستقر جلال و عزیخت سوت فارس منظور نظر سعادت‌اشتمال نخواهد بود و از اجتماع لشکر و انعقاد عسکر و نظام سایر ملزمات دیگر کمال استعداد در خود ملاحظه نمود هرمن تسخیر

کرمان و مطبع ساختن سید ابوالحسن خان کهکمی حاکم انجا
و جماعت سیستانی و افغان سکنه ان نواحی کربیان کبیر ضمیمیش
کشته در اواسط فصل خریف که آغاز بزودت هوا و زمان سکون
زاویه کاشانه و سرا و بهیچ وجه حرکت سفر ولشکر کشیرو زینده
و خوش نبا نبود اسم بی‌سمای ایالت مملکت فارسرا نامزد خسروخان ^۸
برادر کهتر خود کرد بنا بر اینکه مشاوریه بسن صبی و در
دبستان تیز و شعور مشغول حرف‌شماری کلمات سطور صفاتیچ
او را اجزای صحایف روزگار ورق‌نکاری مداد خطوط ملعون سواد
وبیاض لوحیج لیل و نهار معرا از راه درسم علوم نیک و بد سپاه
و رعیت و میرا از درس و مشق فنون خیر و شر شهر ولایت بود ^{۱۰}
 حاجی ابراهیم شیرازی کلانتر الکای فارسرا به‌نصب ذیابت
ایالت مملکت مذبور سبلند در تدقیق و فتنه مهمام شهر و بلوکاترا بکف
کفایت او مرجع و امور دروازه و بروج و حصار قلعه شیرازرا بعهد ^۹
اعتمام برخوردار خان برادر نجف خان زند محول و جزایرجیان
مستحفظ بروج و حصار قلعه‌را در تحت لوای اختیمار او مقرر ^{۱۵}
و محافظت ارک و خدام حرم محترم را به‌امحمد علیخان زند ایشک
اقاسی باشی مفوض و در نوایل ماه صفر سنه ۱۲۰۵ رفع لوای
سعادت انتساب و در خارج شهر نصب خیام انجام او تاد مجرّ طناب
و چند روز جهت تنظیم و تنقیح بعضی امور و فاتحه کار جنود
منصور در خارج شهر نوقف و چون از آوازه طغیان و توجه ان ^{۲۰}
سیل بی امان بجانب کرمان زور و جود سید ابوالحسن خان
متلاطم و خیول لشکر هریس بر مانک طبعش منهاجم شده بود
چند نفر از معتمدین خود را بایشکشهای لایق روانه شیراز

وعریضهٔ هر اعنت آمیز مبنی بر اظهار انقیاد و فرمانبرداری و اشعار اطاعت و اخلاص شعراً ارسال و متعهد تقديم خدمات دیوانی و مستدعيٰ فسخ عزیمت رایات کشورستنی کردید و در اوقات توقف خارج شهر فرستاد کان مذکور را رخصت انصراف ارزانی و مشار الیه ۵ اعلام فرمود که انحراف از جادهٔ مقصود مدام سعادت‌اندوزی او بعتبهٔ مسعود مکن و مبیسر خواهد بود ان شاء الله تعالى در این ایام از خارج شهر حرکت و منزل هنوز عازم ان صوب خواهیم کردید لیکن قبل از وصول مسکب مسعود بسامان کرمان در هریک از منازل عرض راه که ان سید سعادت‌همراه وارد حضور ۱۰ و بنای امور کرمان را بر وجنهٔ دخواه کذاشتند عقد موافقن و خدمت‌کذاریها منعقد نماید از همان منزل عنان عزیمت بجانب شیراز معطوف خواهیم داشت فرستاد کان را به سارعت روانه و متعاقب انها بفاصلهٔ چهار پنج روز با تسویخانهٔ واستعداد نهاد طویق مقصد را مسیر اشتبه صرصـرخـرام و غبار ساحت غباراً کاچل ۱۵ دیدهٔ کیوان و بهرام ساخته بـوروـد منزل نصرت‌آباد سیرجان یک نفر از معتبرین خود را روانه کرمان و بارسل شروحت نباتی و ابلاغ پیغامات بیانی سید ابو الحسن خان را بر اطاعت و انقیاد ۲۰ دادیست وارشد نمود و در روز جهت آسایش دواب غاریان در ان مکان مکث دروز سیم بصوب مقصد عازم کردید در منزل کران فرستادهٔ مذکور با یک نفر از کسان سید ابو الحسن خان وارد و عریضهٔ سید مشاور الیه را بنظر رسانیدهٔ مستدعي شده بود که از فیض‌بابی حضور اورا معاف داشته لیکن برادر خود را با پیشکش‌های کران روانه و متقبل دادن مالیات و تقديم خدمات

میباشد که موکب بلندکوکب از سپرجهان تجاوز ننموده عنان عزیمت بجانب شیراز معطوف فرماید از درود ایشان مشخص کردید که سید ابوالحسن خان دست توسل بدیل تحصین زده از اهالی کرمان اشخاص غیرمطمئن را کرفته محبوس و امور خودرا حسب الواقع مضبوط و مستعد قلعه‌داری کردیده^۵ لطفعلیخان مستدعیات او را قبول نکرده از کران کوچ بر کوچ روانه کرمان و در اوایل قوس که عین شدت برودت هوا بود وارد آن دیار ویک فرسخی قلعه سمت غرب را جهت نزول اختیا و در آن مکان نصب لوای قرار و شهر کمان را محصور جند اجمدمدار و توپ قلعه کوب بر حصن انها بسته برق شعله ان ثعبان^{۱۰} آتش‌فشار را بر خرمدن وجود ساکنین شهر شرائکیز ورعد بلا را بر فرق ان جماعت صاعقه‌ریز می‌ساختند از خدمات متواتره و تدبیرات متوافره خلی در ارکان اساس ثبات و پایداری انها بهم نرسیده از اهالی بلوکات تابعه کرمان هرگز از در اضاعت و انقیاد در آمد وارد حضور می‌شدند بنوازشات شامله بهره‌مند^{۱۵} و هر کس که باب فرمانبرداری بسته در فیض‌بابی حضور تعلل می‌ورزیدند مورد تاخت و تاز ویندامت و خسزان قرین و دمساز می‌شدند چنانکه اکثری از اماکن ان نواحی بالمره پایمال حوادث و بعرض انهدام بیرون آمد مدت سی چهل روز در خارج قلعه کرمان توقف دروز بروز برودت هوا اشتداد پذیرفته فرط سرما بحدی^{۲۰} رسید که اکر قلم وصفش آغازد مانند نی بر خویش لرزد و اکر

دوات بذکر برودتیش دهن کشايد رثوبت در کمیش خشک شود
 نزول برف وباران م سرشنط طاقت وقرارا از دست داده علی
 الانصل آسیایی چرخ رحیم از تیوج بحر علم علوی بر فرق
 ساکنان علم سفلی آب میرخت وپر وبرن ساکاب از تلاضم رود
 . غلک بر ساحت زمین برف میبخشد

شعر

زبس ابر وبرف اندر ان پیمن دشت ۵

تو کفتی غلک ده زمین کشت هشت ۶

وثر برف وباران علاوه شدت سرما شده بحدیکه طرق وشوارع
 مالامال برف وراه آمد وشد قوافل ومتربدیں بالریه بر طرف طریق
 ۱۰ وصول آذوقه بکلی مسدود وقلت آذوقه متزید علت کثرت سرما
 ونیف کردیده اکثری از دواب اهل ارد و بسبب عدم علوفه بعرض
 تلف در آمده نزدیک شد که تمام مهام عسکر از کف اقتدار
 وسرشنط نظم معسکر از دست اختیار خارج شود لطفعلیخان
 ناچار از مشاهده این حائل در عین اشتداد چلهه زمستان
 ۱۵ وعنکلام نزول برف وباران از خارج قلعه کرمان بجانب شیراز عدنف
 عنان ودر عرض راه جمعی تونکچیان پیاده لشکر از غوط سرما
 وشدت برف و عدم اوضاع بر طرف کردیدند بصد هزار آدم وزحمت
 ومشقت در اواسط ماه جمادی الاول وارد شیراز کردید چون
 منظور نظر مرحمت اثر و مکنون خاطر معدلت کستران خدیبو
 ۲۰ نامدار و خسرو کامکار یعنی نیبر روزگروز دولت سلسه قاجاریه
 این بود که بعد از نوروز فیروز سلطانی جهت قلع مده فساد
 سرکشان و ناتمامی امور اذیجان عنان عزیمت بانصوب معطوف
 غرمایید غرّ ناصیه جهانداری و فرّه باصره شهریاری یکانه کوهر درج

شوكت وجلال خاچسته اختر برج سعادت واقبال نتیجه خاندان
سلطین با عز وشان بابا خان برادرزاده خودرا بافوچی از غازیان
نصرت‌نشان به حافظت صفاخه عراق واصفهان مامور بتوقف
چمن کندمان دروانه انسامان فرموده در اواسط فصل بهار
رایت‌افزار توجه جانب ان دیار کردیدند از انجا که باقتضای ۵
تقدیرات ازی ومشیت مالک امیرک مریزی آیام دولت سلسله
زندیه منقضی ومباین تأییدات الهی ونتایج اقبال بیزوال حضرت
ظل الهی بر انراض ان دولت منقضی بود لطفعلیخان ان حضرت‌را
دور ومامورین چمن کندمان را در جنوب جلات خود مقهور تصور
نمود ببغداد

بیت ۱۰

چو نیره شود مردا روزگار ۵
مه ان کند کش نیاید بکار ۶

بعزمت سفر اصفهان وتسخیر ان ولايت بهشت‌نشان
محتمم وتمامی تفنکچیان بلوکانرا احضار وملحظه سان لشکر
واعقاد سلسله جمعیت عسکر وتهیه مایحتاج اسباب سفر^{۱۵}
اشتغال وبعد از اجتماع تفنکچیان وتجدد او ضماع غازیان
بنهج قرارداد سفر کرمان ایالت مملکت فارس ونظم ونسق مهمام
شهر وبلوکانرا بدست افتمام حاجی ابراهیم شیرازی وامور
بروج وحضار وجزایرچیان مستحفظ قلعه‌را بعهده برخوردار خان
زند وضبط دریط استحفاظ ارک ودرب دولت‌سرارا به‌حمد^{۲۰}
علیخان زند ایشك اقلسی باشی محول وغازیان ایلات ماموره

lin. 7. P. مشایخ A, نتایج.

بتوّقف شهرا در تحت اختیار او مقیر ودر اوایل ماه ذیل الحجۃ
 انسال که اواسط فصل تابستان بود با نهایت شوکت وجلال از
 شیواز حرکت ودر خارج شهر نصب شادروان اجلال نموده چند
 روز جهت ناتمامی بعضی امور در انجا مکث وبعد از انصباط
 واستحکام جمیع مهم عبید الرحیم خان و محمد علیخان برادران
 حاجی ابراهیم را با اغلبی از ضابتن وعمل فارس ملازم رکاب
 ودر هفدهم ماه میبور از راه کامپیروز روانه صوب منظور کردید چون
 چمن کندمان که معسکر نواب جهانبانی ومقرب اقامه اعلام
 چشم کشیدن این اتفاق را باعث استظهار سپاه
 10 وزمان هجوم خیل حادث را پنهان باشد موجود نبود ان . امیر
 صاحب عنم بنابر ملاحظه رویه حزم وحصول اشیائیان کردان
 معركة رزم در حین ورود لطفعلیخان بمنزل خسروشیرین از چمن
 میبور کوچ وقلعه قمشه را مأمن عایقیت ومامیه توکل غازیان ساخته
 در خارج قلعه نصب خیام قرار دفع لوای اقتدار کرده مستعد
 15 ومنتظر میبود که چنانچه لطفعلیخان عزیمت انسجام نماید
 بقابلیه پیدارند لطفعلیخان وارد سهیم ودر انجا مطلع کردید که
 موکب بلند کوکب نواب جهانبانی از چمن کندمان حرکت ودر
 خارج قلعه قمشه نزول اجلال فرموده اند دو سه روز در منزل
 میبور مکث که بعد از تحقیق واصالع کامل بر حقیقت احوال
 20 خصم وافتراضی قواعد طریقه حزم هرگاه صرفه وصلاح حال مقتضی
 بود بکار قمشه نپرداخته از راه لنجهانات عازم اصفهان کرد و الا
 روانه قمشه ومحاربه اقدام نماید که ضعیان حاجی ابراهیم در
 شیواز وبرادرانش در سهیم انقراض دولت زندیه را جهت

وپرهماخوردکی اساس سلطنت اورا علت کردید خلاصه اینکلام
 انکه چون لطفعلیخان در اوقات حیات جعفرخان که بایلنت
 فارس سرانرازی داشت در مراسم انصاف ورعیت پروری یکانه ودر
 لوازم عاجز نوازی ومررت شرمنده بود بعد از وقوع مقدمه قتل
 جعفرخان وتسليط صید مرادخان حاجی ابوالهیم شبازی با بعضی ^۵
 از هواخواهان فارسی وایلات همداستان ودر انهدام اساس
 صید مرادخان واستقلال لطفعلیخان نهایت کوشش واهتمام نوده
 از قراریکه محملی از آن نکاشته خامه بیان کردید برهمزن
 اساس صید مراد خان شده لطفعلی خان بدون نراع وجدال
 جالس سریر عزت واجلال کردید واهالی فارس عموماً از خورد وپرگ ^{۱۰}
 بنابر تصور سلوک اوقات ماضی بالطوع والرغبة بسلطنت او راضی
 ونقد جانرا شدویانه در راه او میباختند تا هنکامیکه روانه سفر
 کرمان شد همین شبیه را موعی ودر کمال رأفت والتفات با عموم
 اهالی فارس دفتار وانها نیز از زوی نهایت ارادت وخلاص اورا
 خدمتکذار میبودند بعد از انکه ساخت کرمان مضرب سردادات ^{۱۵}
 عز وشان کردید برخودار خان چون خودرا از طایفه زند
 و منسوب لطفعلیخان ووارث سربر حکمرانی واجب الاحترام
 میدانست از جانب حاجی ابوالهیم متوقع توقیر وتعظیم و حاج
 مشارابیه بنابر اقتدار منصب ایالت و اختیار جمیع امور شهر
 ولایت واستقلال بیکد ونهایت باینمعنی تن در نداده ^{۲۰}
 بهیاجوچه نسبت باو تمکین واحترامی منظور نمیداشت باین
 تقریب فیما بین اذها نیز اعداوت وناخوشی مشتعل وعلی الدوام
 باخلال امر یکدیگر مشتغل واز جانب هیاجبک در شرایط لوازم

نفاق و عناد سرمهیی کوتاهی و مساهله اتفاق نمی‌افتاد بحدیکه
برخوردارخان حاجی ابراهیم را بخیانت خودسری واستبداد
منسوب و بارسلال نوشتجات متواتره وابلاغ پیغامات متوافره نجف
خان برادر خودرا که از جمله ملتزمان رکاب لطفعلیخان بود
از اینمعنی اخبار واعلام داشت که حاجی ابراهیم با بعضی از
عمال فارس در جزو سازش وبنای مخالفت دارد نجف خان ^۳
مضامین نوشتجات برخوردار خان را که بتوانر وتوی باو میپرسید
معروض عتبه اجلال واورا از چکونکی ان مطلع میساخت
اکرجه لطفعلی خان ظاهرا از قبول اینمعنی کمال تحسی و انکار
مینمود لیکن باطن از حاجی ابراهیم و اشخاصی که با او از
موافق و دوستی دم مینزند سوءظنی بهم رسانید ودر اوقات
توقف کرمان بعضی اموریکه خلاف تمعق و منافی خواهش او بود
بظهور رسید وبالآخره بی نیل مقصود مراجعت بشیراز نمود باین
تقویمات تغیر کلی در احوالش راه یافته بعد از معاودت از
کرمان ورق حسن سلوکرا بیکردانیید باقاطبه عمال بلکه عموم
ارباب رجوعی که داشت بنای ساخت کیری وستیز رائی
کذاشت حاجی ابراهیم و اتباع او بنابر وقوع مرائب مذکور و تقتن
نجف خان و برخوردار خان بشدت متوجه و باقی عمال و اهالی
فارس از ملاحظه تغیر سلوك او بغايت متنفر ظهور اين امور
بیشتر سبب غلطن مده و از طفین اسباب وحشت و نفرت آمده
کشته استقلال واقتدار ان خدیو نامدار در صفاخه عراق ^{۱۵}

و از ریاست و دارالوزیر و کیلان متوجه شد^{۱۰} تصور نمودند که
این سلطان صاحب عزم و دستستان معزکه رزم که بر اکثری از
بلاد ایران مسلط و نافذ الفرمان شده است از مملکت فارس
دست بردار خواهد بود و آخرالامر بقهر و غلبه بر این ولایت
مستعمر خواهد شد و جمیع خاک این معموره از نظمات سیل^{۱۱}
حوادث بیاد فنا خواهد رفت بفکر تدبیر کار خود افتاده در
پخرب اساس دولت لطفعلیخان هکی باهم مهمد و مددستان
کردیده جمعی از غازیان ایلاترا که صاحب جمیعت واستعداد
و باها آمیزشی داشتند در این مدعاه شریک ساخته منتظر هنکام
فرصت میبودند با وجود اینکه لطفعلی خان از حاجی ابراهیم^{۱۲}
و اکثری از عمال فارس اطمینان کامل نداشت و خودرا صاحب
عقل و رأی و تدبیر میانکاشت نهایت از انجا که قلم تقدیر بر
انقرض دولت زندیه جاری شده بود به صداق
بیت

چون قضا بروند کند از چرخ سر^{۱۳}

۱۵ عاقلان کردند جمله کور و کتر^{۱۴}

در حین عزیمت سفر اصفهان از شدت استیلای غرور
تصور نمود که چون برخوردار خان محمد علیخان زند
در شیراز و دروازه و حصار و سورج شهر و قلعه ارک در ید
تصدیر ایشان و هریک جمعی کشیر از جزایر چیان قلعه
وسایر غازیان ایلات و غیره در تحت اختیار خود دارند^{۱۵}
و برادران حاجی ابراهیم با جمیع تفنگچیان شیرازی و سایر
ضابطان و عمال فارس و تفنگچیان بلوکسی در رکاب مستطاب
میباشند حاجی ابراهیم بدون معاون و دستیاری در شبیاز مصدر

امری نمیتواند شد از قرار سفر کومن حاج مشارالیه را بایالت فارس
بر قرار و مامور بتوقف شیراز نمود بنابر عدم اطمینان با وصف
مراتب مذکور با اینها نیز متquamد نشده در هین حرکت از
خارج شهر و مخصوص ساختن حاجی ابراهیم میرزا محمد ولد
اکبر اورا ممکر بسفر و ملازم رکاب ساخت ضیور اینمعنی باعث
میپسید توهش حاج مشارالیه شده عدم اطمینان لطفعلی خانرا
در ماده خود صریح دانسته از وساوس شیطانی و توهقات نفسانی
یقین کرد که بعد از مراجعت از این سفر بدفع او محتمم
خواهد شد قدری تفکیچی از کسبه شهر و رعایای بلوک فرام
آورده صبح روز بیست و پنجم ماه مذکور که نه روز بعد از
رفتن لطفعلیخان بود به عانت محمدحسین خان برادر کهتر
خود و تفکیچیان مذکور بدون وقوع جدال و نزاع وصول تلاش
و دفاع دروازه و برج و حصار شهر وقلعه ارکرا از تصرف انها انتزع
و هر دورا دستکبیر ساخته دروب دروازه شهر را مسدود و صیبت
طغیان و مخالفت خودرا بلند آواز نمود جزایر چنیان قلعه را بنواخت
متواخر و تبدیلات متکاشه قریب و با سایر متفقین و خدمتکذاران
همنشین و هریک از غازیان ایلات وغیره که از در موافقت در
آمدند بعد از حصول خاطر جمعی جزویز و ا נעامت کوناکون
بهره مند و هر کس که سر از رشته انقباد پیچیده کردن انهارا
اسپر حلقه کمند و همکری از حلیه یه را عاری و در زاویه
محبس متواری ساخته حقیقت خانرا باخوان و ولد خود که در
معسکر لطفعلیخان بودند اعلام وعصر روز بیست و ششم فرستاده
حاجی ابراهیم وارد سمیرم و انهارا از چکونکی مرائب مذکور

مطلع ودر شب بیست و هفتم محمد علیخان برادر حاج مشار انبیه
جمعی از متفقین خودرا مخبر و بآواز تفنگ آواز مخالفت خودرا
بکوش لطفعلیخان رسانیده برهمنز آساسش شدند از خوش
رعد وبرق دهان تفنگ و قطربیزی سحاب بلا در ان شب
تبیه‌رنگ غلغله روز محشر و آشوب فرع اکبر بدید و مظہر آثاره

يَوْمَ نَطَوِيَ الْسَّمَاءَ كَطَى السِّاجِلَ کردید تمامی خلق ارد و بهم
در آینه دست تعدی بنهاد وغارت اموال یکدیگر دراز کردند
بعضی که از موافقین برادران حاجی ابراهیم واز کیفیت امور مستحضر
بودند بدور انها مجتمع و بتراخی که از این مفسدہ بیخبر و مطلع
نبوند که این برهمنخورد کی چیست وسبب ونوله و آشوب 10
کیست بمحافظت خود قیام و بعد از اطلاع بر حقیقت حال
بالمرة بند واسبابرا کذاشته متفرق شدند لطفعلیخان بعد از
ملحظه این داستان پس از لمحه خودداری باعده‌ودی از
خواص که ملازم رکاب واز فیض حضور بهربایاب بودند جزیده
وسبای هریک بر مركبی سوار و مجانب شیواز ایلغار و چنین 15
میدانست که هنوز امری که مانع دخول او باشد در شیواز
اتفاق نیفتاده وبرخوردار خان قلعه‌را مضمبوط نکاهداشته است
وبلامانع داخل شهر واز مرتكبین انتقام خواهد کشید در کمال
مسارعت عازم شیواز در عرض راه شوچ فوج از غازیان متفرقه
ایلات وساخر عله‌جات حتی شتران زنمورخانه و نقاهخانه وارد 20
وملحق باو کشته جمعیتی کامل منعقد وصبح روز بیست

ونتم وارد قریه دشتک بلوک ابرج چهارده فرسنخی شیراز و در انجا مشاخص کردید که قبل از وقوع مقدمه سهیم حاجی ابراهیم در کرمان ب Roxgard خان و محمد علیخان سبقت جسته امور شهر دروازه و بروجرا حسب الواقع مضبوط و برادران خود را از این معنی ۵ اخبار و بعد از وصول این خبر انها در معسکر او بصدر این مفسد ارتکاب ورزیده اند باین جهت اختلال کلی در احوالش را یافته به حاصره شیراز مصمم و با جمعیت تمام وارد حام ملا کلام روز دویسی ماه محرم سن ۱۱۰۶ در خارج قلعه شیراز نزول و بنعیین سببه و سنک و تپیه اسباب حاصره مشغول واز صوت ۱۰ شلیک زنبورک و غلغله کثیر وارد حام حلقه کوب باب انتقام وصیت استعداد واقندهار خود را بکوش مخالفین رسانید و رود لطفعلیخان با جمعیت واخر در خارج شهر منشای اضطراب و داشت حاجی ابراهیم شده بتمامی عظما و سرکرد کان سپاه او اعلام نمود که چنانچه از معاونت و اتفاق لطفعلیخان دست برداشته وارد ۱۵ شیراز شوند مشمول امن و امان و مورد عواطف بیپایان و لای باعث ناخوشی و بطری کسان و منسوبان ایشان خواهد بود و چون خانه و منسوبان همکی انها در شیراز بود همکی از استماع این کلام زرق وجود منسوبان خویش را در چهارموجه طوفان حوات دوچار و اطفال ونسوان خود را در قید اسار مخالفین کرفتار دیده ۲۰ تمامی را دل در بر مانند ماهی در شبکه اضطراب واز غلبه خوف و هراس و ناتمامی ترکیب اجسام مختلفه الطیاب ان فرقه حق ناشناس

بیکدفده مداخله خل و زیاد بز دو روز حفظ صورت خود نکرد^{۱۰}
 روز سیم که چهارم ماه مژبور بود سلب ماسکه قرار و لطفعلیخانرا
 بر جا کذاشته جملکی بجانب شهر فرار چنانکه سوای ده دوازده
 نفر از شاطر و جلودار و مهتر و چابکسوار که در شیراز خانه
 و منسوخ نداشتند احدي نزد او باقی ثمانده بالمه داخل شهر^{۱۱}
 شدند لطفعلیخان که صورت حالرا در مرأت تقدیر سپاهانی
 و قضای آسمانی بقبیحترین وجهی نید ناچار باهمان معدود قلیل
 بسمت بنادر کویزان کردید عبد الرحیم خان محمد علیخان
 و میرزا محمد ولد حاجی ابراهیم وساير منابعین انها با تنفس چیان
 شیرازی وفارسی وباقی متفرقین ایشان از عمال وضابطان بلوکات^{۱۲}
 فارس وهرگز که در ان هنکامه کبیر ودار فرصت فرار نیافته بود
 انشب در سمیرم مکث نموده اموال واسباب لطفعلیخان وساير
 اهل اردو و هر قدر ممکن حمل ونقل میبود غارت وعلى الصباح با
 جمعیت واستعداد تمام عازم شیواز ودر پناجم ماه مژبور وارد
 انشهر جنت طراز کردیدند بعد از انكه وقوع واقعه مژبوره در^{۱۳}
 قمشه معروض رأی عقده کشای نواب جهانبانی کردید جمیعی از
 معتمدین امین را جهت ضبط خیام واموال باقی مانده انجماعت
 تعیین وروانه سمیرم فرموده تمامی اموال مژبوره بحیطه ضبط انسوکار
 بیرون آمد لطفعلیخان چون از خارج قلعه شیراز بصوب بنادر
 فراری کردید در حین عبور از حوالی قصبه کازرون رضا قلیخان^{۱۴}
 حاکم انجا از عدم استعداد وغیر او ورودش باين نواحی مطلع
 شده فوجی از کسان خودرا بر سرمه فراریان تعیین نمود که انهارا
 دستکبیر نمایند مامورین بایشان بخورده بنابر اینکه فراریان با عدم

ستعداد معدودی قلیل وانها در نهایت ارستکی جمعیت کثیر
بودند تا مقاومت نیاورده فرار وانها تومن تعاقبرا بجانب
ایشان ایلغار نموده بحدی کار بر فرایان تنک کردید که بعضی
از انها بنابر غلبه نشوبیش از اسباب سواری خویش پیاده کشته
و خودرا بکوه که پناه درماند کان وادی حیرانیست کشیده از
شر اجتماعت نجات یافتند چند راس از اسباب خاصه لطفعلیخان
که هریک با اشقر تیزتك فلك قرین واژ رایض سبلکرو شمال و صبا
سبقت کریں از دست انها کرفته بکارون نزد رضا قلیخان
برند حقا که

شعر

چو شاهین باز ماند از پریدن

10

زکناجشکش ضرر باید کشیدن

بصد هزار مشقت وزحمت خودرا بیندر ابوشهر رسانیده
شیخ نصر خان ابو مهیری طریق موافق و اذقیادرا مسدود
و باب مخالفت و عناد کشود و بر خلاف دفعه سابق با او سلوک
نمود لطفعلیخان چون در بیندر آب شهر بار دخول نیافت لاعلاج
بجانب بیندر ریک شتافت واژ امیر علیخان زعابی حاکم بیندر
متبر استعانت نموده مشارالیه از باب اضاعت و فرمانبرداری اورا
داخل بیندر ریک ساخت و کمر خدمتکذاری بر میان بسته
باستاجماع جیوش وجند و انعقاد ملزوماتیکه مایحتاج او بود
میپرداخت حاجی ابراهیم ملاحظه نمود که لطفعلیخان در
بندر ریک بار نزول کشوده در مقام خودسازی و امیر علیخان ۲۰
بعاونت او مشغول است و مساوی ده دوازده هزار خانه وار ایلات
در قلعه شیراز مستعد میباشد بتصریف اینکه شاید بخوبیکه در

اوقات نسلط صیدمراد خان حاج مشارالیه وسایر دولتخواهان لطفعلیخان بائم ممهد وبرهنین اساس صید مراد خان شده اورا داخل شهر کردند ایلات مزبور^۳ جمعیتی کامل ویکی دولتخواه لطفعلیخان میباشند مبادا از همان قرار فکری بخاطر انها رسید تمامی سرکردگان و خوانین و سلطین دستیحات طوایف ایلات را در شبیاز نکاهداشتہ سایر توابیین ازهارا بعد از اخذ اسب ویرات بالمره باکوچ و بنه از شهر اخراج و در بلوکات حول وحوش مکان جهت سکنای ایشان تعیین و بضابط همان محل سپردند در آن آوان که موكب بلندکوب خاقان کیتیستان از اذنظام مهم از رایجان فراغ کامل حاصل و بغيروزی واقبال رایتافراز توجه^{۱۰} مستقر جلال و در دارالسلطنه طهران نزول اجلال فرموده بودند حاجی ابراهیم بتتوسط یکی از معتمدین خود حقیقت حال وکیفیت خدمتکذاری خود را بدربار عرش مدار شاهی عرض و از موقف اعلی رقم و خلعت ایالت الکای فارس و کوهکیلویه وینادر وساحل وخطه لار با اسم حاج مشارالیه صادر و قلعه ماده^{۱۱} فساد لطفعلیخان بعهده اهتمام او مقیر و دو نفر از معتمدین سرکار شاهی جهت ضبط اموال و اساس لطفعلیخان که در شبیاز بود تعیین وبالمره بتصرف اولیای دولت تاھر در امد حسب الاستدعای حاج مشارالیه مصطفی خان قاجار که در رکاب نواب مستطاب جهانی در اصفهان میبود باشوجی از جبوش^{۲۰} بحرخروش بقلعه اباده که راس لاد مملکت فارس و عراق است

وکیخات : دستیحات pro lin. 5.

تعیین و مقرر کردید که در قلعهٔ متبرهٔ توقف و چنانچه در قاع
و قمع مادهٔ فساد لطفعلیخان بوجود او احتیاج شود به‌احسن
اعلام حاجی ابراهیم عازم شیراز و در تقدیم خدمت مذکور
خوبیکه حاج مشایلیه صلاح دارد از انقرار معمول دارد از انجاکه
۹ تمامی ایلات خواهان دولت لطفعلیخان بودند بعد از
خروجه انها از شیراز و اطلاع بر کماهی احوال و بودن او در
بندر ریک بحور اسلام و هنکام انتصای فرست بتدیریچ از محل
توقف فرار و خودرا بلطفعلیخان میوسانیده به‌اسم خدمتکاری
مشغول میشدند حاجی ابراهیم دانست که چنانچه توقف
۱۰ او در بندر ریک امدادی بیهموساند رفته قوى وسای
اقندهارش ارتفاع خواهد یافت رضاقلیخان شاهیسونرا باوجی از
غازیان سواره ایلات بدفع او نامزد و همسارعت روانه و متعاقب انها
جمعی از تفنگچیان پیمانه ثارسی را بسرکرد کی ریس قسم خان
کوهمره و لطفعلیخان فیروزابادی مامور و مقرر داشت که در بندر
۱۵ ابوشهر بیکدیکه ملحق دیانت شیخ نصر خان ابو مهیزی
مل از غلطت مادهٔ برهمن اساسش کردند پیش از انکه
ازنکچیان مذکور وارد بندر ابوشهر و ملحق باشند کردند
طفعلیخان با جمعیتی قلیل که از اعراب و ایلات فرام آورده
بود به‌داععه نیزون آمد رضاقلیخان و شیخ نصر خان هم از
بندر ابوشهر حرکت و در حارج بندر تلاقی واقع و شخص تقابل
۲۰ فریقین همکی سواران ایلات که عمره رضاقلیخان از شیراز آمدند
بودند سردار را کذاشتند فرار و ملحق بعسکر لطفعلیخان شدند
رضاقلیخان از مشاهده این حال بدون لحظه درنک بصوب

کازرون و شیخ نصر خان بجانب بندر ابوشهر کریزان کشند
 بعد از ورود رضاقلیخان به کازرون تمامی تفنگچیان فارسی که
 بسرکرد کسی رئیس قاسم خان لطفعلیخان غیرروزابدی متعاقب
 میامدند وارد کازرون و جمعیت معقولی از تفنگچیان مذکوره
 و کوهرجات ثلثه کازرون و جمعیت رضاقلیخان کازرونی در انجا^۵
 منعقد و گنجینه کردید بعد از شکست و شوار رضاقلیخان و سایر
 غازیان لطفعلیخان در بندر مکث نکرده عالم شیراز و پورود حوالی
 کازرون رضا قلیخان شاهیsson و رضاقلیخان کازرونی و سایر مامورین
 باعده مغور و کنوت غیرمخصوص از کازرون حرکت و گیلان ایشان
 محاربه واقع کشته لطفعلیخان غالب و آنها شکست فاحش^{۱۰}
 یافته فراری شدند رضاقلیخان کازرونی و علینقی خان ولد
 مشارالیه با میر عبد الغفار فشقوقی و جمعی کنیه از اجتماعت
 دستنکیر و باقی تومن کریزرا بجانب شیراز مهمیز کردند حاجی
 ابوراهیم از وقوع مقدمه شکست اضطراب کلی در احوالش راه^{۱۱}
 یافته ربیع خان مردمشتری را بمساعدت روانه ابد که مصطفی خان^{۱۲}
 با غازیان ابواجمعی او بشیراز آورد لطفعلیخان وارد کازرون و چند
 روز جهت رتق و تفرق بعضی امور در محل مزبور توقف داشت
 جمله کرفتاران معركة حرب رضاقلیخان کازرونی و علینقی
 خان ولد اورا با میر عبد الغفار بنابر سلوك و فتاریکه
 در حین غزار از خارج شهر و درود بحوالی کازرون با او کرد^{۱۳}
 بعضی اسباب خاصه اورا از دست جلوهاران کرفته بودند از نور^{۲۰}

بعض عاری و برخی را مقید سلسله کرستاری و باقی انها بعد از
اخذ اسب ویراق مخصوص دروانه اوطن خود ساخته از کارون
بحصوب شیراز حرکت واختر ماه ربیع الاول انسال وارد جویم
پنج فرسخی شیراز وچند روز نیز در آنجا توقف نموده مقارن
۵ این حال مصطفی خان قاجار باسپاه جرگز از اباده وارد و در
خارج قلعه پراز نصب خیام اعزاز ورفع لوای میمانت انباز
نمود بنابراینکه روز بروز ایلات سکنه بلوکات که از ارتفاع لوای
اقتدار لطفعلیخان و درود او بقویه جویم مستحضر میشدند
فوج فوج باکوچ و بنه وارد وکم خدمتکاری بر میان میبیستند
۱۰ وقلعه جویم طرفیت سکنای انفوج کثیرا نداشت قریه زرقان
پنج فرسخی شیراز که در سرراه عراق واقع وقلعه او وسیع
ومضبوط واطرافش ببلوکات معظم متصل بود جهت نزول اختیار
و در اوایل ماه ربیع الآخر شب‌هنگام از قریه جویم کوچ و در
قریه زرقان بار نزول کشود حاجی ابواهیم هادی خان بروجردی
۱۵ وباfter خان کله‌داری را بافوجی از غازیان سواره و تفنگچیان پیاده
تعیین دروانه زرقان ساخت که در ظلمت لیل بیخبر خودرا بر
قلب اجتماعت زده مخرب بنیان پایداری انها کردند لطفعلیخان
از اینمعنی مطلع و باوجی از غازیان جرگز ببر مرکب صبارفتار
سوار و بر سرراه ماموریت ایلغار و شب‌هنگام مانند بلای ناکهانی
۲۰ وقضای آسمانی بر سر انها وختنه باشششانی دهان تنگ که ان
شب تار نمونه وز مکشر واژ وصول انفوج بیحد ومر بیهنهنگام
و بیخبر سلک جمعیت انها متفرق و در بدرا کردیده در ان
معزکه کبیر ودار هادی خان بروجردی باچند نفر دیگر مقتول

سیف و سنان ابدار و جمعیٰ کثیر کرفتار قید اسار و معدودی
از آنها بجانب شیواز فرار لطفعلیخان منصور و کامکار مراجعت
به‌حمل اقتدار نمود ویندیچ اغلبی از بلوکات حول وحشی را
مطبع ولای اقتدارش بغایت ربیع آوازهٔ فتوحات نمایانش باقطران
ممالک منتشر واز بیم سطوتش سرهی کردن کشان در کریمان ۵
خموشی مستقر و اکثر اوقات کمیت تھور را بتاخت و تاراج اموال
قوافل و متربدین شیواز در جولان و شاهین تیزیوار حladtra بقصد
صید افکنی و شمنشکاری تا حوالی شهر در طیران و باین سبب
غله در شیواز عدیم الوجود و کمیاب کردیده بود حاجی ابراهیم
قدغن نمود که از بلوکات جهت اخراجات و علیق الدواب غازیان ۱۰
ابواجمیٰ مصطفی خان غله حمل و نقل بشیواز نمایند لطفعلیخان
باينمعنی پسی برده در شبی که صبح ان حاملین غله داخل
شهر میشدند تاخت انها و جبهه همت ساخته با تمامی
عساکر سواره خود بر مراکب بادرفتار سوار و شهب ترکتاری را
بجانب شیواز ایلغار نموده مقارن طلیعهٔ صبح صادق که سلطان ۱۵
سیارکان یعنی مهر انور بزم تازج خیل انجم واختن عرصهٔ کینبرا
از ظلمت لیل منور و با تیغ اخته از کنار افق طوسی ظاهر
و جلوه کر کردید بمقابلہ مزبوره چپاول انداخته تاخت کامل و انها را
بنات النعش وار متفرق و خط مستقيم بجانب زقان راجع کردید
مصطفی خان که در خارج شهر توقف داشت از درود ۲۰
لطفعلیخان و تاخت قائله مطلع شده با عموم غازیان ابواجمیٰ
خود بیکدفعه قانون محابیه ساز واز عقب ایشان اسب‌انداز
کشته در یک فرسخی تلاقصی فرقیین واقع و طرفین دست باستعمال

الات حرب کشوده از صبح تا حوالی ضیز نیروان قتال فیما بین
 اذها تیز و بایکدیکر کرم ستیز و آبیز بوده داد مسدی و مردانکی
 میدارند واز هیجیک سرمیتی کوتاهی و مساهله نمیشد بحدیکه کار
 محاربه ایشان از تفنگ و سنان و شمشیر بران کذشته جائی
 ۵ رسید که با کرد و خنجر در هنکام سواری یکدیکرا رنج
 مینمودند و بسیاری از ضریفین مجرم و مقتول کشند آخر لامر
 لطفعلیخان غالب و مصطفی خان شکست فاحش یافته بجانب
 شهر عرب و جمعی کثیر از اجتماعت دستکبر شدند لطفعلیخان
 مشفر و کهربان بصوب زرقن عطف عنان وبعد از وقوع این فتح
 ۱۰ نیان عمکی کوچ وینه ایلانه ممور بندوق قریه زرقن و محافظت
 بروج و حصار و دروازه انرا بعده فوجی از تفنگچیان و در نهایت
 خدا و جمعی واپسینان در اواسط مه میبور با تمامی غاریان از
 محل میبور حرکت و در قریه قصر الدشت یک شخصی شیاز
 نزول و باضباط و استحکام امور مشغول و قریه میبور را از احداث
 ۱۵ حصار و بروج متین با قلعه دات السبروج غلک فوین ساخت و غالب
 اوقات تومن جلا در ترا تا حوالی شهر صبرفتار واز قلعه نیز فوجی
 بعزم محاربه و مدافعت ایشان بر مركب تپهور سوار و با یکدیکر کرم
 کرزار واز ضریفین جمعی قنبل و خدمدار میشدند حاجی ابراهیم
 مصطفی خان وجندو ابا جمعی اورا که تا ان زمان در خارج
 ۲۰ شهر بودند در اصل قلعه شیاز جائی داده حقیقت مراتب
 مذکور را عرضه داشت پایه سریو خلافت مصیر پادشاهی واز دربار
 عرش مدبار جان محمد خان درضا قلیخان قجار با جمعی کثیرو
 از سپاه خونخوار بدفع این فتنه ملمور و سرقرار کردید که

مشارانیه‌ما با جیوش ابواجمعی خود وارد شیرواز واتفاق محدثی خان و سایر غازیان بقلع وقوع ماده فساد لطفعلیخان قیام نمایند مامورین در اوایل ماه جمادی الآخر وارد راه ارسنجان و کربلا داخل شیرواز جنت‌تمثال کردند بعد از آسایش سپاه منصور و آرایش اسباب دفع دشمن مغدور در اواسط ماه میور مصطفی خان و جان محمد خان درضا قلیخان و اخوان حاجی ابراهیم و عموم سواره و پیاده غازیان رکاب و شهری و بلوکنی بانپیختانه واستعداد تمام و جمیعت واژحات ملاکلام دامن استیصال خصم را بر کمر همت استوار و یعنی محاربه بر مراکب دشمن شکاری سوار واز شش جهت بجانب او متهاجم شدند لطفعلیخان ^۳ با تامی ^{۱۰} قشون سواره و پیاده خود از سنگر قصرالدشت حرکت و میانه باغات که اراضی پست و بلند ناهموار وجدران و اشجار بسیار مجادله در ان مکان بغايت دشوار بود تلاقي فرقین واقع و بيكديكتر در آوجته شدت برودت هوا و نزول باران بيمنته باعث اطفای کرمی هنکامه غزا کشته بتبيزدستی افواج بحراموج انسيل ^{۱۵} خونخوار پای ثبات وقرار سپاه لطفعلیخان از جما بدر رفته پشت هر که مصاف دروی بسنگر خود فرار غازیان جرأت تومن بیباکی را از عقب ایشان ایلغار و غازیان را از قصرالدشت کذرانیده مراجعت و در سنگر ریخته بتاخت وقارچ اموال انها مشغول شدند لطفعلیخان با فوجی از خواص در خارج معمسر خود ضبط ^{۲۰} عنان قرار و ملاحظه نمود که جنود دشمن پای از تعاقب کوتاه و دست بنهبه غنایم سپاه دراز کرد مراعات راه ورسم حزم واحتیاط بهیچ وجه منظور و ملحوظ ایشان نیست باهمان

معدود قلیل جلویز بر سر انجماعت تکاوارانکبیز کشته عنان
 پایداری بالمره از دست انها بدر رفته بجانب شهر کویزان
 و لطفعلیخان سند ترکتازی و خدماتکنیز بتعاقب انکروه
 کرم جولان شکست غاریان بر قلب سرداران خورده همکی متزلزل
 و بودای انیزم شناختند غازیان شکسته لطفعلیخان که از اینمعنی
 مطلع کردیدند مراجعت ویکار پیکار مشغول شدند رضا
 قلیخان قاجار با جمعی کثیر کرتار قید اسار و شوچی غیر
 نم تغییر وز خمدار و هرچه نیماجانی سلامت بدر برده بجانب
 شهر فرار کردند لطفعلیخان عنکام شام با ذیل موام و حصول
 کم بسنگر قصرالدشت صرف زمام نمود حاجی ابراهیم دید که
 چراغ دولت لطفعلیخان در مشکوه خانه روشن کردن بینهایت
 منیر و فروغ کوکب بخشش در فروه اشتیار بغایت مدیر و سیر
 فلک استقلال و اقتدارش روز بروز زاید متزايد و هفاد گم من
 فتنه قلیل آلبست فتنه کثیره باذن الله تعالی در عربیک از غزوات
 با عدم استعداد و معدود قلیل بر افواج بحراهواج مستعد کثیر
 غلبه میشون چراز منحصر باین دانست که من بعد از جنک
 روبرو محتجز و بتداپیز دیکر در استیصال امر او کوشش نماید
 بنابراینکه جنس سیوسات سپاه لطفعلیخان از بلوکات حول
 و هوش قریه زرقن از قبیل بیضا و خفرک همروdest و رانجر و کربال
 بعسکر او حمل و نقل میشند مصطفی خانرا بازیان ابویجمی
 او روانه بلوك کربال نمود که بتقویت بودن اینها در ان نواحی از

بلوکات مزبور جمل و نقل غله سیورسات و تردد سنگر قصرالدشت هنر و قوه و هرور آیام محلّ تابعه از ید تصرفش بیرون رود لطفعلیخان بتصریح بین مطلب توقف قصرالدشت را مقرر بصلاح ندانسته در اوآخر ماه مزبور شب‌هنکام از قصرالدشت حرکت و نقریه زرقان راجع کردید حاجی ابراهیم چکونکی و قایع مذکور را بعرض عاکفان عتبه اقبال رسانیده قلع ماده فساد لطفعلیخان را از دربار سپه‌اقندهار پادشاهی مستدعی کردید ارقام قضائی نظام واحکام قدرفرجام بافتخار حاج مشارالیه و سرداران ذوی الاحترام صادر و مقرر شد که امور شهر و دروازه و برج و حصار قلعه شیراز را حسب الواقع مضبوط واز روی نهایت حزم واحتیاط بحواله ۱۰ خودداری مشغول و منتظر وصول موکب جهانکشا باشد که ان شاء الله تعالیٰ بعد از نوروز فیروز سلطانی برآهندگان توفیقات رب‌санی و عمرکابی تأییدت سباخانی عنان عزیمت بصوب فارس منعطف واعده ایندولت جاویده‌مدت را بزاویه عدم معتمد خواهیم ساخت مامورین بنهجه مقرر معمول ودر کمال دقت ۱۵ و اهتمام بانسداد راه ورخنه ملک قیام و امور شهر و قلعه را بحدی مصبوط نمودند که با وفور منافق بسیار احمدی را جرأت خیانت نبود چنانچه در عرض مدت توقف لطفعلیخان در زرقان دو سه دفعه دولتخواهان او در شیراز باهم سازش نموده مؤسس اساس تسخیر شهر کردیده بعضی اوقات ۲۰ لطفعلیخان شروحت لازمه در این باب با خلاص کیشان خود قلمی واز مویدات اقبال ان خدیو بیهمال همکی ازها جلوه کسر عرصه بیرون وظهور کشته مرتکبین را تنبیه وسیاست لازمه مینمودند در اوآخر

ماه رجب انسیل سلطان سیارکان با هزاران زیب و فر و معاونت
 جنود نامعده انجم واختر بانیزام سپاه بهمن و آذر از نهانخانه
 حوت بیت الشرف حمل خرماید اوخر ماه فرخند «فرجام
 صیام که دو ماه از نوروز فیروز انقضای یافته بود اعلام ظفرفرجام
 ۵ خاقانی از مقرب سلطنت و حکمرانی جنوب شیراز شقه کشا و کوس
 قیامت غریبو شمنشکاری بلندآوا کشته بعد از ورود موکب
 جهانکشا بخک فارس در هریک از منازل که نزول اجلال میغزمهوند
 بحراط قواعد حزم جنود منصورا بساختن سببه و سنگر مامور
 و پنهانه جهت راه ورسم احتیاط را منظور میداشتند روز چهاردهم
 ۱۰ ماه شوال بلوک ابراج چهارده فرسخی شیراز مضرب سرادقات جلال
 و نخیم دلاوران عرصه جدال و تھیط معسکر فیروزی اثرا با فراختن
 نزوح و حصار متبین همدوش سپهر بین و بورود منزل مذبور ابراهیم
 خان دامغانی را با فوجی از تفنگچیان جهت سد طریق عبور
 خدم بسر کردند که مابین ابراج و مائین واقع است تعیین
 ۱۵ فرمودند هرچند خرد خردابین درای صحیح متبین اقتضا
 مینمود که لطفعلیخان به شخص استناع خبر حرکت موکب
 بلندکوکب ان قدر قدرت سپهر اسنان و عزیمت اندیایی ئشکر بصوب
 فارس از سبیل مجرای انسبیل خونخوار خودرا بکوشید و کنار کشد
 لیکن چون طبع غیورش جز سلطنت روی زمین تن در نمیداد
 ۲۰ وجسدرا با فرمانروائی راغب و بدون سلطنت عدمرا طالب و با مر
 بین الامرين خودرا رضا نمیکرد به لاحظه مضمون

شعر

دست از طلب ندارم تا کلم من برأید^{۱۵}
 یا تن رسد بجهان یا جان زتن برأید^{۱۶}

بکلی از جان وحیات دست شسته در سعی وکوشش
 کوتاهی نمیکرد واپساتیکه در رکاب او هراسم خدمتکذاری قیام
 داشتند از بد و دولت کویم خان تا انیمان که سی سال مت天涯^{۱۷}
 بود ریشه تصرف در خاک شیراز فروبرده نسل^{۱۸} بعد نسل مالک
 خانه و املاک بسیار و صاحب اوضاع و دولت بیشمار شده بعضی
 از آنها یکدفعه اندوخته سی ساله را از تصرف ایشان انتزع و با
 عیال و اطفال از شیراز اخراج کرده پیغوله کرد دیار بیسرانجامی
 و درخی بنابر تعصّب ایلیّت واینکه یقین میدانستند که چنانچه^{۱۹}
 دولت زندیه منقرض شود بر آنها کمال ناخوشی خواهد رسید
 تمامی مملک و خانه و اموال وهمکی منسوب ونسوان و اطفال خود را
 که در شیراز بودند قطع نظر و در خدمت لطفعلیخان صادرانورد
 وادی حسرت وناکامی بوده از خدمات وزحمت روزگار بجان و از
 مشقت سیر کوه بکوه و دیار بدیار بامان رسیده عموماً از حیات^{۲۰}

وزندگی سیر و از ماصدق

کس نتواند کرفت دامن دولت بزور^{۲۱}

کوشش بیفایده است و سمه بزبردی کور^{۲۲}

تغافل ورزیده بتصرّف اینکه شاید مرّه بعد اخّری بر اعادی
 مسلط و ماجدداً صاحب خانه و مملک و دولت شوند بقدر قوت^{۲۳}
 بلکه زیاده از آن سعی وکوشش مینمودند لطفعلیخان چون از
 طغیان و توجّه انسیل بیامان بجانب شیراز مطلع کردید روز
 سیزدهم ماه مژبور با کوچ وینه ایلات بالکلیه از زقان حرکت و روانه

مروشست شده تمامی اعمال و اتفاق و عکسی نسوان و اطفال را در قلعه رشماجیان کذاشته تفنگچی و مستحفظین امین جهت محافظت قلعه مزبوره تعیین ونصر الله خان عم خودرا مامور بتوقف رشماجیان وعصر روز چهاردهم با سایر غازیان بعزم شبهخون ۵ معسکر ان سلطان صاحب قران جریده وسیای جانب ابراج شتابان کردید شب پانزدهم در هنگامیکه سلطان سریر چهارم یعنی مهر علم افزون نصف مدار قوس اللیلرا منقطع و بعزم شبهخون فوج نجوم از دایره نصف النهار تحت ارض منصرف و بسلام مقنطرات احتاط رو بافق شرقی صاعد ودر منیر که بطلایه داری ۱۰ جنود انجام شب کرد درجات بسیار بود کالشمس فی رابعه النهار بدایره وسط السماء رویت متصل شد بسروقت ابراهیم خان وسایر مستحفظین کردنه رسید دست عبورا بسته و پای مردرا شکسته دید از جان کذشتکان بیکدغه بورش برداشته بپای مردی از معراج ان کوه غلکشکوه عروج کردند هر چند بشعله غشانی ۱۵ تفند و کرم کسردن آتش جنک ایشانرا از عبور منع مینمودند سینه را امچ سهم حوات ساخته از دشمن چیز دست قوی روی نمیتافتند و مانند کرک کرسنه که بر خیل غنم حمله ور کرد در میان اجتماعت ریختند ابراهیم خان سرکرد انها زنده دستکبر و کردن او عرضه شمشیر و مظہر معنی سرکرد کی کردید و بعضی از انکروه کرفتار و برخی در معركة کبر و دار قتیل و خدمدار و فوجی ۲۰ از راه کوه فرار اختیار نمودند لطفعلیخان وقوع این فخر دلیل افتتاح کار و در نهایت خاطر جمعی واستظهار شبکیز شبهخونرا ایلغار نموده با چند نفر از خواص در خارج سنکر مکث و عموم

خازیان خون آشامرا با همکنی اقوام و اعمام و سایر عوام بیوش اندیزی
 بیپایان آتش حصار و حصن کهکشان شان شراره بار مامور ویر قرار
 ساخت مستحکفظین کیوان مهابت و طلایه داران بهرام صلابت
 ها حاصل است سنگو سپهر متانت دامن یلی بر کمر پرده استوار و مانند
 ماه آسمان نورد چشم از خواب غفلت پوشیده سیار و تابت قدم ۵
 نظر برآه استقبال واژ شش جهت مستعد و منتظر دفاع و جدال
 بودند ان سنوار سوختگان فلک حسرت وناکامی وسیاه روزان شام
 محنت و بیسرانجامی از هر طرف که هاجوم آفر میشدند از صدمه
 شلیک تفنگ خودرا غریق لجاجه فنا و کرفتار ورطه رنج و عناء
 میدیدند بالمهه دست از جان شسته بیکدشه جملکی از ۱۰
 یکسنت بان دریای آتش متهاجم و زور ثبات و قرار مستحکفظین را
 متلاطم ساختند هر قدر سنگریان بقطره ریزی دهان تفنگ
 و افروختن نایره جنک باب دخول را بر اجتماع مسدود مینمودند
 سمندر و شر در بحر آتش غوطه ور کردیده بینخاشانه داخل سنگر
 شدند انکروه ببیداک مانند شیر خشمند از اطراف و جوانب ۱۵
 بر سنگریان حمله ورانهارا پیش انداخته چون کله غزال
 رم خورده متفرق و در بدرا کردند تقریباً نصف سنگر را متصرف
 و اشہب ترکتاری را تا حوالی شادروان جلال و سرادقات اجلال
 جوان داده جمعی کشیر از جنود سواره راهنورد طریق فرار
 و بخشی مستعد کار پیکار کشندند ان کوه و قار پا بو جای پریلی ۲۰
 ولنکر ثبات و قرار سفینه بحر پرده در سورا پرده عزت و اقبال

ثابت قدم و پایدار و تفند چیمان کشیده بود از بدفاع و جدال غریب و تحریص میفرمودند نزدیک بود که شیوازه اجرای لشکر و سرشننه نظام سنگر کسسته کرده که از تقدیرات ملک املاک ذو الجلال و موقیدات اقبال آن خدیده بیهمال میزرا فتح الله ارنلانی که از جمله دولتخواهان و اخلاص کیشان لطفعلیخان و در معسکر نصرت نشان میبود در آن کرمی معرکه کیم و دار چنین تصویر نمود که آن خسرو با وقار در سلک سایر فرمان لشکر فرار و چیزی ابلاغ این مزده خود را بلطفعلیخان رسانیده حقیقت مراتب مذکور را اظهار و معروض داشت که بنابر اقتضای صلاح دولت ۱۰ سپاه منصور را از نزاع و جدال ممنوع که چون ضلمت لیل بنور ذهار مبتل کرده همکی اهل سنگر بفیض بیابی تقبیل رکاب مستطاب مستعد و کامیاب خواهند شد لطفعلیخان این معنی را قبول و جنود نصرت نمود را بترك کشش و کوشش امر نمود و بعلاوه ۱۵ آن بعضی از رجال عوام انسان لشکر ^۳ که سفایران آملشان در بندار خمام طمعی از امتهنه منهوبه سنگریان کسرانبار شده بود بجهت انکه اموال متصرف فیله خود را از بحر حادث بساحل عافیت رسانند از سنگر آغاز خروج و باجمام کار خصم نپرداخته متفق شدند با این تقریبات کوئی هنکامه کیم و دار از افتخار نسیم صبح صادق فتح و پیروزی آن سلطان صاحب اقتدار بنای دم سردی و بیرونی نمود مقارن این حال ریمت بلندایت سلطان ۲۰ اقلیم روز یعنی مهر علم افروز از افق مشرق تدفع بنیاد و سپاه

ظلمت شب از بیم سطوتیش رو بهزیست نهاد ومهه غلکسریر از
تنلیل اشتعه انوار سیف وسنایش در وادی بیسرانجسامی سراسیمه
شاعر
بچاه مغرب سرنگون افتاد

زیبیش طاق رواق سپهر دست سحره^۵
کسیست رشته قندیلهای نورانی^۶
ذسیمه صبح سراستین بهاء فشناده^۷
بنیر پرد شد ان شاهد شبستانی^۸

مژدان معسکر نصرت اثر بر تفاسع آواز الله اکبر لطفعلیخانزه
از دمیدن صبح دولت ان دارای دادکر وتمکن او بزر وساده^۹
سلطنت مستحضر و مغایران راسن بیان دست کاه کار و عمل^{۱۰}
قصدا وقدر نوای این مضمون را بطريق نیشابور خراسان در
پناجیکا از قول مخالفان عراق بسیان بیان عاجم کوشش
ساخندند
شعر

بوقت صبح شود همچو روز معلومت^{۱۱}
که با که باخته نود در شب دیگر^{۱۲}

بزر لطفعلیخان بعد از ظهور طلیعه صبح صادق بحد یقین
پیوست که میورا فتح الله در آن اقوال کاذب و بهای جوجه خلی
در ارکان اساس اندولت بینوال راه نیافتنه و سپاهیان که تا اذمان
در سنکر مشغول کش وغیر بودند بهلاحته روز سیاه وحال نیمه
دست از جنک کوتاه و پایی هزیمت برا کذاشته از سنکر بیرون^{۱۳}
میآمدند دانست که نبای نراد قری شصت روزگار بحیریف
آزاری ومهه داو آمالش را در تخته رنگارنگ کردش زمان شبیش

در حییزت و خسروان انداخته واز جیخت سند ابواه جسدرا
مسدود ساخته شود زیده باین مکث نمیشد که اشعد میر
انور از مطلع خاور جلوه کسر عرصه بروز و سلطان صاحب قران
ملکت روز بپشت خنک سبداسیر غلک کلدوز بآید اگرچه
بر فراز زین اسب تیزرو سپاهیین منند رفتار فرزین بدوقیق
مختلف در صفحه مقطع زمین باشraf تکنیو کند از کید رخ
شضونج باز زمن رعائی نخواهد یافت و پیغموم فیلتنان سواره
و پیاده چپ و راست پادشاه ملک وجوش ملت و چون موکب
غیرتم معذوم و بی ثبات خواهد شد مضر از مشاعده این
اوچیع ترک شیوه جدال و نشایح کشته با معذوبی از عمراعده
 بصوب کرمان منبه و کوپران کردید دنیوان شیرکیو دشمن شکر
و دلاوران عصمه رزم و بیکر موکب تیزرا تا سه چهار فرسنچ بتعاقب
ازها ایلغز و جمعی از متابعیین و متفقین اورا دستکیو و پیشکه
حضور اقدس آورده کرمان از مفسد بخطاب فَقَدْعُوا لَيْدِيَكُمْ
و رجلانه مین خلیف بمعزل سپاه است در آمدند موکب جهانکش
از منزله مزبور کوچ بزر کوچ عزم شیراز و در عجده مه مزبور با
کمال شوکت و اعزاز وارد ان خصه جنت طریز و شریب سه مه
ساخت از سرزمین رشک فردوس بپین دلیین معدنه از
ساختن صحب قران با شیر مداریں قویین و در مدت تویق شیراز
عچجه از مختلف دوست زندیه نز قمیل تپیخنه و قورخانه و خبره
بر ج مnde بود حمل و نقل در انسلاخه شهران وده دوارده نفر

از خوانین واعاظم سلسه زندیه را که تا ازمان مقید سلسه
کرگناری بودند از نور بصر عاری وار طایفه زند وسایر ایلات
هرچه در شیراز بودند در ولایت مازندران محل و مکان جهت
آنها معین دیگر و بندۀ بالکلیه از شیراز حرکت داده روانه
محال هزار ساختند و نیز در اوقات توقف آن بلده مینومند ۵
بعرض عکفان عنبه اقبال رسید که لطفعلیخان بعد از فرار از
ابرج روانه سامان کرمان و در سیرجان مکث و مشغول خودسازی
میباشد محمد ولی خان قاجار با فوجی از غربیان شیرشکار و عبد
الرحیم خان شیرازی با جمعی از تفنگچیان آتشبار بدفع او
نمیزد کشته از راه شهر ابیکر عازم سیرجان شدند لذکر ثبات ۱۰
وقار لطفعلیخان از تلاطم امواج اندیایی لشکر کسته شده از
سیرجان عازم کرمان کردید ساکنین قلعه باب دخول بر رویش
مسدود و در انجام رخنه توقف پدش نیامده ایلاتیکه تا
انهنگام با او همراهی و موافقت کرده بودند زور حیات خود را
بچاره موجه طویل حوالت دوچار دیده از مشاهده این حال ۱۵
ممکنی متفرق و در بدر کشتند لطفعلیخان ناجا مار با معدودی
از خواص واعقام واقع خود بجانب خراسان فرار نمود مامورین
حقیقت حالت عرضه داشت پایه سریز خلافت محبی سلطانی وار
موقف اعلی امر قدرقدر با حصار آنها نافذ شده مراجعت بشیراز
نمودند بعد از ضبط دریط امیر و بست و کشاد کار نزدیک و دور ۲۰
که اکن ایالت مملکت فارس و خطه لار و بنادر و سواحل را بهاجی

ابراهیم مفتوح و چند دا بر و دوش آملش پیرایه‌پوش خلاع
 افتتاب شعاع خسروانی و ساده‌ترای مسند عزت و کلمرانی کردید عبد
 از خیم خان محمد علیخان بادران و بیزرا محمد ولد اکبر اورا
 ملازمت رکاب و نویسندگ دار السلطنه طهران مامور و در یازده ماه
 ۵ محرم سنه ۱۲۷ از دارالملک شیواز عنان عزیت مستقر شود
 و اعزاز معظوف فرمودند فصل خریف و شتا در طهران اذقصا یافته
 صبح روز چهارشنبه هفتم ماه شعبان سلطان سیارکان یعنی مهر
 عالمتاب بعزم اخراج متنسبان سرما و تخریب اسلس قلعه مساحت
 شتا از تختکاه برج حوت ببیت الشرف حمل رایت اعتلا
 ۱۰ افراد و محن زمردثام چمن را باشراحت خبایم کلدوز زنگارانک
 لاله و شقایق مزین و مملون ساخت و ساحت کلشن را از خار
 و خس و خاشاک سرکشان زمان پرداخت مجلس جشن و سرور
 نوروزی بفتح و فیروزی در تهران اذقصا یافته سران سپاه و امیران
 با کاه بر و دوش احوالشان پیرایه‌پوش خلاع افتتاب مثال و جیب
 ۱۵ و دامان امالشان از نقوی زد سرخ و سفید ملامل شده از دربار
 سپه‌اقتدار سلطانی رقم قضاییم قدرصمیم بافتخار حاجی
 ابراهیم بیکلریکی اکنای فارس صادر و مقرر کردید که در بیست
 و نهم ماه فروردین فرجم صیام که موکب چهانکشا در چمن
 اسپاس سرحد فارس نزول مینماید با چند نفر از معتبرین
 ۲۰ و عمل فارس فیضیاب تقبیل آستان ملایک پاسبان شوند و در
 اواسط ماه مزبور که قریب چهل روز از نوروز فیروز منقضی شده

lin. 6. deest in A. lin. 16. M et P . قضاقدرت و شتا.

بود رایت نصرت‌علامات سلطانی از مقرر سلطنت و حکمرانی بحضور فارس شهقۀ کشا واعلام ظفرزجام کشورستانی بجانب چمن اسپاس فلک‌فرسا و بیست و سیم ماه مذکور حاجی ابراهیم و سایر مامورین از شیراز حسرت و در بیست و هشتتم وارد چمن مینور شده روز بیست و نهم در عرض راه غیصیاب تقبیل رکب مستطاب و بتفقدان^۵ و نوازشات خسروانه بهریاب کردیدند حکم محکم شاعننشاوه با نهادام قلعه شیراز و کوچیه‌دن یکنفر از زوجات واقا اسد الله ولد دیگر حاجی ابراهیم و توقف ایشان در قزوین از موقف اعلی ناشد کشته جان محمد خان قاجار بنقدیم این خدمت مامور و برقرار و در عرض سه ماه که چمن قصر زرد و اسپاس^{۱۰} هضرت سرادقات کیوان‌ماس بود شیرازه تمامی اجزای قلعه شیراز فردوس آسمان‌را از ۳ فتو ریخته خاک‌ریز و خندق و سروج و حصار مستحکم انشهرها منهدم و با سطح زمین برابر و کوچ حاجی ابراهیم را با اقا اسد الله ولد او روانه قزوین ساخته در چهاردهم ماه محرم سنه ۱۲۰۸ که لز انتظام امور منظور فراغت حاصل کردید^{۱۵} حاج مشار البیه و سایر عمال مملکت فارس را که از متقبلان فیض انوار حضور بودند خلعت استرخاص و انحراف ارزانی واز چمن قصیرزد محرک الوبیه ظفری‌رود و به معنائی تائبیات مملک سجحان رایت افزار توجه بجانب دارالسلطنه طهران کردید حاجی ابراهیم بیکلربیکی و باقی صابدان و عمال فارس مراجعت^{۲۰} بشیراز نودند لطفعلیخان بعد از انهزم از خارج کرمان روانه

lin. 12. deest in P.

خواستن ودر نسبت نزد میر حسن خون نسبتی رفته چندی
در انجا توقف وچون از آنها دام قلعه شیراز و اشرف رایان
نصرت آبیز بستقر شوکت واعزار مطلع و مستحضر کردید باز
عیوس تسبیح مملکت فارس کریمان کیر خانش کشته از میر
حسن خان نسبتی استمدان و مشترکه همه مسؤولی دویست نفر
سوار خراسانی بسرکرد کی فتحعلیخان نمی از کسن خود در
تحت نوی اقتدار او نمود ساخته با جمعیت خود و سواران مذکور
ازم فارس و در عنکدام ورود خارج شهر یزد علینقیخان وند محمد
نقیخان حکم انجا از ورود او مطلع کردیده با جمعیت کامل
و استعداد شامل بجهت انسداد ضيق عبور بر سرده ایشان
نمده فیما بین محاربه واقع و علینقیخان شکست فتحش باقته
مسؤلی پناجاه شصت نفر از یزدین مقتول سیف آبدار و چند
نفر ایشان بقید اسارت کرفتار و بقیه بجانب یزد مرحله پیمایی
وادی فرار و سواران نصفعلیخان سمند جلادترا تا سه فرسنخ
بتعقب اینها ایلغز نموده اموال و سبب بسیار از فراریان عاید
ایشان کشته مظفر و کهراون بجانب مقصد روان و در اواسط ماه
صفر انسال وارد مبدای سنه فارس و غفلتا بو سر ابرقوه آمده
خرچند احتی انجا اولاً بندرا بحوداری کشته با پا دخول
بو رویش مسدود ساختند لیکن چون مل امرا معیوب و قاب
مقرومتر از خود مسروب یافته ناچر از در افتاخت و شهاداری
در آمده نصفعلیخان داخل ابرقوه و برسی نوشتجات صیانت استقلال

و سنن سیف addit. مستثیب lin. 3. A post.

و استعداد خود را با هالی^۱ بلوکات فارس عموماً و با خلاص کیشان
و دنخواهان خود خصوصاً اظهار و همکی انبهارا از درود بیدار
از سعادت ابرقوه اخبار نموده ایلانیکه تا از مان منزوئ هر کوشش
و کنار وخته‌فی زوایای بلاد و امصار بودند از آواز توجّه او بصوب
فارس هیک فارس فرس جلدت و مظیر اثار شجاعت کشته بتواتر
و توالی وارد ابرقوه و حواسم خدمتکاری قیام مینمودند و در عرض
مدّت بیست روز جمعیتی کامل غرام آورده نصر الله خان عمّ
خود را به حافظت قلعه ابرقوه مامور و در اوایل ماه ربیع الاول
بصوب بوانات حرکت واز محل مزبور و سایر بلوکات حول وحوش
که قلاده اطاعت و فرمابندهاری را بکردن کرفته بودند تفکی^۲ ۱۰
پیاده جمع آوری تا اینکه جمعیت او از سواره و پیاده بقدر هزار
ویانصد نفر میشد از بوانات بجانب نیرویز و اصطبهانات عازم
کردیله اصطبهانات و خیرا بدون نزاع رجدال متصروف واهائی
قصدیه نیرویز بهخالفت بر خاسته دروب قلعه خودداری بسرپیش
بستند دلیوان خراسانی بیورش قلعه نیزیرزا متصروف و مدّت ۱۵
دوازه روز جهت رتق و تق بعضاً اممور در محل مزبور مکث
واز انجا روانه داراب شد جعفرخان حاکم داراب مستعد دفاع
کشته طریق اطاعت مسدود و باب قلعه‌داری کشید نطفعلیخان
از شش جهت قلعه داراب را مخصوص و پیش‌بردن سیمه و سنکر
و ترتیب منابعیق و مورچل کارا بر قلعه کیان تنک نمود جعفرخان ۲۰
حاکم داراب میانصب مذکور را بجاجی ابراهیم عرض ودفع ماده

lin. 2. deest in M et P.

فساد اورا مستدعی شد حاج مشار انبیه محمد حسین خان
 برادر خودرا با فوجی از تفنگچیان فارسی از راه چیز و فسا
 بامداد جعفرخان روانه ساخت چون در اوایت حرکت نظعلیخان
 از خراسان ورود ابرقوه حاجی ابراهیم حقیقت حالرا عرضه
 داشت پایه سپیر خلافت مصیر پادشاهی واژ دربار عرش مدار
 محمد حسین خان قجر با فوجی از غازیان جرأت بدفع این
 فتنه نامزد کشته بود در آن آوان مهندویس ڈرد شیراز و بتیه
 اسباب محارب نظعلیخان چند روز مکث واژ شیراز عازم داراب
 شدند آوازه ورود محمد حسین خان شیرازی با جمعیت فارسی
 ۱۰ بصوب فس و توجه رایات نصرت علامت محمد حسین خان قاجار
 با جیوش بحرخوش بسیار از شیراز بجانب داراب رعب افکن
 احوال نظعلیخان شده صرفه در جنک وصلاح در مکث و درنک
 نیافته شب هنگام از داراب کوچ و تحریر آمده محمد حسین خان
 شیرازی به در داراب مکث نکرده مراجعت و ملاحق بعسکر
 ۱۵ محمد حسین خان قاجار کشته با جمعیت واستعداد کامل وارد
 رونیز و سنکر متین ترتیب داده بار نژول کشوند نظعلیخان
 نیز از خیر حرکت و قلعه رونیزرا سنکر خود نموده متوقف چنانکه
 بعد میانه فریقین زیاده بو یک فرسخ نبود و هر روزه قراولان لشکر
 جلادت اثر تا حوالی سنکر نظعلیخان هر کب تهمورا جسolan داده
 ۲۰ انها نیز از سنکر خروج و قدم در مقام ستیز و آبیز برآمده از
 ضریبین جمعی قنبل و زخمدار میشدند از انجا که نظعلیخان
 بنابر عدم استعداد و جمعیت خودرا در جنوب سپاه منصور
 مغلوب و مقیمی و قدر مقاومتزا با انکروه دور میدانست در خانه

تصمیم یافت که غفلتنا بشبیخون برهمزن سلک جمیعت ایشان کردد و در روز شب مسعود محمد حسین خان باعلام یکنفر از آیلات باین معنی پی برده غازیان خون‌اشام و تفنگچیان بهرام انتقامرا به حافظت سنکر و طلاسایه‌داری لشکر مامور ساخته لطفعلیخان بتصریح عدم استحضار خصم سپاه خودرا در ظلمت^۵ لیل بشبیخون سنکر روانه نمود ماموریت بورود حوالی سنکر باستظهار تمام بیوش برداشته از هر طرف که بجانب سنکر اندریایی لشکر هاجوم آور میشدند خودرا غریق لتجه فنا و اماجنه سهام بلا میدیدند بالآخره بی نیل مقصود بسنکر خود مراجعت نمودند علی الصباح محمد حسین خان دامن استیصال خصم را^{۱۰} بر کمر همت استوار و بهمه جهت مستعد کار پیکار کشته با تمامی سواره و پیاده از سنکر برآمد بائین واستعداد شایان بجانب سنکر لطفعلیخان شتابان کردید لطفعلیخان^{۱۱} ناچار مهیای دفاع و کارزار شد از طفین باخروختن نایبره حرب و کرم کردن هنکامه طعن و ضرب اشتغال و زیدند دلیران هر دو لشکر با^{۱۵} در آویخته در کشش و کوشش دقیقه خودداری نمیکردند در عین اشتداد کرمی هنکامه غزا عبد الله خان عم لطفعلیخان با پناجاه نفر سوار دست از جان شسته بیمهایا جلوی خودرا بر قلب سپاه محمد حسین خان زده انها از پیش بود اشته متوجه کرفتن تفنگچیان پیاده و تعاقب منهیمان سواره کردیدند^{۲۰} نزدیک بود که سرنشته زمام لشکر منصور بچنگ دشمن مغادر افتاد که عصیت دامن کیو کردان کردستانی شده از یکسیست بر سر عبد الله خان و غازیان لطفعلیخان ریخته انها متفرق

و در بــدر ساختند نسیم فتح و ضفر بــر پرچم علم نصرت پیکر
 وزیدن آغاز نهاد و بران جمع پریشان حال شکست فاحش اتفاق
 افتاد عموم تفکر چیمان پیاده و بعضی از غازیان سواره انجامات
 کــرفتار و بقیه ایشان بجانب سنگر خود فرار نمودند جماعت
 ۵ خراسانی کــه از طبس همراه او آمد و بــودند بــمشاهده این حال
 سر از رشته انقیاد کــشیده عازم سمت خراسان و هر چند در
 مقام ممانعت برآمدند مغید نیفتد آخر الامر دیوار سنگر را
 منهدم و بــجانب خراسان منهدم شدند لطفعلیخان ۶ از وقوع
 شکست و کــرفتاری بعضی از غازیان و رفتن معاونین خراسان
 ۱۰ شکسته دل و پریشان و توقف انگمان بصلاح مقرون نیافته اول
 همان شب در کمال مساعده واستعمال روانه نبریز و هنگام
 طبیعه صبح صادق وارد قصبه مزبوره کــردید بدون مکث و در نک
 بطریق ایلغار عازم ابرقوه و در عرض راه فراریان خراسانی باو
 ملاحق کــشته بعد از دو شبانه روز با برقوه رسیدند یکشب در
 ۱۵ انجا توقف و مقارن طموع آفتاب عالم قاب عنان عزیمت بــجانب
 خراسان منعطف و تا ورود حوالی دار العباده بــزد سوای جماعت
 خراسانی بقدر سیصد چهارصد نفر سوار از ایلات وغیره با او
 موافق نموده از انجا همکی متفرق کــشند بعضی بــسمت پیش
 و پیشی بــضوب اصفهان شتابان شدند لطفعلیخان با سواران
 ۲۰ خراسانی و معدودی از ایلات و اقوام مرحله پیمای طریق مقصد
 کــردند و در منزل چهارده من محل طبس میر حسن خان

با جمیعت و استعداد کامل باستقبال آمدۀ لطفعلیخان‌را باعزم
واکرام داخل طبس و چند روز در انجا توقف نموده میر حسن
خان بنابر توهّمات نفسانی و تخیّلات شیطانی بودن اورا در طبس
منافی صلاح خود دانسته اظهار نمود که تیمور شاه افغان که
در ۵-رات قندهار مقصد رفاقت الفرمان است ملاقات و امداد ۵
اجنبای‌را طالب و انتزاع ملک مروشی را از پد متصرّفین بغايت
راغب و در دفعه سابق که موکب مسعود وارد این حدود
کردید بعد از انعطاف رایات منصور بجانب فارس تیمور شاه از
این معنی مستحضر و در مقام مؤاخذه این مطلب برآمدۀ اعلام
داشت که بایست اورا روانه قندهار سازی لهذا باید لامکله ۱۰
عنان عزیمت بحضور قندهار معطوف فرمایند لطفعلیخان مصطفی
وناچار راضی برگشتن قندهار واز طبس عازم اندیار کشته بعد از
دروز بقاپیان خبر رسید که تیمور شاه وداع عالم فانی نموده بدار
بقا شتافت لطفعلیخان از استماع این خبر فسخ عزیمت قندهار
و چند روز در قایین اقامت اختیار میر علیخان قایینی و میر علم ۱۵
خان ولد مشار البه لازمه مهمانداری و کمال خدمتکذاری بعمل
میاورند مقارن این حال فرستاده محمد خان ولد اعظم خان
افغان وجهانکیر خان ولد محمد حسین خان سیستانی ساکنین
نرماشیر و بم که هریک صاحب جمیعت و استعداد کامل بودند
وارد وعیضه انها را که مبنی بر اظهار انقياد و خدمتکذاری ۲۰
واشعار صداقت و اخلاص شعاعی بود رسانیده اورا تکلیف

لین. 1. pro in P legitur آیین lin. 17 — pag.
۹۳ 1. 7 deest in A.

براجعت خراسان ورود انسامان نموده منعهد تتسخیر مملکت کرمان شده بیوند لطفعلیخان بوصول عرضه ایشان بلاتمل و درنک با دویست سیصد نفر سوار که همراه داشت از قائن حرکت روانه صوب مقصد کردیده قبل از وصول بنزماشیر در عرض راه جماعت افغان بارسال آزوچه و پیشکش مرتبا خدمتکاری و اخلاص خودرا جلوه‌نمای عرصه ظهور ساختند و اولا باکمال اعزاز واکرام بنزماشیر برسه کمر خدمتکاری بر میان بستند محمد خان ولد اعظم خان افغان موازی پانصد نفر سوار افغان در نهایت استعداد آراستگی منعقد و در رکاب ۱۰ لطفعلیخان روانه بم کردید جهانگیر خان ولد محمد حسین خان سیستانی بهائین واستقبال تمام اولا داخل بم پانصد نفر سوار سیستانی مستعد انعقاد داده بالاجتمع بتسخیر شهر کرمان مضم و رایت افزار توجه بصوب مقصد کشتند وبعد از درود بجوابا من محل کرمان اساس قلعه‌کیری ترتیب داده در ۱۵ اوایل ماه شعبان شب‌عنکام با بخته پل ونربان حرکت و در عرض راه عبد الله خان عم خودرا با فوجی از سواران کریں و دلیران عرصه کین مقدمه لبیش لشکر پر ضیش ساخته مقرر داشت که بپرورد خارج قلعه کرمان بلاتمل از یکسیست بیوش بسرداشته مستحفظین قلعه را مضطرب و بازمیت مشغول سازند ۲۰ مامورین بنیچه ماموریه معمول واز یک جانب بقلعه کرمان بیوش برسه مستحفظین واهالی شهر همکی متوجه انسنت کشته باشد اختن تفنک و کرم کردن عنکامه جنک ازهارا از دخمل منع مینمودند که در ان ظلمت لیل لطفعلیخان مانند سبل

با جمیعت سیستانی و افغان و سایر غــازیان دلیر و دلاوران قلعه کبیر
 از سمت دیکر با تخته پل و زربان وارد و پای مردی از معراج
 دلیری معراج شرفات حصار و سروج قلعه مقصود عرج و هر قدر
 مستحفظین اذیمت بشلیک تفنگ و انداختن سنک راه دخول بر
 ان جماعت تنک مینمودند ایشان قطره زیری دهان تفنک را ^۵
 قطرات ابر بهاری و رشحات سحاب کوهــســاری انکاشته از انها
 رو نیتائند تا بزر مردی وقت سعی قلعه را متصرف شدند
 ابراهیم اقای قاجار محمد حسین خان قراکوزلو و عبد الرحیم
 خان ولد تقی خان بزری که حسب الامر خاقان کیستان
 در دار الامان کرمان بودند از ملاحظه این حال بقلعه ارک که ^{۱۰}
 یکسهمت ان بخارج شهر اتصال داشت تحصین جسته انشب
 و روز خودداری نموده شب دیکر همکی فرار و عبد الله خان
 بتعاقب فرایان مامور کشته تا ده دوازده فرسخ عقب انها ایلغا،
 کسرده تمامی بنه و اسباب اجماعترفا متصرف شده انها جویــدــه
 و سبای بجانب دار السلطنه طهران کریــزــان کشتنند نطفعلیخان ^{۱۵}
 با نیل مرام و حصول کام بسریر سلطنت جلوس کرده در شهر کرمان
 ســکــه و خطبه بنام او جریان یافت

ع

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود ^{۱۵}
 عصر روز پنجشنبه هفدهم ماه شعبان المــعــظــم خسرو فلک سریر
 انجــحــشمــ يــعــنــيــ نــبــرــ اــعــظــمــ بــنــنــبــيــهــ ســرــکــشــانــ دــیــ وــبــهــمــنــ مــصــمــمــ وــاــزــ ^{۲۰}
 دار الملک حوت بچمن دشت حمل رخش سعادت و شرف بر

انگلیخت و نقاش بدایع نکار نسیم بهار بعونت ورق فشنائی ابراز
در عرصه جهان از رنگ آمیزی سردادات کلهای الوان طرح تازه
رجخت و غراس قوت نامیه نفس نباتی حکم مالک الملک محکمه
قدار وقسا منهزمان صولت سرمara بیایه سریر خدیو بهار حاضر
۵ ساخته جبهه نیازشانرا بخاک ارادت سود و شهسوار کشور اعتدال
بلشکرکشی جنود شمال فرمانفرمای اقلیم شتارا که بدمستیاری
جیوش برف و بیخ بشپرستان کلشن استیلا یافته بود از ملک
هستی اخراج وروانه دیار غنا نمود و با مر سلطان نافذ الفرمان قوای
ربیعی یغماکر باد صبا بنهمب و اسر شهر بهمن دست تظاول
۱۰ کشود وحاکم شهر دیرا که در ممالک کلزار وبوستان مبسوط
الید ونافذ الفرمان وموم بگی وطغیان ومحجب اختلال او ضماع
کلستان بود با مر قهرمان طبیعت از شغل وعمل معزول ساخت
اهتزاز ریاح بهاری ورشادات ساحاب ازاری بلاحظه قابلیت مده
اشجاررا خلاع مشاجر بوده دار وزارت در بر وغایبیه بندکی خسرو
۱۵ فریدون فر فروردین بدش انداخت مجلس جشن بتاجدید
سال بزیب و آئین بیمثال در دار السلطنه طهران ترتیب یافت
خلاع رخشندۀ واشواب ارزنده بسران سپاه وحاجبان در کاه
عنایت کشته حکم محکم پادشاهی با حضار حاجی ابراهیم
وعلی فارس از موقیف اعلی شرف نفاذ یافت مامورین روز شنبه
یازدهم ماه رمضان از شیراز حرکت وعازم طهران شدند چون
۲۰ بنابر وفور نزول امطار در ان سال آب عیون وانهار کمال چیان

بسط‌خی M lin. 11 شیر in P legitur. بگی pro. عیون وانهار کمال چیان

داشت واز رودخانه قم ممکن عبور نبود چند روز جهت تسکین آب رودخانه در اصفهان و کاشان اقامت اتفاق افتاد روز یکشنبه سیم ماه شوال رایات جاه و جلال خدیو بیهمال از دار السلطنه طهران بصوب فارس حرکت نموده حاجی ابراهیم و سایر عمال روز سهشنبه ششم ماه مذکور در حینی که اعلام ظفرورجام سلطانی از منزل حوض سلطان دو منزلی طهران نهضت کردۀ عازم منزل پل دلاک بود در عرض راه بفیض جبهه سائی پیشکاه حضور اقدس بهریاب و در سلک ملتمنان رکاب سعادت‌انتساب عازم مقصد کشتنند روز پنجم شنبه بیست و دویسم ماه مژبور چمن قصرزد فارس مصرب سرادقات کیوان‌هماس و سه روز جهت آسایش دواب¹⁰ غاریان در چمن مژبور مکث در روز یکشنبه بیست و چهارم از راه بوانات بصوب کرمان محرك رایات ظفر هم‌عنان کردیدند و بعد از ورود بسامان کرمان حسین قلیخان قاجار با فوجی از غاریان جرّار مقدمه لگیش لشکر پر طیش کشته روانه دور کرمان که تا وصول موکب جهانکشا کرمی ده هنگامه غزا باشند در اواسط¹⁵ ماه ذی‌قعده حسین قلیخان وارد خارج قلعه کرمان و لطفعلیخان با جمعیت تمام واستعداد ملاکلام بعزم تحاریه لشکر ظفرورجام از شهر برآمده فیما بین مجادله واقع و تا دو ساعت از طرفین نیران جداول اشتعال داشت بالآخره حسین قلیخان شکست یافته بسنکر خود فرار و لطفعلیخان مظفر و کامران بجانب شهر²⁰ عطف عنان و بتیهه اسباب قلعه‌داری اشتعال نمود و بفضلله سه روز رایات نصرت‌علامات سلطانی ظاهر و شوشان با فر و شان در

خارج شهر کرمان قباب خروکاه آسمان جاه بذرگه مهر و ماه افراختند
 و دامن صحرارا از سرادرات رنگین رشک دامن کل چین ساختند
 غازیان خصم افکن غصنفرگر و دلاوران مدقشکن ظفراتر حکم
 ارسلان سلیمان حشمت مقندر محیط قلعه را چنون نکین انکشتر
 ۵ مسخر اطراف انسنکرهای متین و حسن حصین مرتب ساخته
 از شش جهت بکار محاصره مبپرد اختند اکثر اوقات مخصوصین
 کرمان و قراولان سپاه نصرت همعنان مشلعة افروز معهده شور و شر
 و خرم سوز هستی خشک وقت میشدند و هر روزه توبچیان
 آتش ششان بفرمان خدیو زمان توب قلعه کوب بر حسن اجماعت
 ۱۰ بسته ابر مطیر خمپاره را بر فرق ساکنین قلعه صاعقه دبار و روز
 روشن را بچشم انها تبیره و قار مینمودند نقابان فرهاد کیش
 خارشکن و تفنگچیان بهرام کین روئینه تن بپیش بردن سیبه
 و سنکر کاررا بر قلعه کیان تنک میکردند تا امداد ایام محاصره
 بچهار ماه کشید و امر مخصوصین قلعه باضطرار انجامید یک دفعه
 ۱۵ در وقت وصول خسرو اقلیم روز یعنی مهر عالد افروز بدایره نصف
 النهار جماعت ماعونی و چوپاری که در بروج و حصار یک سمت
 شهر مستحفظ بودند قلعه را بتصیف جنود منصور داده بقدر
 دو سه هزار نفر پیاده داخل شهر شدند که لطفعلیخان از وقوع
 ایمن واقعه مستحضر وبا معدودی از معاونین که حاضر بودند
 ۲۰ بیمهایا بر سر انها بیوش برد کرم کار پیکار و بام در آینه دلبرانه
 مداف مینمودند تا هنکام عصر که لطفعلیخان غالب و پیای تپه
 از سلم مردی بعارض حصار قلعه عروج و تامهی بروج را از تصرف
 ایشان کرته جمعی از آن جماعت دستکثیر و کردن انها عرضه

شمشبیر و بقیه جنک کریز خودرا در خارج شهر بسندر رسیدند
 چون عموم قلعه کیان و قاطبه معاونان و تمامی اعاليٰ کرمان مآل
 امر خودرا نایايدار و عنز ائسلطان صاحبقرانرا در تسخیر قلعه
 ثابت و برقرار دیده دانستند که مدام تسخیر شهر دست بردار
 از این مطلب تحواهد بود بگر تدبیر چاره کار خود افتاده
 نجفقلیخان خراسانی که از سکنه کرمان و معتمد سرکار لطفعلیخان
 و با سیصد نفر باستحفاظ قلعه ارک که یکسنت ان بخارج شهر
 اتصال داشت مامور بود در جزو با سپاه نصوت همراه بنای سازش
 کذاشته عصر روز جمعه بیست و نهم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۹ از
 همان سمت قلعه را بتصوّف غازیان نصوت نشان داده حسب الامر¹⁰
 خدیو کیانیستان باخلاف دفعه سابق دوازده هزار نفر از
 جیوش بحرخوش و تفنگچیان مریخ صولت پلنگیانه پوش بیکدفعه
 داخل شهر شده سوی چند برج که لطفعلیخان وکسان او
 در آنجا بودند تمامی بروج و حصارها منصرف شدند لطفعلیخان
 هر چند سعی و تلاش نمود که شاید از قرار دفعه سابق بر¹⁵
 ایشان ظفر یافته شهر را تصوّف نماید راه چاره بدستش نیامد
 سپاه و معاونینش نیز از ملاحظه این ماجرا منتفق و بیک
 بسمی فرار نمودند لطفعلیخان مصطر و ناچار با جهانگیر خان
 وبعضی از جماعت سیستانی و معدودی از خواص واقوام خودرا
 بدروازه سلطانیه رسانیده تا یک ساعتی شب به دفعه و مبارله²⁰
 مشغول بود با وجود اینکه قبل از تسخیر شهر که کار بر

lin. 6. A. نجفعلیخان.

ولعه کیان تنک شده بود پتصور اینده شاید لطفعلیخان شب‌هندام
 غفلتاً فرار نماید حسب الفرمان خلقان کشورستان چهار جانب
 قلعه‌را خندق عمیق حفر و محاذات هر دروازه بروج متین احداث
 و مستحفظان ساعی تعیین شده بود که هرگاه اراده فرار نماید راه
^۵ انهزام مسدود باشد و در حینیکه بروج و حصار مسخر دلیران
 شبیوشکار کردید بهر دروازه جمعی کثیر از افواج هشتربر بینظیر
 تعیین کشته بود که از شش جهت طبیق فرار بر انجماعت
 بسته نکذارند که احدی مرحله‌پیمای وادی انهزام شود ان
 ستاره سوختکان مغرب نامرادی و سیاہ روزان شام محنت‌نیزدی
^{۱۰} با نقطاع رشته رجا وارتفاع نایر بلا بکلی از جان وحیات دست
 شسته سه ساعت متجاوز در نزاع وجدال اندربیای لشکر خونخوار
 ثابت‌قدم و پایدار بودند تا اینکه نور نهار بظلمت لیل مبدل
 و امتیاز دوست و دشمن بیروز نیر عالم‌افروز محول کردید مصمم
 فرار و با بخته پل خندق شهر خودرا بخارج حصار رسانیده بخته
^{۱۵} پلرا بخندق استوار و بیباکنه بر قلب انجماعت زده سمندروش
 در بحر آتش غوطه‌ور و نهنگ‌آسا در ان لاجه پر شور و شر شناور
 واز میان ان فوج بیکد و مر خویش را بساحل نجات رسانیدند
 در انشب تار وعین اشتداد کرمی هنکامه کبر ودار که آواز شلیک
زنبورک و تغنك بکوش فلك پر نیرنک میرسید و مصدوفه نیم یافر
^{۲۰} آمرءِ من آخیه وَمِهِ وَلَبِهِ بسر انجماعت ظاهر کردید سلسه
 انعقاد ایشان منفرق و پریشان و هریک بسمتی شتابان شدند

بعضی از آنها غریق خندق بلا ویرخی حیریق آتش فنا و فوجی کرفتار کمند رنج و عنا و جمعی در ان وادی هولناک ویلان و سرکردان طالب راهنمای بودند جهانگیر خان سیستانی هم در ان هنکامه سرشننه جاده مقصودرا از دست داده بظرفی فرار و لطفعلیخان با سه ذفر سوار که همراه او بودند بجانب بم ایلغار نمود عنکام طلوع آفتاب که قهقهه میان قهقهه آسود صبح بقصد انتقام سر وبرای بلباس سرخ شفق آراست خدیو بیهمال غازیان خون اشام و لادران بپرام انتقام را بنهیب و اسر شهر کرمان مامور فرمودند هنکامه شور محشر و آشوب فرع اکبر در میان خلق شهر بدید آمد ذکور وانات سلسه ایشان را و ماده زنجیر شیوه در کرفتند ۱۰ سراهای رفیعه و بنایه اییکه طعنه بر قصور جنت میزد تا چند روز از صدمه کنگجاوی غازیان نقش پذیر عالیها ساغلهای کردید سوز و آه دلهای مجرم و بیکناه چون شعله و دود خشک و تر سر بر فلک کشید عوم نسوان و اطفال سکنه کرمان اسیر جنود منصور و قهقهه ای اموال و اسباب اشان بحیطه یغما در آمد باحدی اینقا ۱۵ نکردند مقصوبین و معاونین لطفعلیخان هرچه در انشب کرفتار کمند یلان شیوه شکار و از چه در کرمان مانند فرست فرار نیافته بودند جمعی کثیرا از دو چشم نایینا و فوجی غفیرا از عالم هستی روانه دیار فنا ساختند امر قدر قدر قضانظام باهدمان قلعه کرمان و سایر قلاع انسامان از موقف اعلی شرف نفاذ یافته ۲۰ مامورین بتقدیم خدمت مرجوعه قیام نمودند لطفعلیخان در انشب تار که از کرمان فرار و مرکب کریزرا بصوب بم ایلغار نمود در عرض راه معدودی از اقوام واپلات باو ملحقی کشته از شهر

کومن اذ قلعه بم که سی چهل فرسخ مسافت داشت
 یکشنبه‌روز طی کرده عصر انسروز وارد بم و محمد علیخان بیاد
 کهنه جهانکیر خان باستقبال آمد از احوال برادر مستفسر
 کردید لطفعلیخان مذکور ساخت که متعاقب خواهد رسید
 ۵ محمد علیخان توقیم نمود که شاید در زمرة کرفتاران کومن
 ومورد ساخت و غصب خدیبو زمان کردد از اینمعنی خوف و هراس
 سطوت سلطانی بر او مستولی کشت و لطفعلیخانرا در خارج قلعه
 بم جما داده تا سه روز بانتظار ورود جهانکیر خان با او از روی
 نفاق و تزوییر مماثلات مینمود روز چهارم که از مراجعت برادر
 ۱۰ اثر نیافت در کسرفتاری او یقین کرد کرفتن لطفعلیخانرا راه
 نجات جهانکیر خان تصور و بکرفتن او محتمم وبا جمعیت
 سیستانی از قلعه بر آمد بجانب منزل لطفعلیخان توجه نمود
 چند نفر از اقوام واپسات که نزد لطفعلیخان بودند از اجتماع
 سیستانیان پی بهطلب ایشان برده اینمعنی را بلطفعلیخان اظهار
 ۱۵ واورا تکلیف فرار ودر این باب نهایت مبالغه و اصرار کردند از
 انجا که قصا دامن کیر او کشته غرور و لجاج همظری طبعش
 بود قبول اینمعنی نکرده منعرض این سخن نکشت انها لابد
 وناچار لطفعلیخانرا کذاشته فرار نمودند سیستانیان مکنون خاطر
 خودرا ابراز و شبیه مخالفت و عناد آغاز و اصرافش را احاطه نموده
 ۲۰ اراده کرفتن او کردند لطفعلیخان با شمشیر آخته بجانب ان القوم
 بیوغا تاخته انها متفرق و خودرا باسب سواری رسانیده خواست

که راکب تومن کریز شود که انگروه مخالف اسپیشرا پی کرده مرکب از پا در آمد و بسر غلطید لطفعلیخان از مشاهده این حال مانند شیر خشمند بر آنجماعت حمله و کردیده بنای مجادله کذاشت چون جمعیت واستعداد سیستانیان کامل بود از اطرافش هجوم آور شدند دو زخم شمشیر بر سر و دست ۵ رئتش زده اورا دستکبیر و حقیقت حالرا عرضه داشت پایه سربر معدلت مصیر واز دربار عرش اقتدار محمد ولی خان قاجار تعیین وروانه بسم شده لطفعلیخان را مقید در سنکر خارج شهر کرمان پیشکاه حضور ان خدیو زمان حاضر و تحریک سرانکشت اشاره ۱۰ ان زیبندی سربر و فسر شهریاری چشمهاي اورا از حلیه بصر عاری و بفاصله چند روز روانه طهرانش ساختند بعد از روانه ساختن لطفعلیخان و انهدام قلعه کرمان و ضبط وربط سایر امور انسامان که ابتدای قوس و مبدای اشتداد برودت هوا بود در اوخر شهر ربیع الآخر رأیات کشورکبیری و مملکتستانی بصدوب شیراز نهضت یافته مدت سه ماه ان بلده خلدقوین مقر سلطنت ۱۵ ارسلان فریدون فر جم تمکین و باین وسیله رشك فردوس بیان و نمونه ذکارستان چین کردید در اوقات توقف شیراز رجحان عدم لطفعلیخان بر وجه وش در مرآت ضمیر منیر اقدس عکس پذیر کشته بدفع او مصمم ورقم قصاصیم قدرتوم بعده میرزا محمد خان قاجار حاکم طهران شرف نفاذ یافته اورا مقنول ۲۰ و در بقعة امامزاده زید طهران مدفن ساختند

شعر

علیخان . مدار in A legitur . ibidem A .

ساقی دوران از اینها پر کند خالی و خالی پر کند^۵
 و نیز در ان اوان ایالت مملکت فارس و کوچکبیلیه و خطه لار
 و بنادر و سواحل بیندگان سکندرشان تپامکان غرّه ناصیه جهانی
 و قهّه باصره کشورستانی بابا خان عنایت و حاجی ابراهیم خطاب
 ۵ خانی سرافراز و قامت آمالش پیراییدپوش خلعت زرتاری وزارت ان
 خسرو سلیمان حشمت دارادرایت کشته در اوایل ماه شعبان که
 ایندای حوت و آغاز تسکین برودت هوای زمستان بسود اعلام
 ظفر فرام از دارالملک شیراز بصوب دارالسلطنه طهران در اهتزاز
 آمد بنابر اینکه غرض اصلی و مقصد کلی از ایراد این فقرات
 ۱۰ و اعقاد این واقعات و قایع امور انقرض دولت زندیه بود و در
 انقرض نفععلیخان دولت سلسله زند منقرض کردید زیاده بر
 این اطباب ننمود سایر وقایع امور دولت روزافرون سلسله
 جلیله قاجاریه خویست که مورخان سرکا

پادشاهی بضبط ان متوجه شده

بنظر طالبان و ناظران خواهد

15

رسید ان شاءالله تعالى

xxviii

II. Dr. Andreas geschah. Während der Correctur berichtigte er nicht nur zahlreiche Fehler, sondern stellte mir so reiches Material zur Verfügung dass er die Hauptarbeit getan. Vielleicht aber hätte er noch mehr geboten, wenn er hätte mehr Zeit darauf verwenden können.

Mahijâr, auch Majâr, auf dem Wege v. Iṣfahân n. Qumise.

مُرْجَدْ خُورت ۲۳
Mûrđe-Khurt liegt 8 fers. N. von Iṣfahân.

مِيَنْ قَلْعَةٌ ۱۷
Mijâncalâ, hohe Bergkuppe liegt nach der jetzigen Abgrenzung im bulûk Khafrek-i suflâ.

نَرِبَنْ قَلْعَةٌ بَيْرَ ۱۴
Nârînqalâ (so heissen viele zerfallene Festungen) altes Ausenfort bei Jezd: Ritter: Asien VI, 1, p. 268.

نَائِنْ ۳۶
Nâin: ö. von Iṣfahân, auf der Strasse Kâšân-Jezd.

نَرْمَشِيرْ ۹۲, ۹۵
Nermâšîr: Distrikt in S. O. Kirmân, S. v. Bam.

نَصَرَتْ أَبَادْ ۵۶
Nuşretâbâd, Dorf im nördlichen Distrikt Sirjân cf. Schindler's Karte Ztr. 16.

نَهَّوْنَدْ ۲۳—۳۳
Nehâwend, S. v. Hamadân

نَيْرِيزْ ۹۰, ۸۷
Nîrîz: an der Ostecke des nach ihm benannten Sees in Fârs.

نَيْشَبُورْ ۸۱
خَرَاتْ ۹۱,
عَزَارْ ۱۷, ۵۵, ۵۰, ۱۸, ۱۷
Hezâr, im Bulûk Beizâ

خَزَارْ دَرَرْ ۲۷
Hezâr derre: coupiertes Terrain unmittelbar s. v. Iṣfahân.
عَمَدَانْ ۳۷, ۳۶—۳۱, ۲۹, ۲۶, ۱۵
بَيْرَ ۹۳, ۹۰, ۸۶, ۲۵—۲۷, ۱۶

Zum Schlusse fühle ich mich zu der Erklärung veranlassst, dass, wenn dieser Index oft seine ihm anfangs gestellten bescheidenen Grenzen überschreitet, dies auf Veranlassung des

Lâr Gouvernement mit gleicher Hauptstadt in S. Fârs.

لنجهانات ۵۸

Lenjân: District S. W. von Iṣfahân.

مازندران ۴، ۲۵، ۳۳، ۳۱، ۶
ماق ۱۱

Ein Lekstamm, um Qazwîn sitzend.

ماهون ۹۶

Mâhûn⁶⁾ = Mâhân, Dorf s. ö. v. Kirmân, auf dem Wege nach Bam.

ماهین ۷۶، ۲۷

Mâîn Ortschaft, N. v. Sirâz, Hauptort des bulûks Mâîn u. Kundâzî.

مکل سبعه ۶۱

Mehâll-i sab'a, Lâr und Forg bilden eine Vereinigung von bulûks im s. Fârs.

مداین ۸۳، ۴

Medâîn, »die Städte», bezeichnete den ganz complex der früheren pers. Residenzen auf beiden Ufern d. Tigris, deren wichtigste Ctesiphon (arab. pers. Têsafrûn) u. Beh-Ardešîr (das alte Seleucia) cf. Nöldeke: Geschichte der Perser u. Arab. aus Tabari passim.

(صحرای) مرغ ۲۷

Die Ebene Mergh liegt 4 fers. S. v. Iṣfahân.

مرودشت ۷۸، ۷۶، ۴۹، ۲۷.

Merwdešt, Bulûk im N. Fârs.

مشهد ام النبی ۴۳

Mešhed-i umm el-nebî = Mešhed-i mâder-i Soleimân, das alte Kyrosgrab. $30^{\circ} 7'$ n. Br. $53^{\circ} 22'$ ö. L.

ملایر ۱۳

Melâjir, mit der Hauptstadt Douletâbâd (Čûbîn), Provinz zwischen den Provinzen Hamadân (N.) u. Burûjird (S.)

مهیار ۴۴

6) Alle Hss. bieten Mâhûn; interessantes Beispiel eines auch in die Schrift aufgenommenen vulgären wandels von â in û.

کلیمان ۲۷

Gulmîân od. Gelmîân, im District Mâîn.

گلهدار، ۵۴، ۵۰

Gelledâr u. Asîr, bulûk in S. W. Fârs. W. v. Lâr nahe der Küste cf. Stack's Karte, Vol. I. p. 71.

کلیمان، ۵۹

Kulîâî: ein Kurdenstamm N. W. von Sunqur, cf. Haussknecht, Karte III.

کندمان ۵۸، ۵۰

Gendumân: wegen grosser Rosszüchterei berühmte Ebene, W. v. Qumiše, im Tale zwischen dem Sebz Kûh und Čehâr Bâzâr, eine der 4 Unterabteilungen des zur Provinz Işfahân gehörigen Districts Čehâr mahâll, mit dem Hauptorte gleichen Namens. cf. Mir. elbuld. IV, p. ۶ ff. Stack II, p. 23 Haussknecht K. IV.

کپلک ۵۳

Kehk (oder Kehek?), Stadt N. O. von Tebes S. W. von Mešhed, Hauptort des zum Gouvernement Tebes gehörigen Districtes kehek; cf. Bellew: p. 332 ff. Eastern Persia p. 346 ff. Karten v. St. John u. Stewart (Proc. Roy. Geogr. Soc. III, (1881).

کوپا ۳۴

Kûpâ, ö von Işfahân, auf der Mitte des Weges nach Nâîn.

کوهکیلوبه ۱۰, ۶۴, ۵۹, ۲, ۱۸, ۱۵

Kûhgîlûje = Gebiet des Kûhgîlû Stammes, in den Gebirgen S. vom Kârûn.

کوهمره ۴۹, ۴۸

Kûh e marre je puštekûh, ein zu Kâzerûn gehöriger bulûk, mit dem Hauptorte Noudân, nach dem er auch Kûh e marre je noudân heisst. Er umfasst den grössten Teil des dešt-i berm Thales (12 Dörfer). Bei Anwesenheit des Dr. Andreas in Noudân waren noch Nachkommen des Mîr 'abd el ghaffâr Kalântars dieses Districts.

کیلان—کیلانات ۴۵، ۶۱، ۳

۱۰, ۸۳، ۶۴، ۵۰، ۵۱—۳۹، ۲۹، ۲۰، ۲، ۱۸، ۱۷

لار

Der Flusss, an dem Qum liegt, vereinigt sich N. O. von der Stadt mit dem Qara Su (Qara Cai) bei Pul-i Dellâk.

قمشهه ۴۰، ۵۸، ۫۹—۶۱، ۲۸

Qumiše, die erste Telegraphenstation S. von Iṣfahān.

قندعاو ۶۱
کارخانه ۷۳

Kârkhâneî, Auf dem Karton: Strasse von Tehrân nach Ispahân, auf Haussknechts Karte IV findet sich ö. von Qum ein Stamm Karchuncin verzeichnet (lies Kârkhûnëi).

کازردن ۷۱، ۴۹، ۵۰، ۫۹، ۳۶، ۳۴ ۳۱، ۲۵،

Kâzerûn: Telegraphenstation, in der Mitte zwischen Bûsehr-Sîrâz.

کاشان [کاشی] ۱۵، ۫۵، ۳۶، ۳۱—۳۹، ۳۹—۴۶ [nisbe]

Kâšân: Auf der Poststrasse Tehrân-Iṣfahân, an der Stelle, wo der Karawanenweg nach Jezd über Nâîn abbiegt.

کامفیروز ۵۸، ۲۱

Kâmfîrûz, district am oberen Kur.

کران ۵۵، ۵۶

Kurrân, Dorf im nördlichen Sîrjân-District; cf. Schindlers Karte Z. G. Edk. XVI.

کربال ۷۴، ۷۳

Kurbâl, (vulgo Kulpâr) bulûk in Fârs auf dem linken Ufer des Kur, N. W. vom Nîriz-See, zwischen diesem u. Merwdešt.

کردستان ۸۹

کرمان ۱۱—۹۲، ۸۰، ۸۳، ۸۲، ۴۱—۵۳، ۵۱، ۱۸، ۱۹، ۹، ۴

کرمسبور — کرمسبورات ۴۵، ۴۰، ۳۶

Germsîr: die heissen, durch das Vorkommen der Dattelpalme charakterisierten Landstriche.

کرس ۳۳

Gerrûs: Provinz N. W. v. Hamadân, mit der Hauptstadt Bijâr.; die Bevölkerung derselben spricht einen kurdischen Dialect.

کعبه ۴

کلباد ۲۲، ۲۱

Kulbâd, in Mâzenderân, W. von Astarâbâd.

hârlû, Dhu'lqadr, Afšâr — mit denen sie den Namen Qizilbâš erhielten, — hob ihr Häuptling Emîr Pîr Melhemmed den Isma'îl Şefewî auf den Thron. 'Abbâs I teilte die Qâjâren in 3 Zweige: Der eine Zweig, um Genje (jetzt Icelisawetpol in Transkaukasien), schloss sich dem Nâdirshâh später an u. hieß dann Qajâr-i afšâr. Er verkam. Der zweite, genannt 'azadânlû, musste als Grenzwacht gegen die Turkmanen nach Merw-i şahîjân ziehen u. löste sich ebenfalls auf. Ein dritter, unter Şâhqulikhân, dem Stammvater der jetzigen Dynastie, wurde nach Mubârekâbâd b. Asterâbâd verpflanzt. Dieser gewann letztere Stadt und machte sie zu seiner Residenz. cf. einen ausführlichen Artikel über die Qâjâren im Mir. elbuld-i nâs I p. ۲۰ ff.

Qâîn, Stadt u. District (Qâinât) im s. Khurâsân; die jetzige Hauptstadt ist Bîrjend cf. Bellew, from the Indus to the Tigris p. 302 ff. 321 ff. Eastern Persia 334 ff.

Qaragözlü: türkischer Stamm um Hamadân.

فہرست

Qazwîn: Hauptstadt der Provinz gleichen Namens, unter den ersten Sefewîden Hauptstadt des Reiches.

قسم الدشت ٧٣-٧٥

Qasr el-dešt = Mesjid-i Berdî, 1 fers. N. W. v. Šîraz.

قصہ زند

Qaşr-i zerd = Kušk-i zerd (oder zer); an der Sommer-Ka-rawânenstrasse Ŝîrâz — Isfahân.

۲۹، ۳۰ قم

Qum, 23 fersakh S. von Tehrân, an der grossen Poststrasse nach Isfahân.

۹۵، قم (رودخانه)

sisch. Nach Morier bei Ritter, 8,391 giebt es in Khurâsân ‘Âmrî, die das arab. beibehalten.

عربستان ۳۶

‘Arabistân = Khûzistân mit der Hauptstadt Ŝûster, am unteren Kârûn.

فارس ۱. ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۴, ۵۵, ۵۰, ۵۱—۵۰, ۵۰—۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵
۵۰—۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶—۵۷, ۵۸—۵۹, ۵۹—۶۰, ۶۱—۶۲
قاریب ۴۵

Der Pass von Fârjâb liegt nach Schindler (Ztr. G. f. E. K. 16, p. 345 u. Karte) auf dem Wege von Bender ‘Abbâs über Iruft nach Kirmân.

منزل فتح ابد ۳

Fethâbâd, auch qal‘a je kelb aqâsî genannt, (speziell heisst der Ort, wo Nâdirshâh ermordet wurde, merwârîd teppe je šehîd) 2 fers. v. Qûčân.

فسا ۳۲, ۳۳

Fasâ, Stadt und Distrikt in S. Fârs.

(cf: كوهه زه)

خشقوه ۴۹

فیروزاباد ۴۱, ۴۵

Fîrûzâbâd, früher Ardešîr-khurre, ursprünglich Gôr (bei Ptolemäus VI, 4 Γαβρα) [verwandt mit awest. gufra, tief.] Stadt mit gleichnamigem District, S. v. Ŝîrâz.

قاجار ۳

Die Qâjâren sind aus dem älteren Türkenstamme Ÿelâjir hervorgegangen. Die Genealogie der mythischen Stammheroen, die auch mit den Vorfahren des Teimûr in Beziehung gebracht werden, ist folgende: Nîrûn—Ÿelâjir—Sâbâ—Sertâq—Qâjâr. Nach letzterem benannte sich der Hauptstamm der Ÿelâjir; ein Zweig, die Tengqât verschmolzen mit den Mongolen, ein anderer, die Selâwus, blieben in Turkistân zurück.

Unter Hulâgû—Khân, dem Enkel des Čingiz, rückten sie in Irân ein u. erhielten Sitze an der Gränze gegen Sâm. Teimûr wollte sie vergeblich nach der alten Heimat, in Transoxanien, zurück führen. Im Verein mit den Ustâjlu, Ŝâmlû, Tekelû, Be-

schon Meerbusen, in der Nähe der Küste von Fârs; Hauptdorf Laz $26^{\circ} 50' 25''$ n. Br. $53^{\circ} 9' 38''$ ö. L. cf. Persian Gulf Pilot² p. 247 ff. 299.

شیراز ۳۰—۳۱، ۳۹—۴۰، ۴۷، ۵۸—۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹—۷۰، ۷۲

Siráz wurde unter Kerím von Niebuhr besucht cf. Reisewerk II, 165 ff. Die Bauten des Wekîl (die Mesjid-i Wekîl, der Bâzâr-i Wekîl, die Sa'dîje, die Hâfizîje, die Zitadelle (arg) das dîvânhâne, das Bad d. Wekîl (hammâm i vekîl) der garten jehân nemâ, Čihilten, heft ten) sind von Binning und ganz besonders von W. Francklin: Observations made on a tour from Bengal to Persia in the years 1786—87, (die von Johann Reinhold Forster ins Deutsche übersetzt sind. Berlin 1790) beschrieben, cf. auch Ouseley.

٤٦) قلعة طارم

Târom, (Jâqût I, ۸۱) Dupré: Tarouûn cf. Ptolemäus VI, 8 *Tarouâna* u. die Bisetûn inschrift Târawâ, (N. d. Stammes Târawan.) Befestigter Hauptort des bulûks gleichen Namens, im Germsîr S. O. von Forg, N. W. von Bender Abbâsî cf. Dupré I, 371 ff.

طبع فیض طبع

Tebes, District mit Hauptstadt gleichen Namens, in W. Khu-râsân, cf. Mac Gregor I, p. 125 ff. Stewart, Proceedings 1881 p. 522 ff.

۰۹, ۰۶, ۰۴, ۰۲, ۰۱, ۰۰, ۹۹, ۹۸, ۹۷, ۹۶, ۹۵, ۹۴, ۹۳, ۹۲, ۹۱, ۹۰, ۸۹, ۸۸, ۸۷, ۸۶, ۸۵, ۸۴, ۸۳, ۸۲, ۸۱, ۸۰, ۷۹, ۷۸, ۷۷, ۷۶, ۷۵, ۷۴, ۷۳, ۷۲, ۷۱, ۷۰, ۶۹, ۶۸, ۶۷, ۶۶, ۶۵, ۶۴, ۶۳, ۶۲, ۶۱, ۶۰, ۵۹, ۵۸, ۵۷, ۵۶, ۵۵, ۵۴, ۵۳, ۵۲, ۵۱, ۵۰, ۴۹, ۴۸, ۴۷, ۴۶, ۴۵, ۴۴, ۴۳, ۴۲, ۴۱, ۴۰, ۳۹, ۳۸, ۳۷, ۳۶, ۳۵, ۳۴, ۳۳, ۳۲, ۳۱, ۳۰, ۲۹, ۲۸, ۲۷, ۲۶, ۲۵, ۲۴, ۲۳, ۲۲, ۲۱, ۲۰, ۱۹, ۱۸, ۱۷, ۱۶, ۱۵, ۱۴, ۱۳, ۱۲, ۱۱, ۱۰, ۰۹, ۰۸, ۰۷, ۰۶, ۰۵, ۰۴, ۰۳, ۰۲, ۰۱, ۰۰.

Über Tehrân s. Mirât el-buldân s. v. تهران.

عراقي، ١٣، ١٢، ١١، ٨، ٦، ٥، ٤، ٣، ٢، ١، ٢٩، ٢٧، ٢٥، ٢٤، ٢٣، ٢٠، ١٩، ١٧، ١٥، ١٤، ١٣، ١٢، ١١، ٧، ٦، ٥، ٤، ٣، ٢، ١

عرب عامري ۲۰۱۷

‘Arab i ‘Amrî, viele angehörige dieses Stammes wohnen um Bisṭâm u. aus ihnen recruiert sich zum grossen Teil das regiment der ‘arab u ‘ajem cf. Ritter Asien 8 p. 340. Andere bilden einen Bestandteil der zu Tehrân gehörigen Nomaden cf. Mir. elbuld III, Anh. p. 44. Nach Conolly bei Ritter und Schindler Z. D. M. G. 38, p. 46 sprechen die ‘Amrî jetzt Per-

سبیروجان ۸۳، ۵۰، ۰۶

Sîrjân, Distrikt W. von Kirmân, mit der Hauptstadt Sa'-îdâbâd.

سبیستان ۱۱، ۱۰۰ ۹۴، ۹۳—۹۲ ۰۳، ۹، ۹، ۶

سبیورغان ۰۵

Nicht zu ermittelnde Localität in Lâr,

شاهیسون ۹۹، ۹۸، ۴۴

Sâhîsewen, (»den Sâh liebend“) jetzt gewöhnlich شاه سون geschrieben, türk. Stamm, von 'Abbâs I gebildet cf. Malcolm I, p. 556. Ein grosser Teil dieses Stammes nomadisiert im Sommer an den abhängen des Savalân, im District Ardebîl u. Miškîn der Provinz Azerbâijân, im winter auf der steppe Mughân auf russischem Gebiete. cf. Radde: Anhang zur Reisebeschreibung nach Tâliš; andere Teile der Sâhseven leben in den Districten S. W. von Tehrân. Besondere Abteilungen des Stammes sind z. b. Šâhsewen i einânlû, S. i dôîrân, S. i. baghdâdî cf. auch Dupré II, p. 462. Ritter 8, p. 403.

شوارا ۱۳

Šerrâ⁵⁾ (auch Čerrâ) ein zu Īrâq (Hauptstadt Sultânâbâd od. sehr-i nou) gehörender District, O. v. Melâjir, am Zerînrûd gelegen. Hauptort ist Kerdekhur (Dupré I, p. 270 Kentecorte) cf. Zeichnung v. Minutoli zu Brugsch II, p. 4.

(جزیره) شعیب ۴۶

İezîre je Šu'eib, auch Šeikh Šu'eib oder (A)bû Šu'eib, von den Arabern meist jazîret al-šeikh genannt, Insel im persi-

5) Beide Formen sind richtig. šerrâ ist die ältere, schon von Jâqût III p. ۲۱۹ aufgeführte Form. cf. auch Mir. elbuld IV, p. ۲۸۶, lin. 22; daneben erscheint die offenbar dialect. Form čerrâ, cf. Mir elbuld. IV, p. ۲۱۵ u. ۲۸۶

(bei Jâqût mit arabisierter Orthographie II, ۲۸ جری u. Wüstenfelds Ausgabe V, p. 17 III, ۲۸. جری, l. جری); diese letztere Form ist das „Djerrâh“ Dupré's I, p. 270 u. 273. „tscharro“ bei Kiepert (Karte v. W. Persien) u. St. John (chahar rû). Šerrâ findet sich nur auf der Kiebertschen Karte zu Brugsch: Reise nach Persien (1862).

p. 105 u. taf. XLIX. Le Bruyn IV, 133 ff. u. taf. 134. Binning II, p. 142 ff. Ouseley III, p. 19 ff. taf. LVI u. LVII. Mir. el-buld 1, p. ۲۷. In der Nähe liegt auf dem Kirchhof Takht-i fûlâd die Grabkapelle des Mîr Abû'l-Qâsim, bei der sich früher das Grab des 'Alî Murâd befand. cf. Binning II, 148. Dupré: II, 143, 144.

سلطانیه ۲۳، ۲۱، ۲۰، ۸

Sultânîe, in der Provinz Khamsch an der Post. u. Telegraphenlinie Tebrîz—Tehrân, zwischen Zenjân (W.) und Qazwîn (O.) jetzt ein blosses Dorf inmitten von Ruinen; früher eine grosse Stadt, gegründet 1305 von dem Mongolenfürsten Sultân Öljâitû Mehemed Khudâbende, dessen Grabmal, ein mächtiges Octagon mit prächtigem Kuppelwerk, noch jetzt trotz seines Verfalls majestatisch aus seiner ärmlichen Umgebung emporragt. cf. Texier: descript. de l'Arménie, la Perse, etc. II. Coste et Flandin, Perse Moderne I, 11 u. 12. Auch die Ruinen eines Sommerpalastes von Feth 'ališâh befinden sich dort.

کرمان سلطانیه دروازه ۶۷

Das Thor, durch welches Lutf'alî Khân aus Kirmân entwich, lag, nach Schindler Ztr. 16, 330 an der S. O. Ecke der Stadt, zwischen den Rîgâbâd- und Mesjid-Thoren. Es wurde später zugemauert. Auf dem Plan d. Stadt Kirmân in Khani-koff: Mémoire sur la partie mér. de l'Asie Centrale ist ein sultânî-Thor auf der Westseite der Stadt angegeben, vielleicht ist der Name des zugemauerten Thores auf dieses übertragen.

سمیرم ۴۵، ۶۶، ۶۷، ۸۸

Semîrom, (cf. سمنیرم Iâqût III, p. ۱۵) zu den o. der Denâ-Kette gelegenen Sommerquartieren des türk. Stammes der Qašqâî gehörige Ortschaft. S. W. von Qumiše, zwischen Jezdekhâst. und Felârd (Pelard).

سناسیر ۵۵

Über Senâsîr, eine Ortschaft in Lâr, ist nichts zu finden.

سواحل ۱۲، ۸۳، ۹۷، ۲۹ ۲۰

Sewâhil: Das Küstenland des Persischen Golfes.

زنجان زنجان زنجان

Zenjân, Hauptstadt der Provinz Khamseh, an der Telegrafenlinie Tehrân—Tebrîz gelegen.

۱۰، ۸۳، ۵۴، ۶۷، ۵۹—۵۰، ۴۹، ۲۲، ۳۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹؛

Zend, ein Lek-stamm, einst um Hamadân und in Melâjir⁴⁾ sitzend, von Nâdir Sâh nach Derre je jez und Abîwerd in N. O. Khurâsân versetzt, kehrten sie nach dessem Tode unter der Regierung des 'Alî Ŝâh in ihre Heimat zurück. Schindler Ztr: 14 p. 86 verzeichnet einen Stamm Zendîje, eine Unterabteilung des Feiltî Lurstammes 'Amle, als Nachkommen des Stammes des Kerîm Khân Zend. Die Abteilung, zu der dieser speziell gehörte, heisst Begele (بگل).

زند چهارم

Zend-i Hezârei. Hezârè scheint die Übersetzung eines türkischen oder mongolischen Wortes zu sein, ging ja von den Mongolen die Einteilung der Stämme nach dem Dezimalsystem aus. Vgl. die Einteilung nach tûmân und qirq z.b. Afšâr-i qirqlu.

ساري ۲۳—۲۱

Sârî, Residenz des Statthalters von Mâzenderân; zwischen Ešref (O) u. Bârferûš (W). unweit des linken Ufers des Flusses Tijen. cf. Fraser: Travels and Adventures in the Persian Prov. on the southern banks of the Caspian Sea. p. 39 ff. Meltunof p. 163 ff. Napier 46 p. 122 ff.

سرحد چهارم

Serhadd i čehârdânge, bulûk in N. Fârs, zu dem Asepâs u. Kûšk-i zerd gehören. Durch ihn geht die Sommerstrasse nach Iſfahân.

سعادت آباد

Se'âdet-âbâd, (vulgo Setâbâd), von 'Abbâs II bei Iſfahân auf dem S. Ufer des Zâjende Rûd angelegter Park mit prächtigen Gebäuden (Heft-dest, Âine-Khâne, Nemekdân), zwischen der Brücke des Allâh-verdî khân (O) u. der Khâjû-brücke, dicht an der Brücke pul-i jûî od. jûbî cf. Chardin II,

4) In dessen Hauptstadt Douletâbâl (čâbîn) es noch jetzt eine mehalleh je Zendîje giebt cf. Mir. elbuld. IV, p. ۱۷۷.

رشمیجان ۷۸

Rešmâjân, vulgo Rešmangûn gesprochen, liegt im Bulûk Merwdešt, in der Richtung süd, 27° west, von Takht-i jem-šid, links vom Wege nach Pul-i Khân. Verzeichnet ist der Ort auf dem Carton »Shîrâz, Persepolis», in der Kiebertschen Karte von West-Persien (1851), als »Reschmajûn».

رسنچان ۹

Refsinjân, Distrikt der Provinz Kirmân mit der Hauptstadt Behrâmâbâd, W. von der Stadt Kirmân.

رونیز ۸۸

Rûnîz, zerfallend in R. i pâin (N.) und R. i. bâlâ (S.) liegt S. vom Derjâ-i Nîrîz im bulûk Fasâ.

(قریه) زرقان

Das Dorf Zerqân, (vulgo Zerghûn od. Zergûn,) 5 fersakh N. O. von Ŝîrâz.

زعابی ۴۴

Za'âbî ist ein in Bender Rîg sitzender arab. Stamm.

Pelly, (Memorandum on Bushire and its districts in Transactions of the Bombay geographical soc. vol. 17, p. 172) giebt als Einwohner von »Bunder Reeg« 100 »households« des Stammes »Zoab« an. Im Persian Gulf Pilot von Constable and Stiffe (1864) p. 220, heisst es: »Bandar Rîgh. inhabited partly by Arabs of the Záb tribe. In der zweiten Ausgabe (1883) p. 279 ist der Name des Stammes verbessert zu »al-Za'ab.«

Sie müssen aus Omân gekommen sein, denn in dem »Memorandum on the Tribal divisions in the Principality of Omân« von Ross (Transactions of the Bombay geograph. soc. vol. 19) werden S. 194 in der Hinâwî-abteilung der dort vorkommenden Stämme erwähnt die »Za'âbî«, der Religion nach Sunnî, wohnhaft in der Provinz Bâtineh.

چمن زکه ۱۸، ۱۷

Über die Ebene Zekke, die nach unserem Târîkh etwa 4—5 fârsakh vom Bulûk Beizâ, also etwa 10 fersakh von Ŝîrâz entfernt ist, ist mir nichts bekannt.

نامغان ۷۱

Dâmghân, Stadt O.z.N. von Tchrân und S.z.W. von Asterâbâd, früher Hauptort des districtes Qâmis (Komisone), ist jetzt mit Semnân zu einer Provinz vereinigt.

دشتستان ۷۲

Deštistân, das Küstenland zwischen Bûšehr und Bender Dîlum; es umfasst die Bulûks angâlî, burâzjân, rûdhille, zîrâh, Čâhkûtâh, šebânkâre, bender rîg, hejât dâûd und lîrâwî.

(قُبَيْد) دشتک ۷۳

Der Flecken Deštek, eine der beiden Unterabteilungen des Bulûk Abrej, 14 fârsakh N. von Šîrâz.

دشتی ۷۴

Deštî, district am Ufer des pers. Golfes, s. von Tengistân, die Grenze zwiscben beiden liegt etwas südlicher als das Dorf Bârekî (s. Persian Gulf Pilot ² 262), über den Fluss Mund, nach dem es auch einst Mundistân oder Mândistân hiess, bis Berdistân u. Dejjir. (Persian Gulf Pilot ² 257. 258).

موع ۷۵

Demûgh — sie schreiben sich selber auch Demûkh — arab. Stamm, aus Nejd stammend, Zweig der Dewâsir, gehören zu den Benî Khâlid, deren Hauptsitz früher Qaṭîf u. Lahsâ war ³), vor ungefähr zweihundert Jahren nach Persien eingewandert. Sie heiraten nur unter sich; ihre Sprache ist ein rein arabischer Dialect. Ihre Sitze sind in Čâhkûtâh (30¹/₂ Kilometer ost von Bûšehr) Abû Ṭavîl, Dueireh Ahmedî u. Huseinekî. c. 60 waffenfähige Männer. Herr Dr. Andreas zog durch ihren Šeikh Nâṣir nähere Nachrichten über sie ein. s. auch Ouseley I p. 255 ff.

رَامِجِرد ۷۶

Râmjird, Bulûk in N. Fârs. N. Ö. v. Šîrâz, am Flusse Kur.

3) Jetzt nachdem sie in den Kriegen mit den Wahhabiten fast aufgerieben, haben sie sich mit den el ejmân zwischen Kuweih u. râs el-ghâr vereint. (Pilot p. 146 not.)

خوجان). Jetzt spricht u. schreibt man gewöhnlich Qûcân (قوجان).

خراسان ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۸۸—۸۶، ۸۵، ۸۱، ۳۵، ۳۶، ۲
خراسکان ۲۶، ۲۱

Khorâsgân (auch Khorâsjân) Dorf 5 Km. O. von Işfahân, cf. Schindler Zt. 16 p. 311 u. Karte.

خسرو شیرین ۵۸ (منزل)
Khusrou-Šîrîn liegt S.W. v. Jezdekhâst u. N.W. v. Kušk-i Zerd. cf. Haussknecht.

خفرک ۷۶
Khafrek: Bulûk in Fârs, der nördl. u. nordw. unmittelbar an Merwdešt stösst u. in Khafrek i 'uljâ und Khafrek i suflâ zerfällt.

خامسہ ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۸ (منزل)
Khamseh, Provinz mit Hauptstadt Zenjân, zwischen den Provinzen Qazvîn u. Âdherbâijân.

خنداب ۳۰
Khundâb, Ort des Districtes Ŝerrâ.

خبر ۸۸، ۸۷
Khîr (auch Khîre), Dorf in Fârs, bulûk Iştabunât, dicht am S. W. Ufer des Sees von Nîriz. cf. Ouseley II p. 171 ff u. taf. XXXVIII, 2.

داراب ۷۶، ۷۷، ۷۸
Dârâb, früher Dârâbjîrd, Stadt in S. Fârs, in der heissen Region, S. O. vom Derjâ-i Nîriz, Hauptort des bulûks gleichen Namens. cf. Ouseley II, taf. XXXIV.

دارالمرز ۷۱، ۷۰، ۷۸، ۷۹
Dâr-El-Merz = Rešt, der Hauptstadt von Gilân; cf. Ouseley II, 493. Melgunof p. 240. Ausserdem besondere Bezeichnung für die Provinzen Gilân, Mâzenderân u. Astarâbâd.

دانگی ۷۹ (منزل)
Das Dorf Dâlekî liegt 65 Km. N. Ö. von Bûšeehr, am Fusse der 1. Gebirgskette. cf. Ouseley I, taf. XV.

Der Pul-i Dâlekî ist die Brücke über den Dâlekî Fluss, am Fuss des Kotel Malû.

(منزل) چهار چشمہ ۱۶

Das Dorf Čchâr češme liegt in N. Fereidân (N. W. von İsfahân) cf. Schindler 14, 61 und Karte.

چهارده

Čchâr dih, Bezeichnung für eine Gruppe von 4 Dörfern im District Tebes. Dieselben heissen joukâr, Tugianun, tuskinun u. Madiâbâd und liegen 16. Km. n. w. v. Tebes. cf. Stewart: Proc. Roy. Geo. Society III (1881) p. 522, u. die Karte.

چهارم

Yehrûm, alte Stadt in S. Fârs, 30 fers. S. v. Šîrâz; S. O. von Firûzâbâd, Hauptort d. bulûks gleichen Namens. Mir. elbuld-i nâs. IV p. ۳۰ ff.

چهارم

Yûpâr: Hauptort des zu Kirmân gehörigen Districtes gleichen Namens, 28 Km. S. v. Kirmân. cf. Schindler XVI, p. 350. Mir. elbuld. IV, p. ۳۰.

چهارم

Čûpârî: Nisbe von Čûpâr.

چهارم

Yûjom (vulgo: gûjom), 5 fersakh N. W. von Sirâz. cf. Haussknecht u. Wells. (Proc. Roy. Geogr. Soc. 1883).

حوض سلطان

Houz-i sultân, Station $92\frac{1}{2}$ Km. s. z. west v. Tehrân, Ouseley III, p. 109. Ker Porter I 371.

حیات داود

Hayât Dâûd, 'Araberstamm zwischen Bender Rîg und Genâwe sitzend. Nach Dr. Andreas nennen sie sich selbst hejât dâwîd u. sind Luren.

خبوشان

Khabûšân, sehr alte, später von 'Abbâs I durch eine Kurdencolonie vom Stamme der Zaferânlu neu bevölkerte Stadt in Khurâsân, N. W. v. Mešhed cf: Reise d. Ŝâh nach Mešhed p. ۳۱۶ ff. und Napier 46 p. 87 ff. Der Name wurde früh in Khûjân zusammengezogen (cf. Iâqût. M. elb. s. v. استوان و خبوشان) und

genen Bulûk Qunqurî vereinigt; auf dem Karton zu Kieperts Karte von Westpersien als Bojnâd verzeichnet; auch »Konguri“ siehe ebendas.

بیضاً ۶۷

Der Bulûk Beizâ in Fârs liegt 6 fersakh N. von Ŝirâz. cf. Kiepert (Beizo) St. John (Baizar) Haussknecht (Beïza).

قلعه اصفهان ۳۰

Qal'a jo tebere (auch qal'a je teberek oder Ȅeberek geschrieben, vulgo qal'a je teberuk gesprochen, in offenbar volksetymolog. Anlehnung an arab. قلعة cf. Chardin II, 68 »le château de la bénédiction) von dem Seljûqen Melik-Şâh gegründetes u. unter 'Abbâs I von Ferhâd Khân umgebautes Kastell, auf der ostseite v. Iṣfahân. cf. Chardin II p. 68 ff. Le Bruyn IV, p. 113. Ouseley III, p. 36 ff. u. Mir. el-buld. -i nâş I p. ۴۱.

چال سیاه ۲۴

Čâl-i sijâh (Mir. IV, p. ۵ چاله سیاه geschrieben), Dorf 6 fersakh N. W. von Iṣfahân, auf dem Wege nach Gulpâigân.

جیر کلباد ۲۱, ۲۲

᠁err-i Kulbâd d. i. der Graben v. Kulbâd (jerr ist wohl = aw. jafra, also nebenform v. np. žarf) ist der von 'Abbâs I gegen die Turkmanen zwischen Asterâbâd u. Mâzenderân aufgeworfene Grenzgraben cf. Melgunof p. 20, 101, 147, 153. Riza Qulî Khân, Ambassade au Kharezm p. ۳۴, franz. Übers. p. 42.

جردنات ۴۶

᠁erûnât, Bezeichnung für die Insel Hormuz mit den benachbarten Häfen. cf. Ouseley. I. 156.

خنداب (منزل) جنداب ۱۳ Cf.

قلعه (جندق) جندق ۳۵, ۳۶

᠁endeq, das nördlichste der sieben (Mir. IV, p. ۲۴۹) oder acht Dörfer (Mac Gregor narrative of a journey to khorassan I p. 91), welche den zu Semnân gehörenden u. im Kevîr (der Salzwüste) gelegenen District ᠃endeq u. bîâbânek bilden. Es liegt S. O. v. Semnân. cf. St. John u. Proc. Roy. Geogr. Soc. 1881.

بنادر ۱۰، ۸۳، ۴۷، ۴۵، ۵۰، ۲۹، ۲۰.

Benâdir, auch Benderât — Bender Bûšehr mit den umliegenden Häfen (Bender Dîlom, Bender Rîg u-a).

بندر ابوشیر ۴۱، ۴۸، ۴۴، ۲۹—۵۷

Bender Abûšehr oder Bender Bûšeर, (Bûshîr) der jetzige Haupthandelshafen Persiens am Persischen Meerbusen, $28^{\circ} 59' 7''$ N. Br. $50^{\circ} 50' 3''$ Ö. L. von Greenw. Die vorzüglichste geographisch-statistische Beschreibung steht im »Persian Gulf Pilot. London 1864 p. 206 ff. ² 266 ff. und in »The Persian Gulf» Bombay Selection N°. XXIV, 1856 p. 584 ff. Vgl. auch Andreas-Stolze: Die Handelsverhältnisse Persiens p. 46 ff.

بندر ریک ۶۸، ۶۶

Bender Rîg, N. von Bender Bûšeर, am Persischen Golfe. cf. Persian Gulf Pilot ² p. 279.

بندر عسلوبه ۴۶، ۴۵

Bender ‘Asalû, Hafenort am Persischen Meerbusen, $27^{\circ} 28' 4''$ N. Br. $52^{\circ} 37' 4''$ Ö. L. cf. Persian Gulf Pilot ² p. 254, 299.

بني هاجر ۵۰

Benî Hâjîr: Sie sitzen jetzt (nach the Persian Gulf Pilot ² p. 146) auf beiden Seiten von Qaṭîf d. h. auf dem der İezîre je Su‘eib gegenüberliegenden Westufer des persischen Golfes. Nach Z. D. M. G. 17, 254 sitzen Benî Hâjîr zusammen mit Benî Qaḥṭân, El-‘Âsim, El-Qâdir in Tihâma.

(صخراي) بهار ۳۳

Die Ebene Behâr liegt 2 fersakh N. W. von Hamadân cf: Haussknechts Karte u. N. v. Chanikoff's Routen in Medien in Ztr. Ges. f. Erdk. VII. taf. 1.

بهبهان ۳۷

Behbehân, Provinz u. Hauptstadt in N. W. Fârs, umfasst das ganze Gebiet des Kûhgîlû Stammes.

بوانات ۹۵، ۸۷

Bawânât (ein Plural wie Gîlânât, Lenjânât, İebelât, İştahbânât u. a.) Bulûk ö. u. n. ö. v. Murghâb, mit dem Hauptorte Sûrîân (auf Kieperts Karte v. Westpersien »sirjân«) meist mit dem N. u. N. W. von Murghâb, zwischen diesem u. Iklîd gele-

پریه ۳

Parîje: (im Mir. el buld. IV p. ۲۷۷, ۴۵ geschrieb.) Dorf in der Provinz Melâjir. Es liegt S. Ö. von Douletâbâd (früher ĕübîn, vulgo čemîn, cf. Ker Porter. St. John u. Schindler 14, p. 115) der Hauptstadt der Provinz, in dem gegen norden vom Kûh i Leškerder begrenzten Engtale von Kemâzân, an dem dort von osten herkommenden Zuflusse des Gâmâsâb (âb i Kulân). cf. Schindler XIV, taf. II. Besucht wurde der Ort von Ker Porter cf Travels II, p. 82 u. 83. Bei Dupré II, p. 486 wird in dem Itinerar von Kirmânshâh nach Isfahân ein Periè erwähnt, 25 fersakh von Kengâver. Verzeichnet ist er als Pari auf Kieberts Karte von W. Persien und als Parik bei St. John. Geburtsort Kerîm Khâns dessen Burg u. Palast Ker Porter noch vorfand. Jetzt ist das Dorf Krongut (خالصه).

بصیرة ۹—۱۰

Başrah, berühmte Handelstadt am Šatt el'Arab. cf. Persian Gulf Pilot ² p. 292. u. 293.

بغایری ۱۴

Nach Emir Husein Khân Îl-Khânî der Zaferânlu, eines Kurdenstammes, der von Abbâs I nach Qûcân versetzt ist, im Rûznâme-je ḥakîm el-memâlik p. ۲۱۶ teilen sich die Bughâirî, ein Zweig des Türkenstammes der Gerâllî, in zwei Zweige, der eine, 700 Familien stark, sitzt um Bâm, 8 fersakh S. von Qûcân, der andere, aus 500 Familien bestehend, um Sefiâbâd. S. W. von Bâm. cf. Napier J. Geogr. Soc. 46 p. 100, ausserdem sind die Îlât v. Sebzewâr Bughâirîs (cf. Mir. el-buld. I p. ۲۷۸); u. auch bei Sîrâz sitzen einige Familien.

پل دلّاک ۱۵

Pul-i dellâk (»Brücke des Barbiers«) Brücke über den Zusammenfluss des qara čaï mit dem Qum-Flusse, N. Ö. von Qum. cf. Ouseley. Vol. III. Pl. LXII, 3.

بام ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹

Bam, jetzt mit dem s. ö. davon gelegenen Nermâšîr vereinigt, ist ein Bulûk im S. O. der Provinz Kirmân

ایران ۴۱، ۳۰
منزل) ایزدخواست ۱۸، ۱۱

Jezdekhâst, auf der Grenze zwischen 'Irâq und Fârs, an der Route Shîrâz—Ishfahân gelegen. Ein Bild der Stadt ist in Malcolm's History of Persia Vol. II, p. 160.

ایلات ۱۸—۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۱، ۵۹، ۶۸، ۷۱، ۷۵—۷۶، ۷۹، ۸۱—۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰

Über die Ilât (oft auch Ilât genannt, plur. von il, türk. stamm) oder Wanderstämme cf. Sheil: Glimpses of Manners and Life in Persia.

ایلات خانه شهربی ۲۸
باجلان ۱۹

Ein grosser Stamm der Feili-Luren cf. Schindler 14, 87.

بارذروش ۲۱

Bârferûš, W. von Sârî und O. von Âmul, unweit der Südküste des Kaspischen Meeres, mit dem Hafen Mešhed i Ser. cf. Melgunof p. 177 ff., Napier 46, p. 124.

(در واژه) باغ شاه ۱۸

Das Thor Bâgh-i Sâh von Shîrâz liegt N. W. nach Mesjid-i Berdi zu.

باختنیاری ۲۹

Die Bakhtijâren, am oberen Kârûn sitzend, bilden eine Abteilung des grossen Lur-stammes.

(قریب) برازجان ۴۹

Burâzjân: die erste Telegraphenstation von Bûsehr nach Shîrâz, von ersterem 11 fersakh entfernt.

برکشاطی ۳۶

Die Bergušâti, nach Sheil ein Türkennstamm, 50 Familien stark, in Fârs nomadisierend; stammen aus der transkaukasischen Provinz Sîrvân und sind nach dem dortigen District Bergušât (verzeichnet auf Kieperts Karte von Georgien, Armenien u. Kurdistân (1854) benannt.

بوروجرد ۴۹، ۳۳، ۳۱، ۲۹

Burûjird, Provinz mit Hauptstadt gleichen Namens, S. O. von Hamadân.

اسپاس ۸۸، ۸۳

Asepâs, 16 engl. meilen ²⁾ süd. zu ost von Kûšk-i zerd. Ouseley II, 431. 440.

استرآباد ۲۵، ۳۳—۲.

Provinz mit Hauptstadt gleichen Namens, S. Ö. vom kas-
pischen Meere. Die zu Asterâbâd gehörige Hafenstadt ist Gez.

اسفرجان ۴۳، ۴۲

Esferjân, 25 engl. m. S. Ö. v. Qumiše, u. N. Ö. von Jezdekhâst.

اسلاملو ۴۵

Der türkische Stamm Islâmlu, der z. B. auch um Sirâz vor-
kommt, ist eine Unterabteilung der Einânlû. Auch eine Abtei-
lung der Sâhsewen heisst عینانلو اینانلو od. اینانلو.

اصطهبانات ۸۷

Iştahbânât (vulgo Savonât) liegt s. w. von der S. Spitze des
Derjâ-î Nirîz, zwischen Khîr und İj.

اصفهان ۹۰، ۹۱، ۵۸، ۵۹، ۵۶، ۵۵، ۳۲، ۳۳—۲.

اعراب ۴۸، ۴۹، ۴۱

Über die Araber am Persischen Meerbusen ist vor allem
Niebuhr u. the Persian Gulf Pilot (2 aufl. 1883) einzusehen.

اعراب بصرة ۶

Um Başra sitzen die arabischen Stämme Muntefik und Ka'b,
(gesprochen: Ča'b).

افشار ۳۶، ۷

Der türk. Stamm der Afšâren ist durch ganz Persien ver-
breitet, die Hauptsitze sind aber in N. Persien. Aus dem Un-
terstamme der Qirqlû, einst um Kelât i Nâdirî in O. Khurâ-
sân, ging Nâdir Sâh hervor.

افغان ۵۰، ۳۰، ۴

لوار ۳۶

Elwâr: Plural von Lur. Über die Lur-Stämme cf Layard:
Journal of Geog. Soc. vol. 14. 16 u. Schindler: Ztr. G. f. Edk. 14.
Ihr Dialekt hat als scheidendes Merkmal das Präfix î an Stelle von
mî. cf. Layard 16 p. 83: eger jekî îforsi = eger jekî mipursed.

2) 1 Eng. m. = 1,609 Km.

(شہر) ابیبکر ۸۳

Sehr-i Abâbekr¹⁾: ist das nach Schindler (Z. d. geograph. Gesell. 1879) auch Sehr-i Abû-Bek genannte Schr-i Bâbek, W. von Kirmân.

ابرج ۸۳, ۷۸, ۷۹, ۴۶

Der Bulûk Abrej, 14 Fersakh N. v. Sîrâz, zerfällt in die beiden Unterdistricte Deštek u. Šehrek, nach welch letzterem der Kûh-i Šehrek, in der Ebene des Kur-Flusses, benannt ist cf Haussknecht's Karte.

(دار السعادت) ابرقہ ۳۷—۳۹، ۸۸—۸۹

Aberqûh ö. v. Âbâde, an dem Wege von Sîrâz nach Jezd, der sich bei Surmek von der Route Sîrâz-Işfahân abzweigt.

ابو مهیری ۴۱, ۴۴, ۴۸

Abû-Mahîr, eine Unterabteilung des Stammes der Benî Jâs, aus Nejd stammend. Speziell leiten sich die Abû Mahîr von den Šebîb u. »Kalazy“ her cf the Persian Gulf p. 462 ff. Der Hauptsitz ist jetzt an der W. Seite des Persischen Meerbusens, in Abû-Thabî. cf The Persian gulf Pilot 2^d ed p. 100.

اندیجان ۲۰، ۵۲، ۵۶، ۶۱

Adherbâijân — die N. W. Grenz-Provinz Persiens mit der Hauptstadt Tebrîz.

ارستان ۳۴

Der Bezirk Ardistân liegt 24 Fersakh n. ö. v. Işfahân, auf dem Wege Kâshân — Nâin — Jezd.

اردلان ۳۳

Ardilân: Name des östl. zu Persien gehörenden Teiles von »Kurdistân“, mit der Hauptstadt d. Provinz Kurdistân Senne od. Senenduj N. W. v. Hamadân.

ارسنجان ۹، ۷۳

Arsinjân, Stadt u. Bezirk v. Fârs; ö. v. Merwdešt.

امن ۱۲

Aus dem Qoran bekannter Ort üppigen Behagens cf. Sur. ۸۹, 6.

1) Vgl. auch die auf der St. John'schen Karte verzeichnete Form »Abûbakr.“

II.

GEOGRAPHISCHER INDEX.

Von dem Plane desselben liegt es fern, historisch-geographische Untersuchungen anzustellen oder über die von andern gefundenen Resultate ausführlich zu berichten, vielmehr sollen nur die notwendigsten Angaben gemacht werden, um die vorkommenden Namen v. Ortschaften u. Stämmen auf den Karten leichter finden zu lassen.

Von benutzten Reisewerken citiere ich die folgenden: Niebuhr, Olivier: Voyage dans l'Empire Ottomane, l'Egypte et la Perse, Dupré: Voyage en Perse. Bode: Travels in Luristan and Arabistan; die Aufsätze Layard's u. Rawlinson's im I. of. the R. Geog. Soc. IX, XII, XVI. Melgunof: die Südlichen Ufer des Kaspischen Meeres. Sheil: Glimpses of Life and Manners in Persia. Ritter's Asien VI, 1 u. 2. Polak's Persien, Binning: Journal of two years travel in Persia. Blanford: Eastern Persia, Stack: Six months in Persia.

Von Karten habe ich die von St. John, Kiepert, Haussknecht, Schindler, Petermann benutzt.

Auch hier habe ich mich durch von Herrn Dr. Andreas in Persien gesammelte Nachrichten, besonders einzelne Stämme betreffend, unterstützt gefunden. Derselbe hat ausserdem die Güte gehabt die Correcturbögen dieses Indicis durchzusehen und eine Reihe von Verbesserungen mir mitzuteilen.

Wenn ich noch manches habe unbestimmt lassen müssen, so bitte ich dies teils wegen eigner noch nicht genügender Belesenheit hierfür teils wegen oft ungenügender Vorarbeiten zu entschuldigen.

v.—٤٧، ١٦ (قلعة) آباده

Der mit Ringmauer u. Thürmen versehene Ort Âbâde liegt an der Telegraphenlinie Šîrâz—Iſfahân.

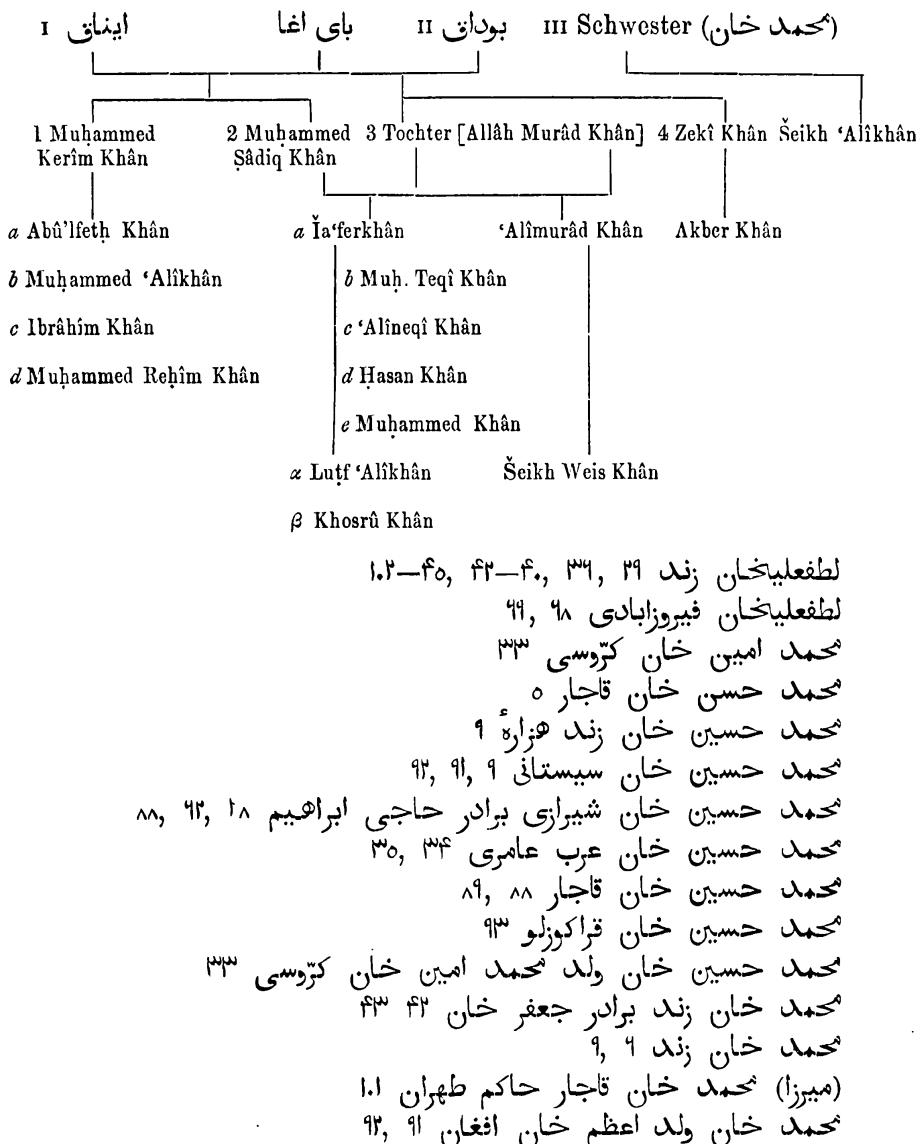
نصیرخان لاری ۳۹، ۴۰، ۴۵
 نظر علیاخان زند ۴، ۶، ۹
 هادی خان بروجردی ۷۰
 (شیخ) ویس خان ولد علیمراد خان ۲۱—۲۳
 ویس مرادخان برادر صید مراد خان ۲۷، ۲۸، ۳۳

- محمد خان ولد نصیر خان لاری ۳۹۱-۴۱
 محمد رشید بیک ولد فتحعلیخان افشار ۷
- محمد زاهر خان ۲۱-۲۳، ۱۵، ۱۶^{۴)}
 محمد علیخان اسلاملو ۴۵
- محمد علیخان بزاده جهانگیر خان سیستانی ۱۰۰
 محمد علیخان بزاده حاجی ابراهیم ۵۸، ۴۵، ۴۳، ۴۰
 محمد علیخان ولد عم عبد الله خان لاری ۴۱، ۴۰.
 محمد علیخان زند ایشک افاسی باشی ۵۳، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵
 محمد علیخان قاجار ۹۲
- محمد علیخان ولد کریم خان زند ۶، ۹، ۱۹
 (میرزا) محمد کلانتر فارس ۱۹، ۲۸
 (میرزا) محمد ولد حاجی ابراهیم ۶۲، ۴۰، ۴۳
 محمد ولی خان قاجار ۸۳، ۱۰۱
 مراد خان زند هزاره ۱۶، ۱۷
 مصطفی قلیخان ولد مرتضی قلیخان ولد محمد حسن خان
 قاجار ۷۴-۷۷
- (میرزا) مهدی خان استربادی ۲
 میر حسن خان طبسی ۸۴، ۹۱، ۹۰.
 میر علم خان ولد میر علیخان قائینی ۹۱
 میر علیخان قائینی ۹۱
 میر محمد خان طبسی ۳۴، ۳۸
 نادر شاه ۲
- (شیخ) ناصر خان حاکم بندر ابوشهر ۴۸
 نجف خان زند ۲۵، ۲۳، ۲۱، ۲۰، ۲۵
 نجفقلیخان خراسانی ۹۷
 نصر الله خان عم لطفعلیخان ۷۸، ۸۷
 نصر الله خان فراکوزلو ۴۲-۴۴
- (شیخ) ناصر خان ولد شیخ ناصر خان ابوهمیری ۴۸، ۴۶، ۴۱، ۴۰، ۴۹
 [über den Sohn u. den Vater, vgl.: Niebuhr's Reisewerk
 und »the Persian Gulf“ p. 366].

4) so schreiben alle Hss. des Târikh-i zendije, im Târikh-i gîti
 gušâ lautet der Name محمد ظاهر خان u. zwar ist er ein
 خاله زاده علیمراد.

فتخعلیخان افشار ^۷
 فتخعلیخان طبسی ^{۸۶}
 (رئیس) قاسم خان کوهمره ^{۴۱, ۴۶}
 کریم خان زند ^{۳۳, ۱۹, ۱۳}

Der Stammbaum der Zend-dynastie ist etwa folgender:



- شاه مراد خان براذر صید مراد خان بنی عم علیمراد خان ۲۰
 شجاع الدین زند ۳۱
 صادق خان زند ۴ ۲۱-۶
 (میرزا) صادق منشی متأخلص بنامی ۲
 (سلطین) صفویه ۳
 صید مراد خان ولد عم علیمراد خان ۱۷-۱۴ ۳۱, ۲۰, ۲۷, ۲۰, ۱۷-۱۴
 عبد الرحیم خان ولد تقی خان بیزدی ۹۳
 عبد الرحیم خان شیرازی براذر حاجی ابراهیم ۱۹ ۵۸, ۳۸, ۲۵, ۲۰
 عبد الرزاق خان حاکم کاشان ۳۱
 میرزا عبد الغفار خان فشنگوی ۹۹
 عبد الله خان عم لطفعلیخان ۸۹ ۹۳, ۹۲, ۸۹
 عبد الله خان ولد نصیر خان لاری ۴۰, ۴۱
 علیخان براذر جهانگیر خان ۹۳
 علیخان خمسه ۳۰, ۳۳
 (امیر) علیخان زعاعی حاکم بندر ریک ۶۶
 [شیخ] علیخان زند ۹, ۶
 [nach dem Târîkh-i gîtî gušâ Sohn des ۹, ۶]
 Muhammed Khân, eines Schwagers des Einâq]
 علیقلیخان قاجار براذر اقا محمد خان ۴۲, ۴۴
 (حاجی) علیقلیخان کازرونی ۲۵ ۳۱ ۳۷-۳۴, ۵۰, ۴۶
 علیمحمد خان زند حاکم بصره ۴, ۶
 [nach Mirzâ Sâdiq: [ولد الله مراد خان
 همشیره زاده زکیخان ۶ ۱۰, ۸, ۱۱, ۱۲, ۱۳-۱۴
 علینقی خان ولد رضا قلیخان کازرونی ۹۹
 علینقی خان ولد صادق خان زند ۱۴-۱۳ ۱۸, ۱۷-۱۳
 علینقی خان ولد محمد تقی خان حاکم بیزد ۸۶
 علی همت خان کلیائی ۶۹
 (میرزا) فتح الله ارسلانی ۸۰, ۸۱

3) So habe ich nach dem übereinstimmenden Zeugnis der Handschriften des Târîkh-i Zendje, den Berliner vorzüglichen Handschriften des Târîkh-i gîtî-gušâ und des Târîkh-i Muhammedî geschrieben, obwohl die Verbesserung in سید nahe liegt.

- باقر خان کلهداری ۷۰
 برخوردار خان براذر نجف خان زند ۵۳ ۵۷، ۴۶—۵۹
 بسطام خان کارخانه ۱۰، ۷
 تقی خان حاکم بیزد ۱۴ ۳۸، ۳۷، ۸۶، ۹۳، ۹۴ (۱)
 تقی خان ولد صادق خان زند ۱۶
 تیمور شاه افغان ۹۱ (۲)
 جان محمد خان قاجار ۷۲، ۸۵، ۷۳
 (میرزا) جانی نسائی ۳۲
 جعفر خان حاکم داراب ۸۸، ۸۷
 جعفر خان حاکم قمشه ۴۴، ۴۳
 جعفر خان زند ۶ ۱۰—۸ ۱۱، ۱۲، ۴۹—۱۸
 جهانگیر خان ولد فتحعلیخان اششار ۷
 جهانگیر خان ولد محمد حسین خان سپیستانی ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۹، ۹۷، ۹۶، ۹۸
 حسن خان ولد صادق خان زند ۱۴ ۱۵، ۱۷
 حسین قلیخان قاجار ۴۵
 چهره کلمبادی ۲۲
 خسرو خان اردلانی ۳۳
 خسرو خان براذر کهتر لطفعلیخان زند ۵۳
 ذو الفقار خان خمسه ۸ ۱۳، ۱۲
 (میرزا) ربيع ۲۳
 ربيع خان مرسودشنبی ۶۹
 رستم خان ولد عمه علیمود خان ۱۹
 رضا قلی خان حاکم کازرون بوارزاده حاجی علیقلیخان کازرونی ۹۹، ۹۶، ۹۵
 رضا قلیخان شاهیسون ۴۶ ۴۸، ۴۹
 رضا قلیخان قاجار ۷۲—۷۳
 زکیخان زند ۹ ۱۳—۱۱، ۱۶، ۱۹
 (امام زاده) زید ۱۰۱
 سلیمان خان قاجار ۲۹ ۳۱
 (حاجی) سلیمان کاشی [کاشان ۷. Nisbe]

1) Nach dem Târikh-i Gîti-gušâ stammt er aus Bâfk, am S. Abhange des Kûh-Banân Gebirges, S. W. v. Kirmân.

2) Über Teimur Ŝâh, Herrscher v. Afghânistân. vgl.: Mîr 'Abd-El-Kerîm Bukhârî, h. v. Schefer, Paris 1876.

A N H A N G.

I.

VERZEICHNIS DER IM TÂRÎKH VORKOMMENDEN PERSONENNAMEN.

- ابراهیم اقیٰ قاجار ۹۳
ابراهیم خان دامغانی ۷۶
(حاجی) ابراهیم شیرازی ۱۹, ۲۸, ۲۵, ۴۶, ۵۳, ۵۰—۵۱, ۸۷, ۸۵, ۸۶, ۷۸, ۸۸
ابن عبد الکریم علی رضای شیرازی ۱۳
(سید) ابو الحسن خان کهکی حاکم کرمان ۵۳—۵۵
ابوالفتح خان ولد اکبر کریم خان زند ۴, ۱۴—۹, ۱۹, ۲۵
احمد خان ولد آزاد خان افغان ۳۴
آزاد خان افغان ۲۵
اسمعیل خان ولد شجاع الدین خان زند برادر زاده محمد خان
زند ۳۱—۳۴
اعظم خان افغان ۲۳, ۹۱, ۹۲
اقا اسد الله ولد حاجی ابراهیم شیرازی ۸۵
اقا فضل الله ۱۹
(حاجی) اقا محمد حاکم اصفهان ۷
اقا محمد خان ولد محمد حسن خان قاجار ۵, ۱۰, ۱, ۶, ۲۱, ۲۰,
۵۰, ۵۴, ۵۲—۵۰, ۴۰, ۴۶, ۴۱, ۳۹, ۳۶, ۳۰, ۲۹, ۲۵, ۲۲
اکبر خان ولد اکبر زکی خان زند ۱, ۱۹, ۱۷, ۲۰, ۱۹, ۱۰, ۹۱, ۹۰
بابا خان = فتحعلیخان ولد حسین قلیخان ولد محمد حسن خان
قاجار ۵۶—۵۸, ۴۵, ۴۷, ۹۵, ۹۷
باقر خان خراسکانی حاکم اصفهان ۲۱, ۲۴, ۲۹, ۳۴—۳۶

Ich danke ergebenst den Verwaltungen der Bibliotheken zu München und Petersburg, zu Berlin und Herrn Prof. SCHEFER für ihre Güte und Bereitwilligkeit, mit der sie mir ihre Manuskripte zur Benutzung überliessen.

Ich danke auch Herrn Prof. NÖLDEKE, dem diese Arbeit teilweise zur Prüfung übergeben war, und vor allem Herrn Dr. ANDREAS, der mich stets, wenn ich ermattete, mit seinem Beistand weiterführte.

Nicht minder fühle ich mich den Herren E. J. BRILL verpflichtet, die sich entschlossen, das Werk eines Neulings in ihrem bewährten Verlage erscheinen zu lassen.

ROGASEN, d. 10. 6. 88.

E. B E E R.

نَسَاسٌ قَلْعَةٌ مُسْكَنٌ حَكْمٌ
nach Ausweis des târîkh-i jihângušâ richtige چهارمین قلعه نسیان، u. a. Kleinigkeiten ein Schluss gemacht werden kann, mag annehmen, dass sie auf dieselbe Copie zurückgehen, jedenfalls muss das eine vorzügliche gewesen sein.

III A. die Handschrift des Herrn Dr. ANDREAS. Auf 126 Seiten 8°, deren jede 14 Zeilen hat, vom 6 Rejeb 1261 datiert. Sie ist sehr nachlässig geschrieben oder aus einer ebenso schlechten stumpfsinnig abgeschrieben. Die Schreiberdummheiten u. steten Verwechslungen von س und ص, ئ and ب, ظ and ض, die zahlreichen Lücken, die durch Abirren des Auges des Schreibers von einem Worte zu der Stelle, wo es wieder vorkommt, entstanden, als Varianten ausführlich anzuführen habe ich natürlich unterlassen. Auch da, wo in M oder P ein augenfälliger Schreibfehler vorlag, der durch Vergleich mit den beiden anderen sofort erkannt wurde, habe ich keine Lesart angegeben.

A ist weder aus M noch P geflossen. Es repräsentiert, wenn auch noch so schlecht, eine unabhängige Überlieferung; daher ich mich nicht gescheut habe an ein paar Stellen Lesarten aus A gegen P und M zu bevorzugen (cf. p. ۸۱ l. 16).

In der Orthographie habe ich mich an die Handschriften angeschlossen. Ich schreibe mit diesen wie mit den meisten Lithographien سیم: (der dritte) nicht سوم oder سیمیم, ich schreibe das yâ-i nisbet und yâ-i wehdet hinter auslautendem س mit ئ, also فَرِارْهَةٌ لَّهٗ p. ۹ u. o. خمسةٌ p. ۲۳ lin. 4. u. a. Die in persischen Handschriften willkürlich bald zusammengeschriebenen bald getrennten Composita habe ich im Drucke aneinander rücken lassen. Da aber nur grosse Belesenheit, besonders in Dichtern, hier das Richtige finden lässt, gebe ich von vornherein gern zu, dass ich mich bisweilen geirrt haben mag.

Am Schluss fühle ich mich veranlasst allen denen, die mir bei dieser Arbeit mit Rat u. Hülfe beigestanden, meinen wärmsten Dank auszusprechen.

VERZEICHNIS DER BENÜTZTEN HANDSCHRIFTEN.

Das Târikh gehört zu den Seltenheiten auf den europäischen Bibliotheken. Es fehlt in den mir zugänglichen Handschriftenverzeichnissen von Berlin, Gotha, Wien, Leyden, Kopenhagen, u. a. Aus ganz Deutschland waren nur zwei Exemplare aufzutreiben; eines von diesen befindet sich auf der Münchener Hofbibliothek, das andere in Berlin im Besitze des Herrn Dr. ANDREAS. Die 4 im British Museum aufbewahrten Handschriften hat Rieu in seinem Catalogue Vol. I, p. 198 u. III, p. 1072 verzeichnet. Dazu kommt eine vom Baron von Rosen in Collections Scientifiques de l'Institut des langues Orientales Vol. III MSS. Persans. p. 141 beschriebene Petersburger Handschrift.

Bei der Constitution des Textes waren mir drei Handschriften zugänglich:

I M. die alte Münchener Handschrift; beschrieben von Aumer: (Catalog der Münchener Hofbibliothek, persische Handschriften, unter №. 233, p. 82). Eine ausgezeichnete Handschrift. Doch ebenso gut ist

II die obige Petersburger Handschrift,

Beide sind von einander unabhängig; gehen sie aber vielleicht auf einen Archetypos zurück? Wer da glaubt, dass aus dem Umstande, dass sie *beide* (p. ۱۹) خونه für das richtige خوانا (lesbar) ^{۵)} اساس مستحکم قناعه (p. ۸) für das

5) daher ist a. a. O.: für خوان — بیلدا in den Text zu setzen.

Waren diese bloss mündlich? Oder woher hat Olivier seine Übersetzungen verschiedener Reden, Briefe? Er hat wohl auch schriftliche Quellen benutzt. Er konnte ja dazu mehr Persisch als z.b. Niebuhr! Er hat vielleicht auch das târîkh-i zendîje vor sich gehabt — das târîkh-i gîti gušâ fällt zu spät. Was Olivier mehr giebt, als in jenem enthalten ist, ist eigenes Raisonnement, oder kann er von anderen gehört haben. Worin er abweicht, mag auf Missverständnis oder Benutzung anderer Quellen, deren nach dem Zeugnis der Vorrede zum târîkh-i zendîje für die Qâjârengeschichte پخته می d. h. mehrere vorlagen, beruhen. Nun bricht die Darstellung des Olivier genan bei demselben Punkte ab wie das târîkh-i zendîje. Ist das zufällig, oder nur deshalb, weil es Olivier benutzt? Nehmen wir das letztere an, so gewinnen wir das Faktum, dass um 1796 = 1211 das târîkh-i zendîje vollendet war. Freilich wird dann dasselbe sehr nahe an das târîkh-i Muhammedî gerückt, das in demselben Jahre beendet wurde. Aber viel später kann es nicht abgefasst sein, da gleich in dem Anfang der Regierung des Feth 'Alî Sâh das târîkh-i gîti gušâ zum Abschluss gebracht wurde, das unserem Verfasser noch nicht vorlag.

Für keine Epoche der persischen Geschichte besitzen wir so gute, von den verschiedensten Seiten zufliessende Quellen.

Daher ist auch die Darstellung der Geschichte der Zend-dynastie bei Malcolm, der sich eng an das târîkh-i zendîje anschliesst, ein Glanzpunkt, von dem andere Partien der History of Persia, in denen er sich auf Auszüge aus späteren Machwerken wie dem Zînet el-tewârîkh beschränkt, sehr abstechen.

brauchte. So ist die von Rieu angemerkte, oft wörtliche Übereinstimmung zu erklären.

Dem Verfasser standen eben dieselben vorzüglichen Quellen wie dem Mîrzâ Sâdiq, vor allem Mitteilungen des schon erwähnten Mîrzâ Muhammed Husein Huseinî Ferâhâni zu gebote. Da dieser der Onkel des angeschenen Ministers Mîrzâ Buzurg war, so war der Autor durch solche Beziehungen gedeckt und konnte sich eine etwas lautere Sprache erlauben. Aber in seinem Urteile über den Verrat des Hâjî Ibrâhîm zeigt er viel weniger Freimut als der Verfasser des târîkh-i zendîje. Beendet wurde das târîkh-i gîti guşâ unter Fethî 'Alî Sâh, der im Berliner Manuskripte in einer Schlussode besungen wird.

Auf diesen angeführten Werken beruhen die verschiedenen Darstellungen in später abgefassten Universalgeschichten und Qâjârehistorien. Von letzteren konnte ich benutzen die Ma'âthir i selṭânî, von Abû'l Ma'âlî 'Abd El-Razzâq Bek auf Befehl des 'Abbâs Mîrzâ geschrieben. Sie gehen bis zum Jahre 1241 und beruhen in ihrem ersten Teile auf dem Târîkh-i Muhammedî. Bekanntlich hat Brydges, in der »Dynasty of the Kajars« teilweise (bis 1226 = 1811) die Ma'âthir übersetzt.

Zu nennen wäre noch ein Mîrzâ Abû'l Qâsim, der auf Befehl des Fethî 'Alî Sâh ein Kitâb i şemâîl i Khâqân schrieb, und ein Mîrzâ Fazl Allâh aus Sirâz, mit dem takhalluş Khâwerî.

Es folgen die Universalhistorien des Rizâ Qulî Khân, der durch Schefers Editionen bekannt ist, welcher in seinem rouzet-i şafâ-i nâşirî dem târîkh-i gîti guşâ folgt, der Jâm i Jem, vom Prinzen Ferhâd Mîrzâ, einem Sohne des 'Abbâs Mîrzâ, und das Iksîr-el-tewârîkh, vom wezîr-i 'ulâm, İcîzâd el-seltenet.

Eine Augenzeuge der Herrschaft des Kerîm Khân war Niebuhr, mit Lutfî 'Alî Khân hat Brydges wiederholt verkehrt. Unter Aqâ Muhammed Sâh reiste Olivier in Persien. Für seinen Abriss der Zeitgeschichte lieferte ihm »Myrsa Issa« (cf. Olivier III p. 87) Mitteilungen.

Bei solcher Grammatik und Sprachgebrauch suchte unser Autor sich seinen eignen Stil zu bilden. Er bedient sich meist schlichter Parataxe, seine schriftstellerische Begabung zielt mehr auf prägnante Kürze als auf breites Ausströmen lassen der Gedanken in langgesponnenen Perioden. Sein Reichtum an Wörtern und Wortverbindungen ist ein beschränkter, für die Schilderung der militärischen Bewegungen hat er dieselben typischen Wendungen sorglos in kleinem Zwischenraum öfters wiederholt.

Ein ausgezeichneter Stilist nach dem Herzen der persischen Ästhetiker war also Ibn ‘Abd El-Kerîm nicht; wegen dieser Eigenschaft wird er nicht von einem Freunde zur Abfassung seines Berichtes gedrängt sein, sondern weil er die genaueste Kenntnis der Zeitgeschichte besass. Er hatte sich vielleicht selbst an den Geschicken der Zenddynastie beteiligt, als Sekretär oder Militär. Da er in seiner Darstellung die Ilâts ganz anders als die übrigen Historiker bevorzugt, ihre bis zum letzten Augenblitche ausharrrende Treue hervorhebt, auch seine Sprache manchen für einen gebildeten Städter rohen Ausdruck zeigt, so gehört er vielleicht auch den Wanderstämmen an. Dass er sich gehütet hat seinen eignen Anteil anzugeben, wird ihm niemand verdenken, der sich in seine Lage unter einem rachsüchtigen Herrscher versetzt fühlt.

Wir haben somit in dem târîkh-i zendîje ein in schlichter — nur stellenweise durch Plagiate aus Mîrzâ Mehdî Khân aufgeputzter — Sprache, von einem scharfen und geistreichen Beobachter, der vielleicht selbst an den Ereignissen beteiligt war, geschriebenes, ganz selbständiges Werkchen.

Den Schluss macht die Fortsetzung des târîkh-i gîtî gušâ von ‘Abd El-Kerîm Ben ‘Alî Rizâ El-Šerîf. Eine Abhängigkeit des letzteren vom Târîkh-i Muhammedî kann ich nicht nachweisen, ebenso wenig eine solche vom Târîkh-i zendîje. Wenn oft scheinbar wörtliche Anklänge da sind, so beruht dies auf beider Plagiaten aus Mîrzâ Mehdî Khân, dem ganze Phrasen und Sätze zu entlehnen sich niemand zu scheuen

Wenn es schon bei Sādī oftmals für: »er sagte ihm“ heisst **بَوْ كَفْت**, statt **بَوْ أَوْ كَفْت**, d. h. »eum eo collocutus est,“ für »ei dixit,“ so hat sich aus solcher Stellung heraus der Gebrauch von **بَا** (eum) für **هُوَ** immer mehr erweitert. So lesen wir in unserem Târîkh (p. 9) unmittelbar nebeneinander: **اذْجَهَ بِنَظَرِ عَلِيِّخَانِ نَمُودَهْ بَاتُوْ خَوَاهِدَكَرْدْ**: was er dem Nezer 'Alî Khân gethân, wird er dir anthun.

Beim Verbum werden die sekundären auf **يَدْرِنْ** ... immer zahlreicher. **كَشْتَنْ** hat es über **كَرْدِيدَنْ** davon getragen.

Zu beachten ist auch dass der Verf. immer **اِنْهَا** (u. **اِيْنَهَا**) auch für Personen hat. Das findet sich freilich von Alters her, aber nirgends so ausschließlich.

Die alten Conjunctionen schwinden. »Obgleich“ heisst nur noch selten **بَا وَجْهَهَا** oder **عَرْجَنْدَهَا** oder **اِكْرَجَهَا** meist **أَنْكَهَا** oder **بِنَابِرِ اِنْكَهَا** oder **اِزْ اِنْكَهَا** »weil“: nicht **كَهَا**, sondern **بِاجْهَتِ اِنْكَهَا**, die Moduspartikel **هُوَ** ist in unserem Târîkh gar nicht gebraucht; daher sind die Verse, in denen sie auftritt, alle entlehnt. Nach den Verbis der Aussage gebraucht unser Verfasser nicht nur oratio directa, sondern auch oratio obliqua in dritter Person. cf. p. ۳۴ l. 12—16; p. ۱۳ l. 13—16; f. ۱۴—17.

Die beiden merkwürdigsten Erscheinungen des modernen Sprachgebrauches in unserem Târîkh sind aber folgende zwei
 1) Nach Participien kann das Complement **شَدْ كَرْدِيدْ، فَسَتْ** u. a. weggelassen und ein neues Verbum finitum durch **وَ** angefügt werden, oder überhaupt kann jedes blosse Particium das verbum finitum in einem selbständigen abgeschlossenen Satz vertreten. cf. p. ۲ l. 15, **بَوْهَ ۱۶، طَالَعَ ۱۷، پِرْدَاخْتَهَ ۱۸**,
 2) die Hilfsverba **فَرمُونْ، نَمُونْ، سَخْتَنْ كَرْدِانِيدَنْ** können beliebig wegfallen. Also »er tötete ihn“: kann **اُورَامِقْتُولْ** lauten, statt **اُورَامِقْتُولْ كَرْدْ**. cf. p. ۱ l. 10, l. 11, **بَازْ — سَازْ**, l. 12, **خَرْوَجْ**; p. ۲ l. 20 **مِقْتُولْ** u. s. w.; **عَرْجَجْ**

Über andere Eigentümlichkeiten des Modern-Persischen, besonders in den Dialekten, hat der unvergessliche Teuffel in seinem Aufsatze Z. D. M. G. bd. 38 berichtet.

das Wort ترجمان (cf. p. ۲. l. 2, 13) in der seltenen Bedeutung von »mulcta“ (cf. Vullers s. v.) verwandt wird. In der Aufnahme von türkischen Wörtern zeigt sich unser Târîkh noch zurückhaltend. z. b. gebraucht es für »Aufenthalt“ — später lesen wir nur das türkische اطراق. Anderseits hat es manchen guten iranischen Ausdruck wie همایون nicht. Derselbe ist aber aus dem Türkischen jetzt wieder zurückgeflossen. Daselbe Türkische hat ja auch noch خواجه in lebendigem Gebrauche erhalten; in ihm heisst das iranische خستکی wie noch bei Sa'dî »Krankheit“, während es bei den Persern nur die »Müdigkeit“ ist; »Krankheit“ ist bei diesen ناخوشی.

Was die Declination anbelangt, so wird der Dativ nur noch selten durch ل gebildet; meist werden Umschreibungen wie بنزد نزد بعهده بتصرف بدست u. a. verwandt. Nach arabischen Femininen stehen im Attributverhältnisse die arabischen Adjective bald im Femininum — besonders nach Pluralen — bald nicht. Aber ein ganz eigner Zug ist es, dass auch persische Substantive, wenn das entsprechende arabische ein Femininum ist, das arabische Adjectivum im Femininum folgen lassen. Aus dem târîkh-i jihângušâ, Tebrizer Ausgabe von 1292, habe ich mir zwei Beispiele notiert: شهر معموره, p. 140 nach Analogie von بلده und باغ میبورة p. 17. So lesen wir denn im târîkh-i zendîje: دروازه مشهوره, p. ۱۸, u. a. Bemerkenswert ist auch die Verwendung von arab. Verbalsubstantiven für Participien in Fällen wie توابع انتظام شهر منظم است: für منظم است. Für die Umänderung der arab. Wörter im Persischen hat BLOCHMANN in der Vorrede zur Übersetzung der »Persian Metricains“ reiche Beispiele gesammelt. Modern ist auch der barbarische Sprachgebrauch, die Stammnamen den Individuen ohne jedes Adjectivsuffix anzuhängen — کریم خان زند — wo die Alten زندی gesagt hätten.

Von den Präpositionen werden die einfachen meist durch zusammengesetzte verdrängt: در پس — از اصل اندیش through — از باعث — باتفاق (== de, wegen) durch بنا بر oder از بر u. a.

ol-sel̄enet, Hâjî 'Alî Khân, zusammengestelltes geographisches Wörterbuch. Alle drei sind mir aus der Bibliothek des Herrn Dr. Andreas zugänglich gewesen.

Ihr Stil ist der feinere Conversationston, schmucklos und schlicht, alle lebhafteren Farben sind gemieden; die Sucht nach voll ausgeführten, mehrere Perioden erfüllenden Gleichnissen, fortgesetzten Metaphern, Allegorien ist geschwunden. Indem man Natürlichkeit erstrebt, will man das That-sächliche desto genauer beschreiben. Längere Perioden sind vermieden, ein Satz sorglos an den anderen durch einfache Verbindungswörter gehängt. Mit der abnehmenden Bildung verliert auch das Arabische seine dominierende Stellung im Persischen. Eine durre je nädire wird und kann in diesem Jahrhundert nicht mehr geschrieben werden.

Dafür nehmen die türkischen, meist ost-türkischen — oder âdherbâjjânî — türkischen? — Lehnwörter immer mehr zu; z. b. das Buch des Schâh's wimmelt von solchen Fremdwörtern, die man im Zenker vergeblich sucht. Von Europäischen Sprachen hat vor allem das Russische sein Contingent stellen müssen, zb. **كالسکه دوشکه**, u. a. Durch die fremden Instructeure sind viele militärische Ausdrücke wie **ستون اجودان** (= colonne, Abteilung), eingebürgert. Sonst hat das Persische eine Abneigung gegen das Fremdwörterunwesen, wie es zb. im Neu-Türkischen herrscht. Freilich die persischen Zeitungen machen hier eine Ausnahme cf. **پلیس** (police) **کنست مسیو** (police) — **نمره ابونده قرنیین کنفرانس** — aber bis jetzt ist ja in keinem Lande das Zeitungswesen für Reinhaltung der Muttersprache förderlich gewesen.

Der Verfasser des Târikh-i zendîje steht nun mit dem einen Fuss schon auf dem Boden des modernen Stiles und Sprachgebrauches.

Um ihn lesen zu können, muss man Zenker benutzen, nicht Vullers. Umgekehrt zeigt das moderne Persisch noch manchen alten Ausdruck, der früher nur idiomatisch vorkommt, schwer zu belegen ist. So führe ich an, dass in unserem Târikh

teristik. Mit knappen Worten entwirft er ein Bild von den Helden seiner Erzählung. Wie versteht er es, uns den stolzen Adel und den kühnen Wagemut des Luṭfālīkhān vor die Seele zu führen!

In dem Târîkh stehen unvermittelt der Prunkstil des Mîrzâ Mehdî und die schlichte Sprache des gewöhnlichen Lebens nebeneinander. Wo irgend eine längere Periode, ein ausgeführter Vergleich sich findet, können wir stets annehmen, dass hier der Autor den Mîrzâ Mehdî benutzt, und zwar meistens wörtlich. So ist denn gleich die Einleitung (p. 1—3) ganz nach dem Vorbilde derer zum târîkh-i jihân-gušâ gestaltet. Die Beschreibung der Greuelszenen bei der Einnahme von Kirmân (p. 1..) fast wörtlich aus einer ähnlichen Situation im Târîkh des Mîrza Mehdî abgeschrieben, ebenso die Schilderung der Gefahren des Passes von Fâriâb, (80) der Veränderung in der Regierung des Luṭfâlî (81) der Kälte bei der Belagerung von Kirmân, (88—89) u. a. Die Verse und Qoranstellen sind meistens aus demselben Târîkh, einige auch aus der durre je nâdire entlehnt.

Doch die Bedeutung des Werkchens liegt vor allem darin, dass sein Stil den Übergang bildet zu dem einfachen der modernen persischen Tageslitteratur. An dem Ungeheuer Aqâ Muhammed wüsste ich vielleicht nur das zu loben, dass er seinen Schreibern den Prunkstil verbot. Unter dem Einfluss des Hofes und nach dem Vorbilde der von verschiedenen Commissionen gelieferten Geschichtswerke gewöhnte man sich nur ein solches Persisch zu schreiben, wie man es wirklich spricht. Muster solches schlichten Stiles ist die vom jetzigen Šâh verfasste Beschreibung einer Reise nach Mâzenderân, ferner das rûznâme je ḥakîm elmemâlik d. h. das von dem Privatsecretär u. Leibarzt des Fürsten, ‘Alî Neqî Ibn-i Isma‘îl, gelieferte Journal einer Wallfahrtsreise nach Mešhed, und das Mîrât el-buldân d. h. ein vom Sanî el-doulet und Redacteur der in Tehrân erscheinenden Zeitung Irân, Muhammed Hasan Khân, Sohn des verstorbenen I‘timâd

tail arbeitet er bei der sich gestellten Aufgabe. Wir werden über die einzelnen Kriegsthaten der Herrscher aus dem Hause des Kerîm Khân ausführlich unterrichtet, eine Menge Personen tauchen auf, die Marschrouten werden bis aufs einzelne angegeben. Auch auf die inneren Verhältnisse, auf die näheren Umstände bei dem Sturze der einzelnen Regenten wird eingegangen. Woher besitzt unser Autor seine Kunde? Er beruft sich auf keinen Gewährsmann; der ihn informiert hätte, und auch auf keine schriftliche Quelle. Und würklich konnte er keine Vorarbeiten benützen. Denn der Abschnitt des Târîkh des Mîrzâ Şâdiq vom Tode des Kerîm bis auf Ja'fer-Khâns Thronbesteigung war, wie oben erwähnt, unvollendet hinterlassen und daher schwerlich schon publiziert. Ich habe übrigens beide mit einander verglichen und nicht finden können, dass eine Abhängigkeit zwischen ihnen bestände;⁴⁾ wo sie zusammenstimmen, haben wir eben zwei unabhängige Zeugnisse für dieselbe geschichtliche Wahrheit. Vielleicht in einem Falle könnte ihr gleichlautender Bericht, — über die Grausamkeit des 'Alîmurâd gegen die Kinder des Kerîm — wenn wir das widersprechende Zeugnis der europäischen Reisenden hören wollen, für irgend ein näheres Verhältnis zwischen beiden Werken zu beweisen scheinen, denn beide würden wohl nicht unabhängig dieselbe falsche Angabe haben. Doch dieselbe ist vielmehr, wie aus dem ganz selbständigen Târîkh-i Muhammedî hervorgeht, richtig, und die Europäer haben sich geirrt.

Der Verfasser des Târîkh-i zendîje zeigt sich als sachverständiger, scharfer und geistreicher Beobachter. Indem er bei wichtigeren Ereignissen auch den kleinsten Nebenumstand anführt, versteht er es anderseits, minder Wichtiges bloss flüchtig anzudeuten. Wenn er es verschmäht, lange moralische Ergüsse zu geben, so hat er umgekehrt Talent zur Charak-

4) Auch das Târîkh i Muhammedî soweit ich es habe eingesehen hat der Verfasser nicht herbeigezogen. Die Dater, die er über die Qâjâren giebt, konnte er bequem überall erfahren wenn er sie nicht aus eigner Erinnerung wusste.

zu schildern sich bemüht, aber den für die Niederlage des 'Alîneqî Khân entscheidenden Umstand, den Abfall der Ilâts zu 'Alîmurâd Khân, nicht erwähnt. Zweitens können wir durch eine Vergleichung mit dem Târîkh-i zendîje schon jetzt constatieren, dass in diesem Berichte sich keine Abhängigkeit von dem des Mîrzâ Sâdiq zeigt.

Ebenso wenig hat der Verfasser des Târîkh-i Muhammedî die erste Hälfte des târîkh-i gîtî-gušâ vom Tode des Kerîm Khân an benutzt. Dieser Teil war eben von Mîrzâ Sâdiq unvollendet hinterlassen und daher noch nicht publiziert. In die Öffentlichkeit trat er wohl erst in der Redaktion des 'Abd el-Kerîm.

Wir gehen über zu dem Târîkh-i zendîje des Ibn 'Abd el-Kerîm 'Alî Rîzâ von Shîrâz. Eine Abschätzung dieser Schrift ist nicht so leicht wie bei den obigen, weil uns über den Verfasser keine weiteren Nachrichten vorliegen. Rieu glaubt aus verschiedenen Äusserungen schliessen zu können, dass er ein entschiedener Anhänger der Qâjârendynastie war. Wir haben einen anderen Eindruck bekommen. Uns erregen die Loblieder auf die neue Dynastie, die übertriebenen Metaphern von deren Herrlichkeit Zweifel an der Aufrichtigkeit der Empfindung. Uns erscheinen sie nur als der dem Sieger notwendig erwiesene Tribut. Aber das Herz des Autors ist bei der unglücklichen Dynastie der Zend, besonders zeigt er sich für Luṭf 'Alî Khân eingenommen. Er schrieb unter gefährlichen Umständen, seine Sympathie für die früheren Herrscher konnte ihm zum Verderben gereichen. Wir müssen daher annehmen, dass das, was er über dieselben urteilt, seine vollste Überzeugung ist, der nicht etwa durch Aussicht auf Belohnung nachgeholfen wurde.

Er will einen Abriss der Geschichte der Zenddynastie vom Tode des Kerîm Khân bis auf Luṭf'âlîkhân geben. Indem er sich auf dies Thema beschränkt, verschmäht er es, da darüber schon andere Berichte vorlagen, das Aufkommen der Qâjâren ausführlicher darzustellen. Desto mehr ins De-

سخن علیم‌راد خان در بلده هم‌دان تالیف قلوب دوست
و دشمن کردہ بعد از اندک خودسازی دیگر باری اغاز ترکنازی
در روی جگانب دارالسلطنه اصفهان درای بچاره کار علینقیخان آورد
علینقیخان نیز بعد از اطلاع بر کیفیت توجه او با جمعیتی
که داشت رایت نهضت باستقبال علیم‌راد خان افرشت و چون
دو سه منزل بپایی جـلادت در نوردید ان دو کوه خارا وان
دو دریای پر پهنا با ملاق کردید و کار خونریز وامر بستیز و آبیز
انجـامـبـد در اندک زمانی خونها ریخته و سرها بفتراکها آویخته
وعنانهای تکآوردن کسیاخته و کردهای بلا از میدان هیجا
انکیاخته خاکها بر، فرقها بیاخته لشکر علینقیخان از صفاحده
میدان کریخته شد علینقیخان با حالی پریشان عازم شیرا؛
و علیم‌راد خان مجددًا با جلال واعزاز متوجه اصفهان و در ان خطه
بهشت‌نشان سرازراز و حکمران شد

Lesen wir dies mit unbefangenen Augen, so fallen uns zwei Punkte auf. Erstens zeigt sich der Autor als blinder Parteigänger des Sâdiq Khân, des Vaters seines königlichen Auftraggebers. Für ‘Alîmurâd Khân, der doch vielleicht allein unter den Mitgliedern der Zenddynastie siegreich den Kampf gegen Aqâ Muhammed Khân bestanden hätte, hat er nur Worte des Abscheus. Neben solcher Gesinnung bemerken wir sodann eine Weitscheifigkeit der Darstellung, aus der wir aber herauserkennen, dass sie nicht auf Augenschein beruht, dass der Schreiber für militärische Dinge, für Topographie u. a. wenig Sinn und Verständnis hat. Oder wollen wir einen Autor hochschätzen, der eine Schlacht beschreibt, — die von čehâr češme, wie der Namen im târikh-i zendîje lautet — aber den Ort, wo sie stattfand, anzugeben vergisst; der in allgemeinen Phrasen die Hitze des Kampfes

ناملايم دريای ساخت و غصب مقاومت وسپاه غيظ و خشم در عرصه طبعييت متهاجم وبنز دلبران و ترکتاز ميدانرا خود عازم و يتوجه صوب فارس جازم شد پس با طنطنه تمام و بدبهه لاكلام بر زين فلك تمجين جوان کردون خرام بر نشسته وسپاه سپهوردستکاه در دنبال رايات جلال سبيل بسته روی بbag سعادت اباد اورد و در ان عمارت مینومنزلت منزل کرد جزایرچيان لشکر که در مرتبه هفت هشت هزار نفر بودند از اهالی قوابع عراق بایکديکر اتفاق وبا عليمزادخان ترك وفا وفاق کرده فتيلهارا سوزان و بهيات اتفاق بسوی اماكن واطن خود روی اورند اين معنى بساير سپاه معاشر سرایت کرده هرسته بر اسبان تپزره راهپيمای همان هنجار و هر يك متوجه شهر وديار خود کشتند عليمزاد خان از اين معامله حيران کريده او نيز با معدودي غلامان و بقائي سپاهيان عنان جانب قلمرو وبسمت همدان کريديد چون واقعه تفرقه جنود عليمزادخان انتشار یافت حسن خان مراجعت بشيراز وخدمت پدر فرخند سپير سرافراز علينقى خان جانب دار السلطنه اصفهان شناخت و در ان خطه غيرت تخش خلد وجنت آساس عيش و عشرت فروچيد و در محل طرب بساط لهو ولعب كسترد واز کار عليمزادخان بكلی خافل کرييد اگر بهجود ورود اصفهان عليمزادخانرا که بجز از معدودي سپاه اورا همراه نبود تعاقب مينمود البته برو منصور ويکباري قلع مواد ان همه شر وشود که بالآخره از او ظهر نمود ميكريديد و کار بجهائى نمييرسيد که خود پي-در والاکهر و برادران و دولت اذچنان از شر ان ناسپيس حق ناشناس بزواں رسـد و سـرجام باـن قـيل و قال کـشـد مـختـصر

ویک چند بناحیمات زیاده از حد واعتدال و مطالبه واخذ مل
ومنال و حواله وجوه کلیه برسم اسم نویس اجاز ویقال اهل ان
خطه میتوانند این بار صعب الاحترام کشید و از امتعه ونقد
غیر محدود ساختکی لشکر نامحدود و تدارک افواج جنود نمود بعد
از یک چند توقف صدید مراد خان عزمزاده خود را لشکری
انبوه داده بجانب فارس فرستاد و محمد ظاهر خان خاله زاده را که
مامور کوه کبلویه کرد در ان حدود بود باعانت صدید مراد
خان فرمان داد تا بهر جا و هر مکان که بجهت ایشان تیسر
وامکان داشته باشد عنان جلادت کشایند سرداران مزبور با ان
سپاه افرون از میور تا منزل کوشک زر که نخستین منزل سرحد
فارس است بطريق جلادت پیموده در ان سرزمین سنگری متین
بسته باستحکام تمام نشستند نواب سپههرکاب حسن خان ولد
خود را با لشکری بسا شکوه بمقابل از کروه تعیین و علینقیخان
پیسر دیگورا که بدبار العباءه بیزد فرستاده در ان جما اقامه
داشت نیز مقرر فرمودند که بحسن خان پیموده دره بر
سرداران علیمرادخان بسته بمحاجله قیام نمایند حسب الفرمان
قضائیکین ان دو برادر با یکدیگر قربان و در همان کوشک زر و توابع
ان سرزمین تلاقی از دو دریایی کین و تقابل ان دو کوه متین
اتفاق افتاده دلاوران دو جانب دلیران مقابل محارب از دو سو
در تک و پیو آمدند بازار خنجر و شمشیر کرم و تیغ و تیز در
خونپیزی بی ازرم شد در ان دار و کیه شکست بر لشکر علیمراد
خان و هیئت بر ان سپاه کران افتاده سر بصرخرای هیئت و بجانب
اصفهان روی عزیمت نهادند علیمراد خان را از ظهور این امر

ضبط نموده از اغراقات منشیانه وزواید شاعر از دور و خالی از شوابیب نقیص و قصور است زیرا که اذچه تحریر پذیرفته از زبان مدادشت ترجمان سید رفیع مرتبه عالیشان جناب قدسی طنبیت فلاطون زمان حضرت حکمت مرقبت ارس طوی دوران مواسی مبانی افضل و احسان منظم عقود جواهر نظم وزیر بینظیر عهد و عصر دوحه بر بوسنان سیادت نویاده حدیقه شرافت میرزا محمد حسین حسینی فراهانی که بوزارت نواب سپهورکاب مبانی و در سفر ضریبیت اثر سعادت همراهی واز جزویات و کلیات واقعات آگاهی و علم بر حقایق کذارشات کماهی داشتند مسموع داشته بدون زیاده و نقصان این دلاله منورا بر شتنه انتظام کشید

In unseren Augen hat demnach Mîrzâ Sâdiq nur das Verdienst, den Berichten seines Gewährsmannes eine stilistische Aufputzung verliehen zu haben. Höher geht sein Streben nicht. Desto dankbarer sind wir aber dem Träger authentischer Nachrichten.

Von Ja'fer Khân, dem Sohne des von 'Alî Murâdkhân gestürzten Sâdiq Khân, beauftragt, musste der Historiker Alîmurâd Khân als undankbaren Rebellen darstellen.

Damit obige Bemerkungen über Stil, Darstellung und Tendenz des Werkes etwas mehr Gewicht erlangen, will ich eine Episode hier ganz hersetzen.

ذکر پیشانی آساس دولت علیم‌زادخان در دارالسلطنه اصفهان
بنقدیر خالق انس و جان و چکونکی ان ایوش خوشخرام قلم
وادم شیرکام کلک زیبارقم در تحریر کیف و کم در فضای بحث
فرزای این دفتر محترم بربن روش شیرکام و سبک قدم میکردد که
علیم‌زادخان دارد اصفهان و طرازنده مسند شوکت و شان کویید

gebrachtem Schema, den Schwulst der Rede, die gesuchten und schiefen Bilder, dieselbe Phraseologie. Zu seinem Berufe brachte auch er nichts weiter mit als den Ruhm eines zierlichen Stilisten, der auch nach dichterischen Ehren gestrebt hatte.

Nach eigener Erklärung und der seines Fortsetzers ist Mîrzâ Sâdiq von Ja'ferkhân zum Geschichtsschreiber der Zenddynastic bestallt werden. Nun lesen wir bei Rieu a. a. O. die Anecdote, dass schon 'Alî Murâd, der Vorgänger dieses Fürsten, den unglücklichen Mîrzâ wegen der Parteilichkeit seines Geschichtswerkes hart bestrafte. Ist die Anecdote wahr und nicht erst aus dem gereizten Ton des târikh-i gîti gušâ gegen 'Alî Murâd Khân erfunden, so muss dieses ein anderes sein. In der Einleitung des târikh-i zendîje finden wir ein târikh-i sel̄enet i Kerîm Khân erwähnt. Und der noch lebende Urenkel Kerîm Khâns in Širâz besass nach einer Mitteilung des Herrn Dr. ANDREAS eine sehr alte Handschrift eines Geschichtswerkes von Mîrzâ Sâdiq, das mit dem Tode Kerîm Khâns abbrach. Vielleicht also war schon von Kerîm Khân selbst der Mîrzâ zum Historiographen bestimmt — zeigte ja der sonst schlichte Häuptling durch Wiederherstellung der Gräber des Sa'âdi und Hâfiz Verständnis für Litteratur. Dieses Târikh müsste dann allerdings später umgearbeitet sein.

Gewiss ist es dann noch einmal von 'Abd El-Kerîm B. 'Alî Rizâ el-Šerîf bearbeitet, denn nur so kann ich mir die schon in der ersten Hälfte gegen die Grösse und Tapferkeit der Qâjâren gezeigte Bewunderung erklären, nie werden sie als einfache Rebellen hingestellt wie die übrigen Feinde des Kerîm Khân.

Die tatsächlichen Angaben des Mîrzâ Sâdiq beruhen auf Mitteilungen des Ministers Mîrzâ Muhammed Husein Huseinî Ferâhâni. Lesen wir darüber die eigene Erklärung:

اذچه راقم حروف از حقایق وقایع موصوف وکیفیت تساخیر
وتصیف لان ملک معروف (d. h. Başre) در آین صحیفه شریغه

neuen Dynastie auf die Herrschaft Persiens seit dem Ausgange der Sefewiden Monarchie hervorzuheben, so zeigt er sich doch auch über die Ereignisse auf gegnerischer Seite genau unterrichtet. Das war ja nicht schwierig, denn am Hofe von Teheran lebten viele Flüchtlinge und Ungetreue aus Süd-Persien. Wenn wir natürlich von der Tendenz abschlen, die Qâjären als allein berechtigte Prätendenten für den persischen Thron, um den sie die Zenddynastie brachte, hinzustellen, so stimmen die Nachrichten über die letztere immer zu den übrigen Berichten. Ibn Muhammed geht hierbei ins Detail ein; so giebt er uns das *târikh* auf die Thronbesteigung des Ja'fer Khân, das wir auch im *târikh-i zendîje* finden. Aber abhängig ist das *târikh-i Muhammedî* weder vom *târikh-i zendîje* noch vom *târikh-i gîti-gušâ*, vom erstorenen schon nicht, weil dieses später abgefasst ist.

Das *Târikh-i Muhammedî* trägt also den Charakter der Parteischrift und der Offiziösität an der Stirn, aber wenn wir jenes Moment stets abziehen, bleiben uns eine Menge kostbarer Nachrichten über die Geschichte der Qâjären, die wir sonst nirgends finden.

Nach der Angabe im *Târikh-i zendîje* haben wir also die vorläufige Reihenfolge: *Târikh-i Muhammedî*, *Târikh-i zendîje*, *Târikh-i gîti gušâ*, Teil II. Nun ist aber die erste Hälfte des *Târikh-i gîti-gušâ* schon 1204 bis zum Jahre 1200 d. H. geschrieben von Mirzâ Sâdiq.

Eine ausgezeichnete Handschrift des ganzen Werkes befindet sich in Berlin, Sammlung Petermann I, 387³⁾). Zu dem was Rieu in seinem Catalogue I p. 196 ff. gegeben hat, kann ich etwa folgendes nachtragen.

Auch Mirzâ Sâdiq ist ein Nachahmer des Mirzâ Mehdî, an dessen Werken er sich herangebildet hat. Wir treffen also bei ihm die üblichen Frühlingsbeschreibungen nach her-

3) Eine andere Handschrift befindet sich im Besitze des Herrn Prof. SCHEFER in Paris, der sie mir gütigst auf einige Zeit überliess.

bend die Geschichte dieser Zeit im engen Anschlusse an die der Qâjârendynastie²⁾ gaben.

Nun besitzen wir eine Spezialgeschichte der Qâjâren in dem Târikh-i Muhammedî des Ibn Muhammed Teqî von Sârî (in Mâzenderân). Indem ich auf die ausführliche Notiz in Rieu's Catalogue of Persian Manuscripts, sub Add 27, 243 = Vol. I, p. 199 verweise, habe ich nur wenig hinzuzufügen. Eine augenscheinlich von dem Autograph des Verfassers genommene Abschrift befindet sich im Besitze des Herrn Dr. ANDREAS. Leider ist die Handschrift in einem sehr vertrakteten Šikeste geschrieben, und durch Wasserschaden über ein Drittcl unlesbar gemacht.

Doch bei flüchtiger Durchsicht habe ich etwa folgendes herausbekommen. Ibn Muhammed war auch einer jener Mîrzâ's, die weiter nichts verstehen, als Dinge zu schreiben, die nur wieder ein Mîrzâ versteht. Er hatte sich an den Werken des Mîrzâ Mehdi vollgezogen und verstand es, nach dem Geschmacke seiner hohen Gönner phrasenreiche und nach allen Regeln der Rhetorik gesalbte Säichelchen zu fertigen. Man vergleiche nur den von ihm abgefassten und in das Târikh aufgenommenen Heiratsvertrag des Šâhzâde je a'zem Hasan Qulî Khân mit dem des Rîzâ Qulî Mîrzâ, gefertigt von Mîrzâ Mehdi (cf. SCHEFER: Chrestom. Pers. II, 234) und ersehe so, wie weit er dieses Vorbild nachahmt.

Da der Autor von Fethî 'Ali Khân den Auftrag erhielt, die Geschichte der Qâjârendynastie zu schreiben, so kann er die beste Kunde geben. Vom Hofe wurden ihm die tatsächlichen Nachrichten geliefert, und seine Aufgabe war es nur, sie in möglichst schöne Worte zu hüllen. Grösser ist sein Verdienst als Geschichtsschreiber nicht. Schrieb er über die Qâjâren das, was sie ihm zukommen liessen und verlangten, ging er hierbei darauf aus, die guten Ansprüche der

2) Nur diese kann die قاجاری دوست دز اخون sein.

eben der Canzleistil. Mîrzâ Mehdî war aus den Kreisen der niederen Beamten hervorgegangen, hatte in jahrelanger Übung gelernt, sich in der geschnörkelten Redeweise auszudrücken und sein Talent dazu verwandt, das vorhandene Sprachmaterial, den ganzen Phrasenschatz zu durcharbeiten und sich zur augenblicklichen Benützung bereit zu machen, die verschlissenen Steine neu zu putzen und funkelnde Kunstwerke daraus zusammenzusetzen¹⁾). Da er aber kein scharfer Denker ist, so verschwendet er die Fülle seiner Rede an alle Gegenstände gleichmässig und bemüht sich nicht durch wechselnden Ton wichtiges und unwichtiges von einander abzuheben.

Nach diesen nötigen Vorbemerkungen gehen wir zu unserer eigentlichen Aufgabe über, zur Betrachtung der Quellenschriften für die Geschichte der Zenddynastie.

Wir lesen in der Einleitung des *târikh-i zendje* [p ۱ f], dass ein verstorbener Mîrzâ Sâdiq Munşî, mit dem takhallûş Nâmî, ein *târikh i sel̄enet i Kerîm Khân Zend* schrieb, und dann weiter: از هنکام فوت کریم خان که مبدای طلوع افتاب عالم قاب دولت قاجاریه است ذیز بعضی از ارباب تواریخ بصفط وقایع امور ان دولت روزگاریون ارتکاب وزیله و در ذکر وقایع انقرضن دولت زندیه احمدی متعرض نشده بود Nach der hergesetzten Stelle war somit zu der Zeit, als unser Verfasser seine Einleitung niederschrieb, noch kein Geschichtswerk veröffentlicht, das eine Spezialgeschichte der Zenddynastie bis zu ihrem Ausgange mit der Gefangennahme und Hinrichtung des Luṭfâlikhân gegeben hätte. Damit scheidet zunächst die zweite Hälfte des *târikh-i gîtigušâ*, die jenen zeitraum schon mit einschloss, aus unserer Betrachtung aus. Nach der selben Angabe waren aber schon einige Geschichtswerke vorhanden, die mit dem Tode Kerîm Khân's anhe-

1) Das hindert uns jedoch nicht anzuerkennen, dass die durre je nâdire würklich die Nachahmung des Machwerkes des Wassâf ist.

ihn schon dieser zu seinem doreinstigen Geschichtsschreiber aussehen und ihm authentische Nachrichten zukommen lassen. So gibt denn Mîrzâ Mehdi nicht bloss genaue Beschreibungen der Entscheidungssechlachten, sondern auch der diesen vorausgehenden Operationen; er liefert uns den ursprünglichen Feldzugsplan nach Indien und dessen spätere Modificationen; er kann seinen eigenen Anteil an wichtigen diplomatischen Verhandlungen, so mit dem Hof zu Konstantinopel, wiederholt hervorheben. Die Wahrheit in grössem Umfange direct gefälscht zu haben, kann Niemand ihm vorwerfen.

So hoch wir demnach auch den Quellenwert des Târikh anschlagen, den Namen eines auch nur mittelmässigen Historikers müssen wir dem Mirzâ vorenthalten. Zwar hat er die Anschauung, dass sein Held nur dem Cingizkhân und Timûrkhân zu vergleichen sei, dass er von Go't gesandt sei, um der Anarchie in Persien ein Ende zu machen — aber über solche wiederholte Betrachtungen hinaus geht nicht sein historischer Blick. Er vermag nicht das wichtige vom unwichtigen zu scheiden. Die Katzenbalgereien mit einem aufrührerischen kleinen Häuptling beschreibt er ebenso ausführlich wie grosse Schlachten. In den Zusammenhang der Ereignisse, die Motive der Handlungen bemüht er sich nicht sonderlich einzudringen, sondern klammert sich dafür an streng chronistische Darstellung.

Doch ein grosser Stilist war er, der grösste den das moderne Persien hervorbrachte. Er schuf sich aber nicht einen eigenen Stil, sondern bildete nur den vorhandenen mit Virtuosität aus. Herr Professor SCHEFER hat in seiner persischen Chrestomathie (II, p. 231) behauptet, dass das târikh-i jihân gušâ-i nâdirî eine Nachahmung des gleichlautenden des 'Alâ el-dîn Atâ Melik Juweinî sei, sieht man aber von dem Gleichlaute der Titel ab, so findet man sonst den grössten Unterschied. Vielmehr stimmt der Stil des Mîrzâ Mehdi ganz überein mit dem der »Lettres et Dépêches«, die SCHEFER in demselben Buche veröffentlicht hat. Es ist

in den Vorteilen, die es von einer solchen erhofft, nicht getäuscht sehen.

Ähnliche trostlose Zeiten — die Mongolenstürme — hatten grosse Historiker wie 'Alâ el-dîn Atâ Melik Juweinî hervorgebracht. Als aber in Persien die Geschichtsschreibung in die Hände serviler Hofjournalisten gefallen war, deren einzige Aufgabe es war, das Regiment ihres Auftraggebers und seiner Dynastie zu verherrlichen, als die leichte und natürliche Redeweise der Litteraten aus der Sefewîden Zeit sich verlor und durch einen überladenen und ungelenken Kanzleistil ersetzt wurde, war die Zeit für nach Form und Inhalt vollendete Geschichtswerke vorüber. Doch das Interesse für die Geschichtsschreibung war nicht erstorben. Und es erstand dabei ein litterarisches Talent ersten Ranges, Mîrzâ Mehdi Khân von Astarâbâd. Wegen der grossen Bedeutung für die persische Historik und den persischen Stil wollen wir wenigstens einige andeutende Worte über sein târîkh-i jihân-gušâ geben.

Verfasst ist dasselbe nach dem Tode Nâdirshâh's, zur Zeit des Shâh Rokh, des Sohnes des Rizâ Qulî Mîrzâ, und vielleicht auch in dessen Auftrage.

Denn das Buch ist nach der eignen Erklärung des Mîrzâ auf Bestellung geliefert worden. Und wer konnte anders wohl der Auftraggeber sein als eben Shâh Rokh, in dessen Interesse es liegen musste, durch Auffrischung des Ruhmes seines Grossvaters seinem eignen Throne einen glänzenden Anstrich zu verleihen? Wegen der Stellung zu Shâh Rokh und dessen Vater ist auch die Darstellung des Autors von den letzten Regierungsjahren des Nâdir Shâh nur mit Vorsicht zu benützen, da das Bestreben die Schuld desselben an seinem Sohne und die veränderte Regierungsweise in engen Zusammenhang zu bringen zu sehr hervortritt. Sehen wir davon ab, so ist das Geschichtswerk von einem Manne geschrieben, dem teilweise die besten Informationen zu Gebote standen. Er ist Geheimsecretär des Nâdir Shâh gewesen, vielleicht hat

ÜBER DIE QUELLEN ZUR GESCHICHTE DER ZENDDYNASTIE.

Wenige Zeiten in der Geschichte Persiens bieten einen so traurigen Anblick wie das vergangene Jahrhundert. Die Sefewiden Monarchie war in Zersetzung begriffen. Alle staatlichen Einrichtungen waren erschüttert; ohnmächtig standen die verkommenen Nachfolger eines Isma'il und 'Abbâs I auführerischen Vasallen gegenüber; die Sittlichkeit war gänzlich vergiftet, und auch der kriegerische Sinn schien geschwunden zu sein. Furchtbar schnell und vernichtend erfolgte durch die Afghânen die Katastrophe. Zwar gelang es noch dem Feldherrn genie des Nâdir Sâh, sein Volk zu glänzenden Siegen und Eroberungen mit sich fortzureissen, aber für den inneren Verfall fand er kein Heilmittel. Und so günstig wir auch über seinen schlchten Nachfolger, Kerîm Khân urteilen mögen, was dieser schuf, war nur ein Not- und Flickbau, der deshalb unter den ungeschickten Händen seiner Erben schnell zusammenbrach. Die dann folgende Qâjârendynastie fand einen innerlich zerfallenen und verfaulten Staat vor. Da auch diese die Lage des unglücklichen Landes nicht besserte, sondern dasselbe systematisch ruinierete, so viel eben noch zu ruinieren war, was ist es dann ein Wunder, wenn das persische Volk nach einer Radicalur verlangt, indem es sehnüchtig nach einer Annexion durch eine europäische Macht sich umsieht? Möge es sich

SEINEM LEHRER
Herrn Dr. F. C. ANDREAS

IN DANKBARKEIT
GEWIDMET

VOM
HERAUSGEBER.

DAS TÂRÎKH-I ZENDÎJE

DES

IBN 'ABD EL-KERÎM 'ALÎ RIZÂ VON ŞIRÂZ

HERAUSGEgeben UND MIT EINER EINLEITUNG VERSEHEN

VON

ERNST BEER.

LEIDEN.

DRUCK UND VERLAG VON E. J. BRILL.

1888.

